

مَائِدَةُ آيَاتِنِي

جلد چہارم

تالیف

عبد الحمید اشراق خاوری

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

ردیف الف - شامل شانزده باب

باب اول - لوح مبارك درباره اثبات عظمت مظهر امرالله

(يك لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره احبای زنجان (يك لوح)

باب سوم - لوح مبارك درباره احتراز از مفسد و فساد (يك لوح)

باب چهارم - لوح مبارك درباره ارتفاع امرالله (يك لوح)

باب پنجم - لوح مبارك درباره ارواح (دو لوح)

باب ششم - لوح مبارك درباره استعداد عالم (يك لوح)

باب هفتم - لوح مبارك درباره استقامت (سه لوح)

باب هشتم - لوح مبارك درباره اسم اعظم (يك لوح)

باب نهم - لوح مبارك درباره آفتاب حقيقي (يك لوح)

باب دهم - لوح مبارك درباره اكسير (يك لوح)

باب يازدهم - لوح مبارك درباره امانت (يك لوح)

باب دوازدهم - لوح مبارك درباره انقطاع (ه لوح)

باب سيزدهم - لوح مبارك درباره اهل باطن (يك لوح)

- باب چهاردهم - لوح مبارك درباره اهميت اعمال (۲ لوح)
باب پانزدهم - لوح مبارك درباره ايام زورا (۱ لوح)
باب شانزدهم - لوح مبارك درباره ايران (۲ لوح)

ردیف - ب

شامل سه باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره اینکه بصرازا کسیرا حمر کعب

تراست (۱ لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره بعثت حضرت موسی کلیم
علیه السلام .

باب سوم - لوح مبارك درباره بلایا و مصائب احبای الهی

در سبیل امرالله (۲ لوح)

ردیف - پ

مشمول بر یک باب :

باب اول - لوح مبارك درباره اینکه " پیمبران پزشگانند "

(یکلوح)

ردیف - ت

مشمول بر چهار باب :

باب اول - لوح مبارك درباره تأثیر تلاوت آیات مبارک (یکلوح)

- باب دوم - لوح مبارك دربارهٔ تبديل فلزات بيكد يگر (لوح ۱)
باب سوم - لوح مبارك دربارهٔ تبليغ امرالله (لوح ۴)
باب چهارم - لوح مبارك دربارهٔ تفسير آيه نور والم
وآيه
بثالث (لوح ۲)

رديف - ث

مشمول بريك باب :

- باب اول - لوح مبارك دربارهٔ اينكه " ثروت سم قاتل است
(لوح ۱)

رديف - ج

شامل برسه باب :

- باب اول - لوح مبارك دربارهٔ " جزای اعمال " (لوح ۱)
باب دوم - لوح مبارك دربارهٔ " جذب جواهر وجود " (لوح ۱)
باب سوم - لوح مبارك دربارهٔ " جمع فرکذاب " (لوح ۲)

رديف - ح

شامل چهار باب از اينقرار :

- باب اول - لوح مبارك دربارهٔ حاجی ميرزاهادی

دولت آبادی (لوح ۱)

- باب دوم - لوح مبارك درباره "حجّت طه و بعد" (۱ لوح)
باب سوم - لوح مبارك درباره "حق جلّ جلاله"
(۱ لوح) بحسنات احبّانظر است
باب چهارم - لوح مبارك درباره "حکماء"
(۱ لوح) و حکیم سبزواری "

ردیف

شامل شش باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره اینکه " خدا فقیر را
(۱ لوح) دوست میدارد "
باب دوم - لوح مبارك درباره " خسران مخالفین " (۱ لوح)
باب سوم - خطاب بیهود
باب چهارم - خطاب بمعرضین بیان
باب پنجم - خطوط ازل
باب ششم - لوح مبارك درباره "خیانت و مضرات آن" (۱ لوح)

ردیف - د

شامل سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره " دعا و مناجات " (۲ لوح)
باب دوم - لوح مبارك درباره " دقت در حال ^{مقلین} " (۱ لوح)

باب سوم - لوح مبارك دربارهٔ "دقت در نشر آثار" (لوح)

ردیف - ز

شامل يك باب از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك " ذكرالله انيسی است نفاق" (لوح)

ردیف - ر

شامل يك باب :

باب اول - لوح مبارك دربارهٔ "رقشاء" (لوح)

ردیف - ز

شامل يكباب از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك دربارهٔ "زيارتنامه

حضرت غصن الله الاطهر (لوح)

ردیف - س

شامل هفت باب است از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك دربارهٔ "سبب انقلاب علم" (لوح)

باب دوم - لوح مبارك دربارهٔ "سبقت رحمته غصبه" (لوح)

باب سوم - لوح مبارك دربارهٔ "سلطان الشهداء" (لوح)

باب چهارم - لوح مبارك سورة الفصن

باب پنجم - لوح مبارك درباره " سيد افغانی " (۲ لوح)

باب ششم - لوح مبارك درباره " سيد محمد اصفهانی " (قسمتی

از بیان مبارك)

باب هفتم - لوح مبارك درباره سیسان (۱ لوح)

ردیف - ش

مشمول بر هشت باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره " شرایط تبلیغ " (۱ لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره " شهادت " (۳ لوح)

باب سوم - لوح مبارك درباره شهدای سبعة (۱ لوح)

باب چهارم - لوح مبارك درباره " شیخ وسید " (۱ لوح)

باب پنجم - لوح مبارك درباره شیخ عبدالحسین

طهرانی (۱ لوح)

باب ششم - لوح مبارك درباره " شیخ محمد نجفی " (۲ لوح)

باب هفتم - لوح مبارك درباره " شیطان " (۵ لوح)

باب هشتم - لوح مبارك درباره " سبعة " (۳ لوح)

ردیف - ص

مشمول بر سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك دربارہ " صحیفہ شطیہ " (۱ لوح)
باب دوم - لوح مبارك دربارہ " صیانت الواح مبارکہ (۱ لوح)
باب سوم - لوح مبارك دربارہ " صحیحہ " (۱ لوح)

ردیف - ض

- شامل یکباب از اینقرار :
باب اول - لوح مبارك دربارہ " ماکرین ^{ضر} " (۲ لوح)

ردیف - ط

شامل دو باب :

- باب اول - لوح مبارك دربارہ " طلعت قدوس " (۱ لوح)
باب دوم - لوح مبارك دربارہ " طوعا و کرها
تصدیق قدرت الهیه نمایند . . " (۱ لوح)

ردیف ظ

مشمول بر سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك دربارہ " ظل السلطان " (۱ لوح)
باب دوم - لوح مبارك دربارہ " ظلم اعدا بجمال
قیوم " (۱ لوح)
باب سوم - لوح مبارك دربارہ " ظهور الله برای

ظهور کمالات انسانیه است * (لوح)

ردیف - ع

مشمول بر یازده باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارک درباره " عبدالرسول

سقای بیت مبارک در بغداد (لوح)

باب دوم - لوح مبارک درباره " عبودیت " (لوح)

باب سوم - لوح مبارک درباره عدل (لوح)

باب چهارم - لوح مبارک درباره عدم انقطاع ^{فیض} (لوح)

باب پنجم - لوح مبارک درباره عرش (لوح)

باب ششم - لوح مبارک درباره عظمت امرالله (۲ لوح)

باب هفتم - لوح مبارک درباره عظمت مقام

دوستان حق (۱ لوح)

باب هشتم - لوح مبارک درباره علامت

بلوغ دنیا (۱ لوح)

باب نهم - لوح مبارک درباره علامت مؤمن (۳ لوح)

باب دهم - لوح مبارک درباره علماء طاهر و علم

حقیقی (۲ لوح)

باب یازدهم - لوح مبارک درباره علم حجاب

اکبر است (لوح)

ردیف - غ

مشمول بريك باب :

باب اول - لوح مبارك درباره غفران ايوين و

منتسبين نفوس مؤمنه

(۲ لوح)

ردیف - ف

مشمول برسه باب از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره فحشاء و بفسی

اعراض از جمال رحمن است

(۱ لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره " فرق قائم و قیوم " (۱ لوح)

باب سوم - لوح مبارك درباره " فيوضات و آثار

حب الهی " (۱ لوح)

ردیف - ق

مشمول برسه باب :

باب اول - قصائد و غزليات مبارك (۹ لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره قفقاز (۲ لوح)

باب سوم - لوح مبارك درباره قيام بخدمت (۳ لوح)

ر د ی ف - ك

مشمول بر چهار باب از این قرار :

باب اول - لوح مبارك در باره كسر حد و د و معنی آن (۱ لوح)

باب دوم - لوح مبارك در باره " گفتش حضرت رسول (۱ لوح)

باب سوم - لوح مبارك در باره " كنوز الهی

باحبأ میرسد " (۱ لوح)

باب چهارم - لوح مبارك در باره " كوم الله مقرعش " (۱ لوح)

ر د ی ف - گ

مشمول بر يك باب :

باب اول - لوح مبارك " گل مولی " (بهاب بیستم فصل

دوم از قسمت اول مراجعه شود)

ر د ی ف - ل

مشمول بر یازده باب :

باب اول - لوح مبارك استنطاق ۲۶۰

باب دوم - لوح مبارك در باره حضرت اعلی جل ذكره ۲۶۰

باب سوم - لوح مبارك فتنه ۲۶۱

باب چهارم - لوح مبارك كل الطعام ۲۶۵

- باب پنجم - لوح مبارك " لربختیاری " ۲۷۶
باب ششم - لوح مبارك مباہلہ ۳۷۷
باب ہفتم - لوح مبارك مدینة الصبر (سورہ ایوب) ۲۸۲
باب ہشتم - لوح مبارك مدینة التوحید ۳۱۳
باب نهم - لوح مبارك مریم ۳۲۹
باب دہم - لوح مبارك ملاح القدس ۳۳۵
باب یازدہم - لوح مبارك میلاد اسم اعظم ۳۴۲

ردیف - م

مشمول برہفدہ باب است ازاینقرار :

- باب اول - لوح مبارك دربارہ " مجازات معرضین " (لوح)
باب دوم - لوح مبارك دربارہ " محبت " (لوح)
باب سوم - لوح مبارك، دربارہ مشورت (لوح)
باب چہارم - لوح مبارك دربارہ مظلومیت (لوح)
باب پنجم - لوح مبارك دربارہ معرضین بیان (لوح)
باب ششم - لوح مبارك دربارہ معنی نصرت (لوح)
باب ہفتم - لوح مبارك دربارہ مقام احبای الہی (لوح)
باب ہشتم - لوح مبارك دربارہ مقام مبلغ امراللہ (لوح)
باب نهم - لوح مبارك دربارہ مکافات اعمال مؤمنین (لوح)
باب دہم - لوح مبارك دربارہ منظر اکبر قصر مبارك^{ست} (لوح)

- باب یازدهم - لوح مبارك درباره منكرين امرالله (لوح)
- باب دوازدهم - لوح مبارك درباره "مواسات" (لوح)
- باب سیزدهم - لوح مبارك درباره ميرزا آقاي منيب (لوح)
- باب چهاردهم - لوح مبارك درباره ميرزا احمد
- ازغندی (لوح)
- باب پانزدهم - لوح مبارك درباره ميرزا محمد علی
- زنوزی (لوح)
- باب شانزدهم - لوح مبارك درباره ميرزا حسن خان
- مشير الدوله .
- باب هفدهم - درباره ملا علی کنی .

ردیف - ن

مشمول بر هفت باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره "ناقص اکبر" (لوح)
- باب دوم - لوح مبارك درباره "نعاق ناعقین" (لوح)
- باب سوم - لوح مبارك درباره "نقلیگی از بیانات
- حضرت اعلیٰ جلّ ذکره (لوح)
- باب چهارم - لوح مبارك درباره "نهی از فساد" (لوح)
- باب پنجم - لوح مبارك درباره "نهی از معاشرت
- بامشرکین" (لوح)

باب ششم - لوح مبارك درباره " نهی از ما

یتکدر به الانسان (۱ لوح)

باب هفتم - لوح مبارك درباره " نوم پریشان " (۱ لوح)

ردیف - و

مشمول بر سه باب :

باب اول - لوح مبارك درباره " وحدت واتحاد " (۲ لوح)

باب دوم - لوح مبارك درباره " ورود هیکل مبارك

باستانبول " (۱ لوح)

باب سوم - لوح مبارك درباره " وعود الهی حق

لا ریب فیہ " (۱ لوح)

ردیف - ه

مشمول بر یک باب :

باب اول - لوح مبارك درباره " هلاکت واخذ معر ^{ضین} " (۱ لوح)

ردیف - ی

مشمول بر یک باب :

باب اول - لوح مبارك درباره " یحیی قزوینی " (۱ لوح)

فهرس فصل اول از قسمت ثانیه، بپایان رسید اینک بنگارش مطالب
میپردازد .

رديف الف - مشتمل بر ١٦ باب

باب اول

لوح مبارك در باره اثبات عظمت امر الله :

قال الله تعالى في لوق منيع قوله عز كبريائه :

" قل يا قوم ان لكل امر مرجع ولكل اشراق مشرق ولكل شئى
مبداء تفكروا لتعرفوا مراد الله يا اولى الالباب . ان الذين
ينكرون الله يرون سلطانا احاط الامكان ان الذين ينكرون
ظهور الله ينبغى ان يتفكروا في هذه الايام التى فيها
ينادى مالك القدم فى قطب العالم بعد الذى كان مطلوما
بايدى الفجار لويقولون الطبيعة اظهرت هذا الجوهر
قل لو نصدقكم فى ذلك نقول هل ترون له من شبهه او
تشاهدون له الامثال فلما كان متفردا فى مقامه ومتوحدا فى
نفسه ينبغى ان تتبعوه ياملاء الجهال لعمرى يقولون
مالا يشعرون كذلك شهد الرحمن فى مقام الذى كان اعلى
المقام . انتهى .

باب دوم

لوح مبارك باعزاز " احببى زنجان " :

هو الا قدم الا عظم

بنام خداوند مهربان این نامه ایست از مطلع رحمن بسوی
 مظلومان ارش زنجان لعمری قد بکت السماء علی ماورد علیکم
 وناح الرعد بما رأیتم من الضراء والبأساء فی سبیل الله مالک
 الاسماء انتم الذین ابتلیتم بالله فاطر السماء لا تحزنوا
 ان اصبروا ان اجورکم عند ربکم سوف ترونها بالحق انه لهو
 المقدر العلیم الحکیم مشاهده نمائید در نفوسیکه در هر سنه
 بر مظلومیت سید الشهداء روح ماسواه فداه واصحاب اونوحه
 وندبه مینمایند و بر ظالمان لعنت میکنند و خود بظلمی ظاهر
 شده اند که ظلم ظالمان قبل نزدش معدوم صرف بوده فی
 الحقیقه بر خود لعنت میکنند و شاعر نیستند و مطلع ظلم الیوم
 علماء عصرند که از حق اعراض نموده اند و بیگنون و اوهام خود
 تصک جسته اند قسم بافتاب افق توحید که در اعصار قبل
 هم سبب ظلم امثال این نفوس شده اند چه که بفتواهای آن
 انفس غافله مطلع عز احدیه شریعت شهادت رانوشیده اند
 (نفوسیکه) باسید الشهداء محاربه نموده اند بعضی از نفوس
 بودند که در هر سنه سه ماه صائم بودند و شب و روز تلاوت
 قرآن مینمودند و نماز جماعت از ایشان فوت نمیشد از جمله
 عمر بن سعد که صاحب ردا و عمامه بود و بعد از شهادت

سید الشهداء فوراً بنماز ایستاد و کل باو اقتدا نمودند و شمر
 ذی الجوشن از قضات و علماء بود و زهدش در مقامی بود که
 خارها را از سبیل جمع مینمود که مبارک پای مسلمی را از یست
 نماید مع این زهد با مخزن علم الهی و مهبط وحی ربّانی
 عمل نمود آنچه نمود ان القلم ینون و بیکی علی ماورد علیسه
 من ولاء الطّالمین الذین نبذوا الیقین عن ورائهم و
 اتبعوا اوهم کل عالم بعید آنچه بر شما وارد شد اگر چه
 بظاهرنعمت مشاهده میشود ولیکن نعمت محضه بوده و رحمت
 صرفه خواهد بود شوکت و سطوت طالمین عنقریب معدوم
 و مفقود خواهد شد و اجر عمل شما در ملک مالک اسما باقی
 و دائم خواهد ماند ظلم عالم و فتنه و فساد آن از جهلائیکه
 بعلماء موسومند بوده و خواهد بود اینفضل شمارا کافی
 است که قلم اعلی شمارا ذکر مینماید باز تاریکه عرفان لم یز
 ولا یزال باقی و دائم خواهد ماند الحمد لله از فضل الهی
 و عنایت ربّانی از رحیق مختوم آشامیدید و بمشرق و جبه
 صمدانی بعد فنا اشیا توجه نمودید و در عرفان حق از اکثر
 اهل عالم سبقت گرفتید و زکرتان در ملاء اعلی مشهود و
 اسمتان از قلم اعلی مسطور باید بکمال فرح و انبساط بذکر
 حق مشغول باشید و بافقر ناطر انما البها علیکم و علی
 اما الله اللائی استقمن علی امره و فزن بعرفان نفسنه

بَاب سوم

لوح مبارك در باره " احتراز از فساد و فساد " :

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالى :

" لا تفسد في الارض بعد اصلاحها لئلا تصبّك ظلم

كلّ ظالم عنيد وانك ان تفسد تكون ظالما في نفسك فلما

صرت ظالما ينبغى ان يسلط الله عليك ظالما آخر وهذا

عدل من عنده ان انت من العارفين انا قد ارفعنا

حكم السيف والسنان وقد رنا النصر بالبيان وما يخرج من

اللسان وانه لهو المستعان " انتهى (لوح على)

و در لوح امين میفرمایند قوله تعالى :

" هـ رامريكه بقدر رأس شعري رايحه فساد ونزاع وجدال يا

حزن نفسي از او ادراك شود حزب الله بايد از او احتراز

نمایند بمثابه احتراز از رقصاء باری دره بیج امری

از امور این ظهور اعظم شريك فساد نبوده و نیست يشهد

بذلك لسانی و قلبی و قلمی و زبیری و صحفی و کتبی والواحي "

بَاب چهارم

لوح مبارك در باره ارتفاع امر الله

در لوحی جمال قدم جلّ جلاله میفرمایند قوله تعالی :
 " ای علی طرف عنایت بآن جناب متوجه بوده لولا هذا ما
 ظهر منك ما ظهر واینکه در ضعف عباد وعدم توجه نفوس غافل
 بحق منیع نوشته بودید الحق معك بلی وجه عالم بهر
 لا مذهبی متوجه بوده در کل سنین بل در کل شهر بل در
 کل ایام از ایمان وایقان عرفان بعید و بظنون و اوها ام نزدیک
 و تاملاتی باین نحو خواهد بود چنانچه میقات آن در کتاب
 الهی نازل و ثبت شده و لکن محزون مباش چه که اشراقات
 شمس حقیقت رطوبات زائده طبیعت را جذب خواهد نمود
 و تشتتات حرور فرا جمع خواهد نمود و این فقره نه مخصوص باین
 عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده چنانچه رشحی از رشح
 مستوره در بحر علم الهی در لوح مقدس حکمت نازل شده
 طوبی لمن نظرو و قرء و قال لك الحمد یا مبین العالمین
 بعد از انقضاء مدت مذکوره در کتاب بفته امر الله مرتفع و جمیع
 نفوس بآن متوجه آن ربك لهوالمخبر الصادق المتكلم الناطق
 الامین " انتهى

بَاب پنجم

لوح مبارك در باره ارواح

در لوح سید یوسف اصفهانی نازل :

" نفوسیکه موفق شده اند برضی الله و امره بعد از خروج

ارواح از اجساد باجر اعمال در دار آخری فائز خواهد. نند
شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاد ه
از این در او موجود نه اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این
عالم بوده و خواهد. د بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی
امری مقدّر و مقرر " انتهی

و در لوح دیگر نازل :

" یا ایها الشارب رحیق حبی والطائر باجنحة الا یقان فی
هوا " قریب در این مقام بیانات شتی مکرر از لسان مولی الوری
در الواح نازل انبیا و مرسلین عرفان این مقام راستر نموده ا
لا جل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی
در این مقامات جاری شده تفکر نماید بیقین مبین میدانند که
مَشْعَر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک
نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ز کرمیشود که ارواح
مجرده که حین ارتقا منقطعا عن العالم و مطهر امن شبهات
الام عروج نمایند لعمرا لله انوار و تجلیات آن ارواح سبب
و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای آفرینش است
فنا آنرا اخذ ننماید و شعور و ادراک و قدرت و قوت او خارج از
احصاء عقول و ادراک است انوار آن ارواح مری عالم و ام است
اگر این مقام بِسَاسِرِه کشف شود جمیع ارواح قصد صعود
نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد. " انتهی .

باب ششم

لوح مبارك در باره استعداد عالم

در لوح ورقا میفرمایند قوله جلّ جلاله :

"عالم مستعد مشاهده میشود در حینی که یأس کلی حاصل است سبحان الله از این نفی و از این اثبات انشاء الله خلق بدیع رُغماً للمشرکین طاهر و باهر و ه وید اخواه. د شد و لکن باید از دست خود ناله نمائیم سعدی بیچاره بد نگفته : سعدی از دست خویشتن فریاد " انتهى .

باب هفتم

لوح مبارك در باره استقامت

در لوح جمال میفرمایند :

"الیوم معنی استقامت آنکه بحقّ جلّ جلاله خود را از کُلّ عالم غنی و مستغنی مشاهده نمایند این است معنی غنای حقیقی و ثروت معنوی که من عند الله طاهر شده طویلی للفائزین و ویل للفاقلین. " . انتهى

و نیز جمال مبارك در لوحی میفرمایند :

" انشاء الله باید کل در صراط امر الهی بشأنی مستقیم باشند که از امراض و اعتراض کل من علی الارض نلفزند و در احوال

۵ بوب اریاح امتحان عاشقان جمال رحمن از اهل خسران
ممتاز میشوند و نفوسیکه در این ایام مستقیمند از اهل جنت
عند الله مشهور و مذکورند " انتهى
و نیز میفرمایند :

" سوف نفتح علی ووه الذین استقاموا ابوابا ازاد خلوا یر^ن
انفسهم سلاطین الوجود " انتهى .

و نیز جمال مبارک جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالی :
" خوشا حال نفوسیکه الیوم بمقرّ اطهر و منظر اکبر ناظرند
قسم بانوار فجر تقدیس که آن نفوسند که اعزّ از کبریت احمر
مذکورند لم یزل ۵ بوبات اریاح افتتان و امتحان از مشرق عدل
رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد معرض را
از مقبل و لکن طوبی از برای نفوسیکه در حین ۵ بوب مضطرب
نشوند جمیع ناسرا از قبل بایام شداد و فتنه آن اخبار
نمودیم که شاید در حین امتزاز اریاح قضا از توجه بشطر
دوست محروم نمانند و سراج حب الهی را بزجاجات توگسل
و انقطاع از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذک در حین نزول
اکثری از ناس غافل الا من شاء ربّه " انتهى .

باب هشتم

لوح مبارک درباره اسم اعظم

بنیام خداوند یکتا

..... کتابت در سجن حاضر و توجه الیه طرف المظلوم
 الذی دعا لکل الی الله السهیمن القیوم و صدر آن باین کلمه
 مبارکه مزین بود اللهم انی اسئک من بهائک با بهاء
 مشاهده در غفلت اهل فرقان نمائید مع آنکه از قبل فرموده اند
 که اسم اعظم الهی در این دعا مذکور است و نزد صاحبان بصر
 بسی واضح و مشهور است که مقام ذکر اسم اعظم در اول و
 ابتدا بوده چه که مقدم بر اسما و مبدا و مطلع از کار است
 و در صدر دعای مذکور واقع شده با وجود این جمیع انکار نموده
 و عارف بحق اونشدند بلکه فتوی بر قتلش دادند الا من
 حفظه الله بالحق وانقذه من بحر الالهام انه لهوالمقتدر
 القدير..... " انتهى

(لوح میرزا عباس - استراباد)

باب نهم

آفتاب حقیقی

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

یا هو

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیانی

منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کُلّ شئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرتبّی بلون او ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئده عارفین تجلی فرمود بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ماسوی الله را بسوخت افئده عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این ماء گلشنی باقی بوده و خواهد بود و من الماء گلشنی حی از خدا میطلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم و البها علی اهل البها *

باب دهم

لوح مبارک درباره اکسیر

جمال قدم در جواب شخصی که زحمتهای کشیده و به پیوسته کردن اکسیر کیمیا موفق نشده میفرمایند قوله تعالی :

* واللمبین العلمیم یا علی قبل اکبر مکتوب را بعد حاضر حاضر

نمود و در منظر اکبر معروض داشت معلوم شد که آن جناب از عدم ظهور امورات مؤهله و مکدرید و همچو میدانید که نصرت الهی بذهب است و اعلائی کلمه بفضله استغفر الله العظيم اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون با اسم مخزون ظاهر فرموده او را در قعر قلب بنا بر محبت پیرو و بعد از ظهر اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره از آن براهل امکان مبذول شود جمیع نحاس وجود را زهب ابریز مشاهده نمائی اینست اکسیر اعظم که قلم قدم بذکر آن مشغول بوده و هست . انتهی .
(بفصل اول از قسمت اول مراجعه شود)

باب یازدهم

لوح مبارک درباره امانت

جمال قدم در لوح ورقامی فرمایند قوله تعالی :
" اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود عند الله احب است از عمل نفسیکه پیاده بشطرا قدس توجه نماید و بلقای معبود در مقام محمود فائز گردد امانت از برای مدینه انسانیست بمثابه حصن است و از برای هیکل انسانی بمنزله عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است اگر چه در حدیث بصیرمانند زرقاء یمامه باشد . انتهی .

باب دوازدهم

لوح مبارک درباره انقطاع

جمال مبارک در یکی از الواح میفرمایند قوله تعالی :

"..... ثم اعلم بان نصب بیننا و بین العباد سلم و سلمه ثلاث درجات الا ولی تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخره و ما قدر فیها و الثالثه تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جازع من هذه المقامات یصل الی ملک الاسماء و الصفات اقرب من ^{قف} حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا انفسکم علی هذه الموا ثم مروا عنها کفر السحاب و كذلك ینبغی لعبادنا المقربین" انتهى .

و نیز در لوح هادی میفرمایند :

"سؤال از انقطاع شده بود معلوم آنجناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ماسوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیا در آنچه مابین سموات و ارض مشهور است او را از حق منع ننماید یعنی حب شیئی و اشتغال بآن او را از حب الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید..... باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل با او بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهور گردد او است انقطاع

ومبدأ ومنتهاى آن " انتهى .

ونیز میفرمایند قوله تعالى :

" ثم اذكر النعمان الذي كان من اعز الطوك ومن قبله احد من الكيان اذ تجلت على قلبهما شمس الا نقطاع تركا ما عندهما وخرجا عن بيتهما مقبلين الى المرا وما اطلع بهما الا الله العليم ان النعمان كان مستويا على عرش الملك اذ اسمعناه كلمة من كلمات العليا اهتز وتفكر وتحيّر ثم انتبه وقام وقال مخاطبا الى نفسه لا خير فيما ملكته اليوم وغدا يملكه غيرك كذلك نبهناه وانا المقتدر القدير فلما تنفس الصبح وطلع الشمس وجد الامراء العرش متروكا تحيروا وتفحصوا فى الاقطار الى ان يئسوا عما املوا انه لهو العالم الخبير لعمر الله لونكشف الفطاء عن العيون كما كشفنا عنه لترى الناس يدعون الدنيا عن ورائهم ويتركون ما يمنعمهم عن هذا الافق المنير طوبى لمن تنور بانوار الا نقطاع انه من اهل السفينة الحمراء لدى الله رب العرش العظيم طوبى لمدينة اشرفت شمس الا نقطاع من افقها ولا رضى اضاءت من انوارها لعمرى لوفازت هذه الدنيا رهنور من اشراقها لما بلى البها بين الاعداء كذلك يقص لك مالك الاسماء لتكسون من العارفين . . . " انتهى

ونیز میفرمایند قوله تعالى :

هوالمزیز الجمیل اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی مادی علیه عنایت فرمود ولیکن ایام طهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات والارض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عزربانی مقابل شوند وتوجه نمایند جمیع خود را مقدّس ومنیر وصافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ماسبقته من فضل فتعالی من هذه المنایة الّتی لم یکن له شبه فی الابداع ولا له نظیر فی الاختراع فتعالی عما هم یصفون او یذکرون اینستکه در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده ونخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم وحکمتی ناطق شدنند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته ونخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم وتعلم مشغول شوند اینستکه احبّای الهی در ایام طهور شمر ربّانی از کُلّ علوم مستغنی وبی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب وفطرتشان من غیر تعطیل وتأخیر جاری وساری است و بعد سئوال از انقطاع شده بود معلوم آنجناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ماسوی اللّٰه است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیا از آنچه در مابین سموات وارض مشهود است او را از حق منع ننماید یعنی حبّ شیئی و اشتغال بآن

اورا از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید چنانچه مشهوراً ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبّث با سبب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند اگرچه سالک سبیل حق بمقامی فائز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نزند

ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُعْطِيهِ مَنْ يَشَاءُ بَارِي مَقْصُودٍ اِزْاِنْقِطَاعِ اسْرَافٍ وَتَلْفِ اَمْوَالٍ نَبُودِهِ وَنَخْوَاهُ دَبُودٍ بَلْكَه تَوْجُّهٍ اِلَى اللّٰهِ وَتَوْسُّلٍ بَاو بُوْدِهِ وَ اِيْن رَتْبِهِ بِيْهْرِ قَسْمِ حَاصِلِ شُودِ وَاِزْهَرِ شِئِيْ ظَاهِرٍ وَ مَشْهُودِ گِرْدِ اَوْسْتِ اِنْقِطَاعِ وَ مَبْدَاٍ وَ مَنْتَهَايِ اَنْ اِذَا نَسْئَلُ اللّٰهَ بَا نَ يَنْقُطِعُنَا مِّنْ سِوَاٍ وَ يَرْزُقُنَا لِقَاہِ اِنَّہُ مَا مَنِ اِلٰہِ اِلَّا هُوَ لِهٖ اَلْاَمْرُ وَ الْخَلْقُ يَهْبِ مَ اِيْشَاءٍ لِّمَنْ يَشَاءُ وَ اِنَّہُ

كَانَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ " انتهى .

و نیز در لوق علی نازل قوله تعالی :

" فاعلم بانّا جعلنا قلوب الذّٰہن ہم انقطعوا عن الدّٰنیا و توجّہوا الی شطراسمی الابهی زہر الحدید بحیث لسن یخافنہم شئی عمّا خلق بین السّموات و الارض و ہم قسورة اجام القدرة والقوة وقد سلسلہم اللّٰہ بسلاسل العصمة ولو شاء لیطلقہم بامر من عنده ویسخر بہم کلّ من فی السّموات و الارض و انّہ لعلی کلّ شئی قدير " انتهى .

بِسَابِ سِزْدِهِمْ

لوح مبارک در باره اهل باطن

جمال قدم جل شأنه الاعظم در لوحی میفرمایند :

" ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال

ترقی و استعمال^۵ بوده و بعد توقف نموده یکی از اسباب

مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعون اینک ما اهل باطنیم

ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکامن عز ربّانیه ممنوع نمودند

قل تالله کُلّ ظالم را علی من باطنکم و کُلّ قشر انور من لبکم

قد ترک المخلصون بواطنکم کما ترک العظام للکلاب ایمن

ایام احکام الهیه از مشرق بیان ربّانیه مشرق و انشاء الله

از بعد ارسال میشود " این دو آیه مبارکه در آن لوح امنع

اقدس نازل من الناس من یقعد صف النعال ملاحظه

نمائید^۵ رنفسی از نفوس موه^۵ و مه که یافت شد خلیجی از بحر

اعظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیه و شئونات^۵ واثیه^۵ بتمام مکر

و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت قل یا

ایها الموهوم ان الباطن و باطن الباطن و باطن الّذی

جمله الله مقدّسا عن الباطن و الظاهر الی ما لانهایه لها

یطوف حول هذا الظاهر الّذی ینطق بالحقّ فی قطب العالم

قد ظهر الاسم الاعظم و مالک الامم و سلطان القدم لیسنس

لا حد مفرّ ولا مستقرا لمن تمسك بهذه العروة النّوراء
 الّتی بها اشرقت الارض والسّماء ولا ح العرش والثرى واطاء
 ملکوت الاسماء وانا رالافق الاعلی اتقوا یا قوم ولا تتبعوا
 الهوی ولا اوهام الذین قاموا علی المکر فی ملکوت الانشاء
 توجّهوا بوجوه بیضاء وغرر غراء الی مطلع آیات ربکم مالک
 الاخرة والا ولی كذلك: قضی ال امر فی لوح الذی جعله ام اللوح
 ومصباح الفلاح بین السموات والارضین ای علی تفریق
 امت سبب وعلت ضعف کل شده ولکن الناس اکثره. م لا یفقهون
 بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب
 و امثال آن نموده و بینمایند کاش بد ار السلام میرفتند در تکیه
 قادریه ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند ای علی جمعی
 در آن محل موجود و مجتمع و نفس الحق که مشاهده شد نفسی
 از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلا خود را بحجر و مدّرو
 جدا رمیزد که بیم ۵۰ لاکت بود و بعد منصفقا بر ارض میافتاد
 و مقدار دو ساعت ابد اشعور نداشت و این امور را از کرامات
 میشمردند ان الله بری منهم و نحن براء ان ربک لهو
 العلیم الخبیر یعلم خائنة الاعین و ما فی صدور العالمین
 و ۵۰ چنین جمعی ۵۰ ستند بر فاعی معروفند و آن نفوس بقول
 خود در آتش میروند و در احیان جذب به سیف بر یکدیگر میزنند
 بشأنی که ناظر چنین گمان مینماید که اعضای خود را قطع

نموده اند کَلِّ ذَلِكْ حَيْلٌ وَمَكْرٌ وَخَدَعٌ مِنْ أَنْفُسِهِمْ إِلَّا أَنْهُمْ
 مِنَ الْآخِرِينَ جميع این امور برای العین شاه شده
 شد و اکثری از ناس دیده اند بسیار محبوب است که یکی
 از آن نفوس موهومه بآن ارض توجه نماید و تکایای مذکوره
 و مایحدث فیهارا شاه ده کند که شاید بخطرات نفسانیّه
 و توهّمات انفس خادعه از شرط احدیه و مالک بریه ممنوع نشود
 ای علی جمعی در جزائر بوده و هستند که خود را از اکمل
 و شرب منع نموده اند و با وحوش انس نرفته اند و لیالی و ایام
 بریاضات شاقّه مشغول اند و باز کارناتق مع ذلک احدی
 از آن نفوس عند اللّٰه مذکورنه مع آنکه خود را از اقطاب و اوتار
 و افراد ارض می شمرد الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر
 اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انه لکلمة الّتی بها فصل
 بین کَلِّ حَزْبٍ وَ نَسْفَ کُلِّ جَبَلٍ وَ سَقَطَ کَلِّ نَجْمٍ وَ کَسَفَ کَلِّ
 شَمْسٍ وَ خَسَفَ کَلِّ قَمَرٍ وَ انْفَطَرَ کَلِّ سَمَاءٍ وَ انشَقَّ کُلُّ اَرْضٍ وَ غَیْرُ
 کَلِّ بَحْرِ..... * الخ .

باب چهاردهم

لوح مبارک درباره اهمیت اعمال

در لوح ورقا نازل قوله تعالی :

* اعمال بمثابة مراتب و آنچه در انسان مستور در اوطاهر

و هیبتاً انتہی

و نیز درباره اهمیت اعمال مدوحه جمال قدم جلّ جلاله

در لوح فریدون میفرمایند قوله تعالی :

" اگر نفسی در جمیع عمر بعبادت مشغول شود و از صفاتی که

سبب ارتفاع امر الله است محروم ماند آن عبادت حاصلی ندارد

و ثمری نخواهد بخشید " انتہی .

باب پانزدهم

لوح مبارک درباره ایام زورا

در لوح ورقا از قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله نازل شده

قوله تعالی :

" در ایام توقف در زورا در اول ورود عراق علماء و معارف آن

ارض نزدیک نمیآمدند چه که حرفهای بیمعنی از اجسام آن

ارض اصفاء نموده بودند باری او ه اماتی سبب سدّ و منع

شده بود که خرق و کسر آن بنظر بسیار مشکل مینمود و لکن

مشی حقّ جلّ جلاله بقسمی بود که در مدت قلیله جمیع

اعیان از علماء و امراء و سایرین توجه نمودند امر بمقاصی رسید

که ابنا ملوک هم در آن ارض کمال خلوص را اظهار مینمودند

در کاظمین علیهما السلام مخصوص زیارت تشریف میبردند

بجامع هم گاهی و در ایام مصیبت سید الشهدا روح ما سواه فداه

بشأنی ظاهرکه گویا آثار آن مصیبت کبری در یوم الله مبعوث
شده " انتهى .

باب شانزدهم

لوح مبارك درباره ایران

در لوح طیب فرموده اند :

" اینکه درباره انقلاب و اختلاف ایران مذکور شده بود
هَذَا مَا وَعَدْنَا بِه فِي الْاَلْوَا حِ اِی طیب قبل از ارسال
بدیع حجّت الهی براهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که
رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی م. جهره کلمه
حقّی بر او القا نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بر قدرت
منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیّه و کتاب الهی حجّت و برهان
کامل و بالغ شده چون بنعمت ممنویه اقبال ننمودند از
نعمه ظاهره م. ممنوع گشتند حتم بود این بلا من لدی
الله مالک الاسماء حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که
رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ
نموده عند ربّک علم ما کان و یكون انه لهو العلیم الخبیر
اگر ناس در امور وارده و این بلیّه کبری تفکر مینمودند کل را
بشأطی عزّ احدیه متوجه مشاهده مینمودی و لکن قضی ما
اراد انه لهو المراد " انتهى .

ونیز درباره ایران از الواح مبارکه جمال قدم جل شانه
الاعظم این لوح مبارک است قوله تعالی :

هـ والمنادی فی سجنه العظیم

یا ایها الشارب رحیقی من یدعائنی و یا ایها الطائر فی
هوائی و یا ایها المحترق بحزنی و مصیباتی و یا ایها المشتعل
بنار حبی اسمع ندائی عن شطرسجنی انا من افق البلاء
ندعوك و نذکرت انت تعلم واللّه یعلم انّ البهائم انطق
عن الهوی امرأ لكل بالبرّ والتّقوی و نهاهم عن التبغی و
الفحشاء ولكن القوم نبذوا نصائحی ومواعظی وعطو مانع
به الاقلام و الالواح یعطون ما یأمرهم به و انهم الا انهم
فی غفلة و ضلال لعمرك ان تعدّ بلایائی لا تحصیها تشهد
بذلك کتب اللّه و عن ورائها امّ الكتاب قد سمعنا حنینک فی
حزن مولیک و عرفنا احتراقک فیما ورد علیه من الاعداء
نسئل اللّه تعالی ان یجزیک جزاء کمالا انه هو المیز
الودّاب اذا علمناهم فی کتبنا والواحن ما یرفعهم بین
العباد وهم ارتکبوا ما جرت به الدّموع من عیون الابرار
ولکن قلمی الاعلی لا یلتفت الیهم ولا الی الدّنیاء وما خلق
فیها یشهد بذلك صریره ومانزل منه فی العشی والاشراق
سبحان اللّه عنایت سبب شقاوت شد وشفقت علت بفضاء
درسنین متوالیات نصیحت نمودیم و بما ینفعهم و یضرهم آگهی

دادیم و لکن نصح الله اثری ننمود و بر صخره صما او امر و نواهی
 الهی نفی نبخشید در لیالی و ایام بمفتریات مشغولند
 نظر بعدم استحقاق عباد این امور واقع شده و همیشه
 سبحان الله نیر عدل باید از افق ایران اشراق نماید
 حال از افق عشق آباد مشرق و لایح صد هزار حیف که اهل
 ایران از اثمار سدره مبارکه که در آن ظاهر شد محروم و ممنوعند
 لعمر الله هذا من جزاء اعمالهم فی ایامه انه هوالفرد الواحد
 المعزیز العلام از حق میطلبیم ایران را موید فرماید بر اجراء
 عدل و انصاف ان ربك یحب الوفاء فی کل الاحوال ایمن
 ایام باید در حفظ و صیانت آن از مظلوم مدد طلب نمایند
 و رأی اخذ کنند و لکن غفلت و نادانی ایشانرا از مایه نفهم
 منع نموده اینست جزاء اعمال در یوم مال هر یوم او امر و
 احکام خارجه نفوذ مینماید و باین نفوذ نفوذ اهل ایران
 متوقف از حق بطلب نائمین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند
 شاید تصدک نمایند بآنچه سبب نجاج و فلاح است و لکن
 هیاهات زود است و واصبع متصل شود از ایرون انفسهم
 فی خسران مبین كذلك ذکرنا لك ما كان مستورا عن الابصار
 ان ربك هوالعزیز البصیر انتهى .
 و در لوح علی میفرمایند قوله تعالی :
 " اینکه در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید ایمن از

وعد الهی بوده درالواج چنانچه در همان سنه که لوح منبع
 بید بدیع ارسال شد درالواج ذکرش دائد وبلایا وقحط
 آن دیار تصریحا نازل شده و وعید الهی کل را احاطه
 نموده چنانچه آیه نازل که مضمون آن این است اگر نظر
 بملاحظه احباب نبود کل هلاک میشدند ای علی هـ نوز
 اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تومیدانی که آن مطلقوم
 بکتابی فرستاده شد که ابد ا از برای نفسی در آن عذری
 باقی نمانده واصل امر بکمال تصریح اظهار شده مع ذلك
 ورد علیه ما ورد " انتهى .

ردیف ب - مشتمل بر سه باب :

باب اول

در بیان اینکه بصر از اکسیر احمرکیاب تراست
 جمال مبارك جل سلطانہ میفرمایند قوله عز کبریائه :
 " امروز آفاق سموات غیب وشهود بانوار نیرببیان منور
 ولکن بصریکه قابل مشاهده باشد از اکسیر احمرکیاب تر
 جزای اعمال اکثری از رجال عالم را از تقرب منع نموده
 واز فیوضات محروم ساخته " انتهى .

باب دوم

لوح مبارك در باره بعثت حضرت موسى عليه السلام جمال
قدم مي فرمايند قوله تعالى :

" بسم ربنا الذي وصف نفسه بنفسه لسميها عن الاسماء
ملكوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت
و مليك حي لا يموت را برازنده و زيبنده كه بنفحه اي از نفحات
بحر مدار مكنون كه از قلم ترشح نمود جمال انبياء ظاهر
و بشمس كلمه مباركه اني انا الله القا در علي كل شئي كه از فم
مشيت اشراق نموده متجلي و مستنير گشتند تعالى امره
و قدره و تعالى عزه و شأنه و تعاليت عظمته و سلطانه و پرتو
انوار و تجليات اين شمس مشرقه منيره لائح در آفاق وجود
ممكنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنكه حجبها
نسيان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در اين هنگام
طلعت كلیم از افق اراده حي قديم ظاهر و مشهود سبحان
من اطهره و سبحان من بعثه و كلمه من بحبوحه النار موسى
موسى انا اله ابيك اله ابراهيم واله اسحق واله يعقوب
فلما سمع النداء من قطب النار واخذه جذب الجبار غطى
وجهه من الخوف و لا يقدر ان ينظر اليها وانصعق من نداء
القرب و احد و ثمانين الف سنة دهر به از اتقرب اليه
فضل ربه و به عليه عرف الوصال فلما وجد افاق وقال لك
الحمد يا من احببتي من عرف نداءك الاحلى و بعثتني مرة

اخرى من روح بيانك يا مولى الا سما اذ اقام و وقف تلقاء الر
 تسمة الف الف سنه خاضعا خاشعا حامدا ذاكرا ممجدا
 مسبحا فى سر السر ثم ظهر النداء من الافق الاعلى مرة
 بعد اخرى موسى موسى اذهب بسلامى و عرف قميصى الى
 مكان قدسى و مواقع انسى ثم الى مدائن العما و ممالك
 الروحى و عوالم العليا و ميادين السناء و الرفارف القصوى
 وحدائق البقاء و لك ان تصعد كل سما و تدخل كل بحر
 و تركب كل سفينة و لكن اياك اياك ان تعبر الى خليج بحر
 الكبريا و تقرب سفائن الحمراء و تقرب ارض المقدسة
 البيضاء لان هنالك مقام تحترق فيه حقائق الاسماء انسى
 لما اصفيت اغاثة شعبى المكنونه و سمعت حنين احبائى
 الذين لم يطالع بهم غيرى و اطلمت بصريخهم فى فراقى
 و ضجيجهم فى ير المستغاث شوقا للقاءى و طالبا لوصالى
 و علمت ظمائمهم و احتراقهم لكوشر اسمى المكنون المخزون
 اردت ان ارسلك اليهم بنفحاتى و فوحاتى و تضرعاتى ثم
 عناياتى و بشاراتى و ظهوراتى و الطافى فمرض الكليم
 للرب القديم اذا وصلت اليهم و قلت لهم محبوبكم ارسلتسى
 اليكم وقالوا الى ما اسمه فماذا حبيبهم اذا تزلزل لا هوت
 المعظمة و تحرك جبروت القوة و انصمق طكوت العزة و الرفة
 ثم ارتعدت سموات العلى بما ارتفع النداء من غيب الكبريا

واخذ اهتزاز صوت الرب كل الجبال القديم قل اهيه الذي
 اهيه اشراهيه ارسلنى اليكم ياموسى ٥ كذا تقول للظمانين
 الذين ارادوا كوشروصالى يهوه محبوبكم ارسلنى اليكم
 لا بشركم بظهوره ووصاله وقربه ولقائه ثم سمع نداء آخر
 عن الشطر الاطهر المقام القدس الانور قل يهواه ٥ واياه
 من غيب العما اسمعنى صوته واصفانى ندائه ولكن انسى
 ما رأيت ومانطرت اليه قد امرنى بان اتوجه اليكم بمصرف
 قميصه المحبوب لالقى الصبر فى قلوبكم على ٥ جره وفراقه
 واسليكم فى بعدكم عن اول آياته ثم ظهر النداء عن شجرة
 القصى المنبته من كبد العرش فى رفار البيضاء عن سر
 الكبرياء ياموسى ٥ اذا اسمى وذكرى لهم فى اجيالهم
 المقدسة المباركة التى لا تنتهى بد ٥ والازل والابد ولا يتم
 بازمة القدم والسرمد وهذه علامة عبئى اليهم بهذا
 اعرف لهم نفسى وبهذا اكشف لهم الستر عن جمالى لانهم
 لا يعرفون سوائى وغير اسمى ٥ اذا وذكرى ٥ ذال لن يذكر
 عند ٥ م ابدا ٥ ولأ ٥ عبادى الذين ما امرتهم بالسجود حين
 خلقت آدم وما اطع بهم ال سرادق غيبى وملاء عمائى
 ياموسى فاشهد باننى انا الرب قد كنت وحده الهامقدسا
 عن الاسماء كلها بذاتى ما عرفت من قدم الاقدام وبغيب
 بهائى لن اعرف الى ابدا لاعباد قد ظهرت لبراهيم و

اسحق ويعقوب باسمى الاله القادر على كل شئى واما باسمى
يهوه فلم عرفت نفسى الى هـ هذا اليوم وهـ هذا كنز اسمى المكنون
وهـ هذا سر اسمى المخزون وهـ هذا رمز جمالى المستور المصون
قد كان ويكون من ازليّة ذاتى وهـ وية كينونتى مكنونا مخزوننا
فى خزائن امرى وكنائز حطفى ومستورا فى حجبات جلالى
وستر عصمتى واقتدارى قد اخفيته تحت رداء عظمتى و
خباء كبريائى الى وقت يكون معلوما عندى فى ارض تكون
مستورة مخفيه فى حجبات غيبى و بحر علمى المحيط
واعين بذلك ميعادا وهـ وانه انا بالمستغاث اقضى اذا اظهر
هذا الكنز سلطان مشيئى وافك ختمه باصبع قدرتى وانا مل
قوتى واخرج ذلك اللؤلؤ المكنون بفواص قلمى الاعلى
عن عمان مدادى الغيب الممتنع البحت البسيط فلما
انتهى النداء وتمت الاحرف المزية الغيبية على «يئة
التثليث فى هيكل الربيع وظهر السر الاسر والكنز الاخفى
وحمل العرش الاحرف الثمانية النوراء اذا تم وكمل وختم
هيكل الاسم الاعظم فى خاتم قدس حفيظ طوبى لمن نظر
الى خاتم المحبوب وعرف ما قدر فيه من الاسرار المودعة
فى كنائز كتب القبل من لدن عليم حكيم * انتهى .

باب سوم

لوح مبارک در باره بلایا و مصائب احبای الهی

جمال مبارک در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

” ایمن سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح بکمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعداء نمایند بقسمیکه آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضا و جوارح این کینونات مجرده در عالم ملک و شهادة ظاهر سازند و چون مؤمنین و محبین بمنزله اغصان و اوراق این شجره مبارکه هستند لهذا هر چه بر اصل شجره وارد گردد البته بر فرع و اغصان و اوراق وارد آید این است که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلایا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود و در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدیه در عالم ملکیه ظاهر شده باشند و اینگونه صدمات و بلایا و محن نبوده و لکن اگر چه در ظاهر اسیر و مقتول و مطرود بلاد گشتند اما در باطن بعنایت خفیه الهیه مسرورند و اگر از راحت جسمانی و لذت جسدی مهجور ماندند و لکن بر راحت روحانی و لذت خود که معانی ثمرات جنّة قدس ملتذّ و متنعم گردند و اگر ناس بدیده بصیّرت ملاحظه نمایند مشهود شود که این محن و بلایا و مشقت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل و وارد است عین راحت و حقیقت

نعمت است و این راحت و عزت معرضین از حق نفس مشقت و عذاب و زحمت است زیرا که نتیجه و ثمره این بلا یا راحت کبری و علت وصول بر فرفر اعلی است و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقت عظمی است و سبب نزول در درك سفلی پس در هیچ وقت و احوال از نزول بلا یا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شنبلیکه بعروة الوثقی صبر باید تمسک جست و بحبل محکم اصطبار تشبث نمود زیرا اجر و ثواب در حسنه را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که میفرماید انما یوفی اجرهم بغير حساب " انتهى .

و نیز میفرمایند :

" از مصائب وارده مکرر مباشید چه که لزال بلا یا مخصوص اصفیای حق بوده و خواهد بود پس نیکو است حال نفسی که بماورد علیه راضی و شاکر باشد چه که وارد نمیشود بر نفسی من عند الله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض و چون ناسر باین سرو سر آن آگاه نیستند لذا در موارد بلا یا خود را محزون مشاهده مینمایند لم یزل ولا یزال بر مقرر الطمینان ساکن باشید و از اثار عرفان مرزوق و انه لهو خیر الرزقین و خیر الحافظین
والرّوح والبهاء علیک و علی من معک و علی کلّ عبد منیب...
انتهی

ردیف پ مشتمل بر یک فصل

فصل اول

پیمبران پزشکیگانند

قلم اعلی میفرماید :

" پیمبران چون پزشکیگانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشکی جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفرز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشکی را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه چه که در روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان درگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راه نمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است . ای یاران مردمان را آگاهی نه بکشید تا همگی را جاه آگاهی ببوشید و از بند تیرگی نادانی رهائی ببخشید " انتهى .

ردیف ت - مشتمل بر چهار باب

باب اول

لوح مبارک در باره تأثیر تلاوت آیات مبارکه

در لوح اسم الله الا صدق نازل شده قوله تعالى :

" قل اليوم لو يخلص كل الاشياء من حجابات النفس والهوى
ليلبس الله كلها قميص يفعل ما يشاء في ملكوت الانشاء
ليظهر آية سلطانه في كل شئ فتعالى من هذا السلطان
المقتدر المهيم العزيز القدير ان اقرء يا عبد ما وصل اليك
من آثار الله يربوات المقربين لتنجذب به انفسك وتستجذب
من نعماتك افئدة الخلائق اجمعين ومن يقرء آيات الله
في بيته وحده لينشر نفعاتها ملائكة الناشرات الى كل
الجهات وينقلب بها كل نفس سليم ولولن يستشمر في نفسه
ولكن يظهر عليه هذا الفضل في يوم من الايام كذلك قدر
خفيات الامر من لدن مقتدر حكيم " انتهى

باب دوم

لوح مبارک در باره تبديل فلزات بيكد يگر

در لوح علی که در جواب شبهات ازليها نازل شده جمال

قدم مي فرمايند قوله تعالى :

" جميع فلزات بوزن و عورت و ماده بيكد يگر ميرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون " انتهى .

بَابِ سَوِّم

لوح مبارك در باره تبليغ امر الله

در لوح مير محمد خان نازل قوله تعالى :

" بنام گوینده پاینده حق جل جلاله عالم را بطوک که مظاهر قدرت اویند عطا فرموده و بجنود ظاهره مدائن ظاهره را حفظ نموده و مینماید و جنودیکه مخصوص ذات قدم عزّ بیانه و عزّ ذکره است اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هسست دوستان الهی باید بتقوی الله قلوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه سزاوار نیست مقدّس دارند طوبی از برای نفسیکه بحکمت و بیان و روح و ریچان عباد را متذکر دارد و بافق آگاهی کشاند " انتهى .

و نیز میفرماید قوله تعالى :

بنام خداوند بیمانند

ساقی رحیق بقا مالک اسما* بوده طوبی از برای نفسی که رحیق اطهر را در ایام مالک قدر آشامید و ببحر عرفان مالک اریان فائز گشت امروز روز تبليغ است و کل باو مأمور تا مخلصین بمقامی که در کتاب الهی نازل شده فائز شوند

من احیی نفسا فکانما احی الناس جمیعا و حیوتیکه در کتاب الهی مذکور است حیوة افئده و قلوبست بعرفان محسوب اگر نفسی باین مقام فائز نشود از میتین محسوب لذا باید در لیالی و ایام دوستان حق جهد و بلیغ نمایند که شاید گمگشتگانرا بسبیل مستقیم هدایت نمایند و تشنگانرا از این رحیق حیوان بچشانند هر نفسی باین مقام فائز شد از جواهر وجود لدی الله مذکور از شماتت اعداء و اقتدار اولی البفضاء محزون باشید زود است که اول بمدح و ثنا و ثانی بضعف و فنا تبدیل شود طوبی لکم یا احبائی ان لکم حسن مآب انتهى .

و نیز جمال مبارک در یکی از الواح میفرمایند :
 " یا اسمی الجمال اگر نفسی در مشرق زمین باشد و آنجناب در مغرب و اراده نماید بعرفان الله فائز گردد بر آنجناب حتم است مع استطاعت که بآن ارض توجه نماید و رحیق حیوان را بقدر استطاعت و قابلیت او بر او مبدول دارد .
 ای جمال اگر در آیات منزله از سماه فضل تفکر نمائی شهادت میدهی که حق جل و عزّ بآنچه امر فرموده و میفرماید همان مصلحت عباد بوده و خواسته بود البته باید تبلیغ امر نمائی و بخدمت مشغول گردی طالبان بحر هدایت را محروم ننمائید و لکن باندازه عطا نمائید بهترین ثمری که بشجره

بیان منسوب است این کلمه مبارکه است تخمهای حکمت را
 در اراضی طیّبه باندازه و مقدار مبذول دارید انشاء الله
 بحرارت نار کلمه الهیه جمیع را مشتعل نمائی و بشـطـر
 اقدس دعوت کنی از قبل قلم اعلی و صایای لا تحصى فرموده
 و حال هم میفرماید ای جمال بشفقت پدری با جمیع اهل
 ارض معاشر بساش و همچنین از ثدی حکمت جمیع را تربیت
 نما در هیچ حالی از احوال از حکمت چشم برمدار اوست
 سبب اعلای امر و اوعلت سکون اضطراب و قوه قلوب و اطمینان
 نفوس بوده و خواهد بود یا اسمی آن اطمئن بفضلی
 و عنایتی قد کنت مذکوراً لدی المظلوم انه ایدک و ریک
 و حفظک و نجاتک ان اشکر الله بهذا الفضل الذی ترشح
 من بحر الجود والکرم انه لهوالمقیم المبین الحکیم الخبیر
 ان ازکر از کنت قائماً لدی العرش و شهدت عنایة ربّک
 بعینک و سمعت ندائه الاحلی و ذکره البدیع ان لک مقاما
 عند ربّک ان اشکروکن من الفرحین " انتهى

جمال قدم در لوحی که بافتخار جوان روحانی از اجبای
 درخش نازل شده میفرمایند قوله عزّ کبریائه :

" خدمت اعظم و اکبر تبلیغ امر او است باید مبلغین بحکمت
 و بیان باین امر خطیر مشغول گردند و شرایط مبلغین تقدیس
 و تنزیه است و همچنین توکل و انقطاع طوبی لمن تزین

بطرز الا نقطاع فی تبلیغ امر الله مالك الابداع طوی از برای
هدایه که خالصا لوجه الله قصد جلال نمایند لاجل تبلیغ امر
و انتشار آثار لعمر الله ارض بقدم آن نفوس افتخار نماید
امروز خادم امر الهی و مبلغ آیاتش از اعلى الخلق در کتاب
مذکور. انتهى .

باب چهارم

تفسیر آیه نور و الم و لوح مبارک در تفسیر

آیه و عززنا هما بشالك

تفسیر الم و آیه نور بافتخار میرزا آقای رباب ساز شیرازی
از قلم مبارک نازل شده قوله تعالی :

بسم الله البهیّ الابهیّ

الحمد لله الذی خلق الحروفات فی عوالم العما خلف
سرادقات القدس فی رفارف الاسمی ثم اسقاهن من کأوس
البقا فیما قدر فی الواح القضا لیحیی بهن افئدة المقربین
فی جبروت الامضاء ثم اقمصهن السود الما قدر بتقدیره
الازلیة فی مکنم القدر علی قباب الحمراء فیما سبق العلم بان
یسترما حیوان فی ظلمات عوالم الاسماء عند سدره المنتهی
ثم انزلهن الی ملکوت الانشاء فی هوا القضا اذا ظهر
الصوت عن مکنم الاعلی مخاطبا للقلم الاولی بان یاقلم فا
من اسرار القدم علی اللون المنیر البیضا اذا صعد القلم

شوقاً لهذا النداء سبعين الف سنة عما تحصوه اولى الاحصا
فلما آفاق فيما رجع عليه حكم القضا مرة اخرى اذا بكى
سبعين الف سنة من مدا مع الحمراء ثم وقف بين يدي الله
في زمان ماسبقه حكم الاولية في الابتدا ولا يسبعة حكم الاخر^{يه}
في الانتها فلما احرق بنار الفراق لما انقطع نداء الاحلى
ظهر في دموعه لون السوداء في جبروت الوفا ورشح قطره
من هذا لدموع السوداء على اللوح اذا ظهرت النقطة في
عالم البداء وتجلت هذه النقطة بطراز الاولية على مرايا
الحروف في كينونات الاسماء اذا استقبلها الالف قبل كل
الحروفات في ذرا الاشياء وفصل هذه النقطة الالهيه في
طراز هذا الالف الازليه فيما هبت عليه نسيمات الرحمانيه
عن مصدر الاحديه اذا كشفت وجه الواحديه عن خلف
حجبات الخضراء وظهرت على كل النقطة على هيئة الالف وقام
في اللوح لقيامه على امر الله العلى الاعلى في عالم الصفات
والاسماء وهذا مقام الذى تقمصت كينونة المشية قميص
الاسمية وتخلعت بخلع الصفية في مدينة الكبرى فلما
استقر هذا الالف القائمة على اللوح النورى تجلى بتجلى
بدع اخرى اذا احت حروفات المقطعات في اول الطهورات
ليستدلن على عوالم التفريد والامر في قصبات الانشاء ثم
ظهرت من هذه الحروفات التى لا تحت واشرقت من الالف

الاوليه في اول الظهورات عوالم التحديد والكثرات فلما
فصلت وتفرقت وتقطعت ثم اجتمعت وائتلفت وتمعجت و تزوجت
اذا ظهرت كلمات الجامعات والحروفات المركبات في عوالم
الخلق في هياكل الاسماء والصفات اذ اتم خلق عوالم
الطكية و راز القدرية في مظاهر الموجودات ليستدلن الكل
بلسان الكينونات بانه هو الباقي الدائم الخالق المقدر
المميز السلطان وان عليا قبل محمد مظهر الذات ومظهر
الصفات الذي منه بدء الممكنات واليه ترجع الكائنات والذات
من نفسه الضمان نفس الرحمن وبها خلق الجواهرات و
القابليات في عالم الامكان وظهورات الموجودات في عوالم
الاكوان والمرايا المستحكية عنه والحروفات الناطقة منه
اول خلق الله ومبدأ الظهورات و مرجع العباد في يوم
التناد وهذا ما فضلهم الله على ساير الخلق في عوالم
القدم وبهم اشرفت الانوار ولاحت الاقمار واضاءت الشمس
واباحت النجوم وكلهم يحكين عنه ويدلن عليه بحيث لا فرق
بينه وبينهم الا بانهم خلقوا بامرهم وبعثوا بارادته وحشروا
بقدرته هم الذين بهم تدور الارواح وتكور الكوار وتفسر
اشجار التوحيد وتظهر اثمار التفريد وتنزل امطار التجريد
الى ان ترجع النقطة الى مقامها الاولي بعد دورها في
حول نفسها وبلوغها الى محلها اذ يرجع الانتهاء الى

الابتداء وحينئذ يظهر نداء الاولى عن شجرة القصى
عند اشراق الشمس مرة اخرى وهذا ما غنت الورقاء في قطب
البقا في هذه الليلة الاحدية التي توقد فيها نار الاحدية
من سدرة السينا في ظل اسم الاقدمية والسرازية الذى
سمى بالحق القديم في قيوم الاسماء ليشهدن كل الظهورات
في سرائر القلب بالخفيات بانه والعزيز المقتدر المهيم
المنان هذا كتاب من البا قبلها الى الذينهم آمنوا بالله
وفازوا بانوار الهدى ليبلغهم الى سرادق القدس ويقربهم
الى مقصد الذى ما وصلت اليه احد من الذين كفروا بالله
ويشهد بذلك يا كل الاسماء في مداين الصفات وعن
ورائهم ملائكة القدس يشهدون قل ان في تغنى الورقاء على
الافنان واطوار ورقات الفردوس وتموج بحر الاحدية وترفع
غمام الحكمة وتنزل الامطار وتجري الانهار من الاحجار و
استواء يكل الازلية على عرش الانوار لايات للذينهم كانوا
في حقايق الاشياء ببصر الله ينظرون اذا تفكروا ياملوا احبا
في خلق السموات والارض ثم في انفسكم ان انتم في مظاهر
القدرة بانوار الهداية في ايام الوجه تهتدون وقد حضريين
يدينا كتاب من حرف القاف الذى سافر من نفسه وهاجر الى
الله المهيم القيوم وبلغ الى مواقع القدس ودخل مصر
الايقان في مقام الذى تصلى فيه نار الله خلف حجابات

النور وتشتعل فيه سراج الاحدية في صباح عز مسطور وبذلك
سبقوا الذينهم هاجروا عن ديارهم حبا لله عن الذينهم
ما توجه الى شاطئ القدس في مدينة التي تطوفها المقربون
وسئل في كتابه من اسرار التي ما سبقها احد في الطك وما
كشف قناعها عن وجه احد من الخلق وما ادركها العارفون
اذا فاستمع ما يناديك منادى الروح في هذه البقعة المباركة
عن وراء قلزم الروح في طمطام بحر مسجور ثم اعلم بان
ما سئلت من آية النور التي نزلت على محمد رسول الله من
قبل هذه لاية يحجر عن ادراكها العالمون ولوان ما في علم
الله من اقلام وكل ما في القدر لا بحر من المدار وتكتبه
اصابع القوة مما كان وما يكون ما ينفد معاني حرف التي نزلت
بلسان العزة في هذه الاية المنزلة المباركة ولكن اترشح
عليك رشحا من مقام يم العلم والحكمة لتكونن من الذينهم
كانوا الى ميادين العلم يسرعون ومن كاسس المناية عن يد
الولدان على سرر الخلد يشربون فلما قضى لموسى اجل
الامضاء مدين الانشاء رجع بعلمه ودخل بريبة السينا في
وادي القدس عن يمين بقعة الفردوس على شاطئ البقاء
اذا سمع النداء عن مكن الاعلى من شارة الهوية ان يا موسى
فانظر ما زاترى انى انا الله ربك ورب آبائك اسماعيل
واسحق ويعقوب اذا غطى موسى وجهه من خشية الله

العزيز المقتدر القيوم و نودي مرة اخرى عند شاطئ بحر
 العظمة في قبة الحمراء فارفع ياموسى رأسك فلما رفع رأى
 نورا توقد وتضى من شجرة القصى فى وادى الخضراء
 اذا امتدى بهداية الكبرى من نار الموقدة من سدره
 البقا ثم خلع نعلين الهوا وانقطع عن ملك الاخرة والاولى
 كل ذلك ما قضى الله له كما انتم فى الالواح تقرئون وبذلك
 رفع امره وعلا ذكره وكان من الذينهم كانوا بانوار النار الى
 مناهج العدل يتوجهون وهذا ما قضى على موسى ابن عمران
 فى قبة الزمان ان انتم تعلمون وكذلك شهد فاران الحب
 عند فاران النار فى حوريب القدس وسيناء القرب ان انتم
 فى صحائف العدل بعين الله تشهدون فلما كشف حجابات
 الواحدية واشرق انوار الاحدية فى طلعة المحمدية اوقدت
 نار الهوية لنفسه فى نفسه بنفسه واشتملت نار السدره فى
 صدره اذا اخذته شفقات الحب وجذبات الشوق من كل
 الجهات واسمع ندا الله عن شجرة الانسان فى سره
 بان الله الطك المهيمن العزيز القدوس وهذا ما قضى
 فى برية الروح على محمد فى مقام الذى ما يقرب اليه افئدة
 الذينهم كانوا من قبل وكذلك نذكر عليك من اسرار العلم
 وجواهر الحكمة لعل الناس هم كانوا بنار الله فى سدره
 الذكر توقدون وتشتعلون فلما اراد محمد رسول الله

ان يذكر هذا المقام الاعلى ليصرفهم اسرار الاحدية فى
شجرة نفسه وبيلفهم استغنائهم عن النار التى تجلت فى
سيناء الحكيم على موسى الامر اوحى الله اليه هذه الاية التورية
ليكون دليلا للذينهم اتوا التورية وهداية للذينهم كانوا
بانوار الهداية فى سدرة المحمديه تهتدون وامر الله موسى
بان يبشر القوم بهذا السيناء فى هذه البقعة الاحمدية
ويشهد بذلك منازل فى الكتاب ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان
اخرج القوم من الظلمات الى النور فبشرهم بايام الله وهذا
ما سطر فى الالواح ان انتم تعلمون وان الذى يبشر الناس
بايامه كيف يصل الى مقامه ان انتم تشعرون ثم اعلم بان
الموسى بما انس بنار الشجرة فى شاطى واذا لا يمن اذا اهدى
بها وكان من الذينهم كانوا فى بقعة المباركة باذن الله
يدخلون وان محمد ا من قبل ان يستانس بشئى او يمسه من
نار جعله نورا لمن فى السموات والارض وهدى بهذا النور
من شاء من خلقه وهذا رقم فى الكتاب وانتم فى الفرقان تقرئون
اذا فاعرف بان مقام المشكوة فى هذه الاية نفسه والمصباح
قلبه المنير والزجاج يملكه القدسيه الذى فيه اضاء السراج
الاحدية وتوقد ويضى منه النور وبه اضاء كل من فى السموات
والارض كذلك نذكر لكم ان انتم بهذا النور فى ايام الروح
تستضيئون وبعد ما اضاء هذا النور فى مصباح المحمديه

واوقد على مشكوة الاحمدية وشم خلق الاحديه في ٥ يكل
القدسيه امرالله بان يذكرالناس بلقائه في قيامه الاخرى
ويبشرهم بمقام قدس محمود في مقرالذي يستجمع فيه ملاء
العالمين و ارواح المقربين ويرفع فيه غمام الفضل والمؤمنون
حينئذ يفرح الله يفرحون وهذا ما هوالموعود في الواح عز
محفوظ في قوله عز سلطانه يوم يأتي ربك اوبعد آيات ربك
وهذا ما وعدوا به كل في السموات والارض ليشهدن الكل في
انفسهم بان هذا هوالحق لا اله الا هو وانه لهوالحق علم
الضيوب اذا فاعرف مقام الذي اتى بقميص على غمام
من النور وكان محمد رسول الله مبشرا بلقائه في يوم الذي
يستبشر فيه المخلصون ثم اعرف بعد ماجاءهم بآيات بينات
ما قالوا المفترون وما فعلوا به بحيث يستحي القلم ان يجرى
عليه و كان الله يشهد بذلك ان انتم لا تشهدون وكذبوه
وانكروه و منهم من قال افترى على الله ام به سحر يسحرالناس
وبذلك احتجوا عن لقاء الله وما اجابوه في امره وما توجهوا
الى وجه الذي يتوجه المقربون وانتم ياملوا البيان فاشكروا
الله فيما اعطاكم بجوده بحيث عرفكم نفسه وشرفكم بلقائه
وبعثكم بالحق وانزل عليكم ما يفتنكم عن الدينهم كفروا
واشركوا بعد الذي كل انتظروا ايامه وكل كانوا به يوعدون
كذلك فاعرف ما القيناك بالحق واكرمناك بالفضل حيث اويثاك

في شاطئ العلم وعلّمناك سبل العرفان وقربناك بنار التّسى
بها اشتعلت قلوب الذينهم امنوا وكانوا على الله ربّهم كلّ
حين يتولكون ثمّ اعلم بان المقصود من الاية لم يكن الا ما
علمناك بالحق ولكن لا يعرفه الا الذين هم صبروا في اللّسه
ولا يدركه الا المخلصون وهذا من فضل الذي ماسبقه الاكسون
ولن يسبقه الا اخرون ولكن انك انت يا ايّها السائل الامل
في تلك الايام التي فيها اشرفت شمس العناية عن مشرق الاحد^{يه}
واضئت سراج الهويّة في مشكوة القدسيه لن تشهد هذه
الاية الا في هيكل الذي استره الله خلف سرادق العزّة في
رفرف قرب محبوب اما تشهد كيف اوقده الله لنفسه بنا نفسه
في مشكوة البقا وحفظه بمصباح القدرة بين الارض والسّماء
لئلا يهب عليه نسمات الشركية وطهر منه النور عن خلف سبعين
الف حجاب على قدر رسم الابره واستضاء منه زجاجات وجود
الممكنات بحيث كهن يحكين عن الله بارثهن فيما تجلّت
عليهن هذه النار الالهيه وهذا ما تلقى عليك من بدايـع
علم مكنون لتشكر الله ربك في كل حينك ثمّ كلّ المؤمنون ولتكون
راضيا عن نفسك فيما قلبك الى شاطئ الذي ما وقع عليه رجل
احد من الخلق الا الذينهم بنار الحب في كلّ حين يحترقون
ولن يقربه الا الذينهم انقطعوا عن كل من في جبروت الامر
والخلق وهم في ضاهج التسليم باذن الله يسلكون اذ ا

استكفينا بما فسرناه لك في هذه الآية المقدسة واختصرنا
 في بيان معانيها لانا فسرنا ١٥ من قبل بمعارات شتى و
 اشارات التي تذهل عنها عقول العارفين وانك فاكف بما
 نزل عليك في هذه الليلة المباركة الذي جملة الله من
 ليالى الذى فيه قدر كل امر محتوم من لدن عزيز قيوم وان لن
 تستكف بما رقم قلم القدرة على تلك الالواح المنيرة فارجع
 الى ماسطر من قبل من اصبع عز مشهود لان في سـدرة
 الكلمات او قدت نار الا حديه ولن يقتبس عنها الا الموحدون و
 على افنانها حمامات كهن خلقن من نار الهويه ولن يسمع
 نفماتها الا المنقطعون فوالله لو تدق بصرك لتعرف كل
 المعلوم عما سطر في هذه الالواح وتستغنى عن دونه وان
 هذا الحق معلوم واما ما سئلت عن حروف المقطعات
 في الصحائف والزبرات فاعلم بان لكل واحد من هذه الحروف^ت
 لايات للذينهم يعرفون وفيها رموزات واشارات وممانى و
 دلالات لا يعقل حرفا منها الا الذينهم كانوا في رضى الله
 يسلكون وفي رضوان العلم يحبرون ولم يزل كانت اسرارها
 مكنونة في كنائز العصمة ومختوما بختام القدرة ومقنوعا
 بقناع العزة ولكن حينئذ فك ختامه على شأنك وودك على ما كان
 الناس يقدرون ان يعرفون ليشهدن الذين سبقهم الهداية
 من الله بان كل ذلك خلق في هيكل الذى ينطق بالحق

ويطوف في حوله كل الحروفات العاليه والكلمات الجامعه
لوانتم تفقهون فاعلم بان تلك الحروفات في مقام الاسماء تدلن
على الكينونات الازلية والحقايق الاحديه وسواج الهويه كما
انتم في الفرقان تقرئون قال عز نوره في اول الكتاب الم ذلك
الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين وفي هذا المقام سمى الله
حبيبه بهذه الحروفات المنبسطة المقطعة ليقون بذلك
الذينهم كانوا في هواء الروح بجناحين الانقطاع يطيرون
ان يا محمد هذا الكتاب اى كتاب نفسك وهذا من كتاب
غيب محفوظ الذى لن يحيط بعلم احد الا الله ومنه يفصل
كل الكتب لوانتم توقنون وهذا من كتاب الذى فصل فيه علم
ماكان ومايكون ويهتدى به المهتدون وكل ما نزل من قبل
الذى لا قبل من الكتب والزبر حرفا من ذلك الكتاب ولا يعرف
ذلك الا الذينهم كانوا الى هواء القرب ببراق العزيز صعد
وكل ذلك يذكر في مقام الوصف والاله هذا الكتاب المكنون في
مقام ينقطع عنه كل ما يذكر وكل ما يصفه الواصفون ويخلق كل
ماكان ويكون بقوله كن فيكون عنه اذا فاعرف كتاب نفس محمد
الذى رقم فيه كل الاسرار من قلم الله المهيم العزيز القيوم
لتشهد بانه لا اله الا هو والملك المهيم المحبوب وبذلك
نزل من قبل بان اقراء كتاب نفسك وهذا الكتاب الذى
يكفى الذين هم آمنوا وببلفهم الى شاطى اسم مخزون وفي

مقام اخرى يطلق على كتابالذى نزل عليه بالحق وجعلسه
الله فرقانا بين الذين هم آمنوا عن الذين هم كفرواعطى
ربهم يعدلون وفي مقام اخرى فاعرف بان الله لما سمى حبيبه
بالحروفات المركبة والكلمات الجامعة كما انتم في اسمائه بمحمد
واحمد ومحمود في ملكوت الاسماء تنطقون وكذلك سماه
بالحروفات المنبسطة والرقومات المقطعة ليعلم كل من له
دراية من بعد بان كل الحروفات الابهى والاسماء الحسنى
خلق له لان لا يظهر من المحبوب شيئا الا وقد اراد به
حبيبه وهذا لو انتم ببصرالروح تنظرون وليثبت القول فيما
نظقت به ورقاء الازلية اياما تدعوا فله الاسماء الحسنى وهذا
مانزل من قبل وانتم قرأتم وفي ايامه واذا اكثرالناس هم
يقرءون ثم اعلم بان الله خلق هذه الحروفات المنبسطة
المقطعة في اسم حبيبه جوهريات المنبسطة والساكنات
الرفيعة اللطيفة كما انتم في مراياى المتطبعة عن شمس
المحمدية تشهدون وكذلك خلق من كلمات المركبة في اسمه
هياكل المحدود المركبة من عناصر الواحد به وكل على قدر
مراتبهم عن هذا الشمس منطبعون اذا فكروا في خلق السموات و
الارض لتصرف كل اسم في ظل اسمه وكل صفة من ظل وصفه
وتوقن بان كل شئ في قبضة قدرته ويخلق من حروفات
ولتكون من الذينهم كانوا في مظاهرالصنع بعين الله

تتفرسون وفي مقام آخر الالف بدل على الالوهية المطلقة
واللام على الولاية المطلقة التي ترجع الى نفسه القائم
بقوله انما وليكم الله وهذا من ولاية المميز المحمود والميم
عن كينونة محمدية والطرز الاحمدية وخاطبه الله بهذه
الحروف ليوقن الكل بان كل ما يعبر بالعبارة ويذكر
باللسن الخليفة او يدرك في ارض الانشائية كل ذلك طهر
في قميص محمدية وكذلك يغن عليكم تسمعون فوالله لو
اريد ان افصل هذه المقامات الثلاثة في هذه الحروف
الثلاثة ما يكفيها الالواح ولا ينتهيها المداد ولكن يختصر
في كل المقام ان انتم تعلمون لان زمام القلم لم يكن في
قبضتي خوفا من الذينهم كفروا واشركوا ولو كان في صدورهم
غل من هذا الغلام الذي سكن في شطرا العراق ويدعوا لكل
الى المساق واستشرق عن افق الاحدية بالاشراق اضاء الافاق
وكذلك نذكر لكم من اسرار الامر لعل انتم تطالعون والافو
الذي في نفس الحسين بيده لولن يمنعني خطرات اهل
النفاق لا ذكر في اللوح ما ينقط عنكم عن كل من في السموات
والارض ويبلغكم الى مقام الذي ماسمه الاسماع ولا ادركه
العيون ولن ينتهي هذا الفضل الجارية ولو جرى من اول
الذي لا اول له الى آخر الذي لن يريه الاخرون لان منبع
هذا المعين الالهية وهذا البحر الاحدية لم يكن الا حقيقة

فضل الربانيه وكينوته علم السمواتية ومع ذلك كيف ينفد
هنا العذبية الجارية لا فوري لا ينفد ولا يبید ويشهد
بذلك ما استدللنا به ومن وراء ذلك سگان ملاء اعلى يشهدون
هل ينتهى فضل الله او ينقطع الفيض من عنده لا فوري
السموات والارض بل سبقت رحمته كل شئ واحاطت فضله
كل الوجود قل يا قوم هذا من فضله الذى ينزل عليكم من
غمام العلم امطار الحكمة ويهب على الممكنات ما يدخلهم
فى رضوان القدس ويلبسهم قميص البقاء انتم فى اسرار
هذا الفضل تتفكرون قل يا قوم كيف رقدتم على الفراش
ولا تقومون عن مقاعد الغفلة بعد الذى طلعت شمس الحب
وكل الاجساد الرميحه من حرارتها متحركون وانتم كالجبل
البرد وماتدوبون من اشراق هذه النار بعد الذى كل من
سكن فى رفارف الخلد عنها مشتعلون قل يا قوم ان لمن
تسمعوا من هذا العبد الموقن بالله اذا فى مراتب الحب
عن هذا السراج تتعلمون كيف يوقد بنار الحب ويحترق
بنار نفسه فى كل حين اذا انتم فى احتراقه بدايع الذكر
فاستمعون ويدعوا لله فى سره بلسان المودعة فيه فى الهى
وسيدى اسئلك بسراجك الذى جعلته مقدسا عن المصباح
بان تبعثنى فى محضر العشاق فى مقام الذى يذكر فيه
اسم الله العزيز المهيم الموعود الذى يأتى بالحق على

ظلل من النار وفي حوله ملائكة الا مر يطوفون اذا يرفع
غمام القدس ويفتن الورقاء بلحن مجتذب عنه افئدة المقربين
قل يا قوم اسمعوا قولى ثم اعرفوا قدرتك الايام وتمسكوا
بالخيطة الدرى المكنون ولا تلتفتوا الى الدنيا وزخرفها
ولا يحزنكم الضراء ولا يقلبكم مايمسكم من الذينهم كفروا واشركوا
بالله العزيز المحبوب وكونوا من خيرة الخلق الذين لا
يسددهم منع مانع ولا يحجبهم لومة لائم ولا يمنهم اعراض
ممرض ولو يقوم عليهم كل من فى الارض انتم تعرفون
اولئك الذين لا يقبلون الى وجهه ولا يقفون بشئى فى الملك
ولو يمرون على مداين الذهب كالبرق عنها يمرون ولا يلتفتون
عليها وهم فى غمرات الانقطاع يسبحون اولئك هم الذين
اذا تتلى عليهم آيات ربك تحدث فى قلوبهم نار الا حديقه
وترجف اركانهم من الشوق ثم على وجوههم يخرون خضما
لله الملك المهيم العزيز القدوس كل ذلك من سجيئة
المنقطعين القيناكم بالحق لعل انتم الى شاطئ الفضل
باعينكم تسرعون ثم اعلم فى مقام اخر اراد الله به هذه
الحروف اسرار اللانهايات ومنها اشارة الى مدة اخفا
الجمال خلف سرادقات الجلال كما انتم فى آثار ائمة الفرقان
تشهدون بعد انقضاء الص بالمرا يقوم المهدي وكذلك
انتم فى كل الحروف هذه الاسرار فاعرفون الى حين الذى

يستشرق فيه الانوار من فجر قدس محبوب قل انتم يا ملاء
البيان كل ذلك في مراتب الخلق والابداع ومظاهر الابداع
والاختراع فاشهدون والا في مقامات التي جعلهن الله
محلا لتجلياته القدسيه لن يشيرن باشارة ولن يحكين بحكاية
ولا يدلن بدلالة وكلهن في مقرالقدس لواقفون قل يا ملاء
الفرقان قد صعدت الحروفات الى مواقفهن والكلمات التي
مقاعدهن وانتم الى حينئذ ماتستشعرون اما سمعتم يوم
ينادي المناد واما سمعتم الصيحة بالحق كيف انتم التي
حينئذ في حجابات انفسكم ميتون قوموا عن مراقد الغفلة ثم
الجهل والبغضاء ثم اسمعوا الى ذكرالله ذلك خير لكم ان
تريدون الى اوطاف القرب ترجعون واما تتفكرون في قرون
الماضية وفيما قضى عليهم حيث اعتراضوا برسل الله وكانوا عن
آياته معرضون بعد الذي ما ارسل الله من رسول الا وقد
انزل معه من معجزة تعجز عنها البالفون وبشركل رسول
برسول الذي يأتي بعده وكل كانوا به يوعدون اذا فانظر
الى الذين اوتوا التورية من قبل ان يبعث عليهم موسى
بشروا من عند الله المهيمن القيوم بنبي الذي يأتي من بعد
فلما جائهم موسى بعضا الا مر وفاران الحب اعرضوا عنه وقالوا
ما هذا الا ساحر مجنون وانكروه وحاججوا معه وجادلوا به
الى ان قضى سنين معدودات اذا ارفعه الله بامرته

وبلغه الى مقام الذي قدر له حيث اجري بحكمه واثبت برهانه
وقطع دابر الذين كفروا واشركوا وظلموا بغير حق كما انتم
اليوم تصلون على موسى والذينهم آمنوا وتلعنون الفرعون
وجنوده كذلك نقر عليكم من قصص الحق لعل انتم في ايام
الله تتذكرون ثم موسى بشرا القوم الى الذي يأتي من بعده
فلما جاءهم عيسى ببينات قدس مشهود اذا استكبروا عليه
وقالوا انت لست بذلك و ما انت الا رجل مسحور وكذلك عيسى
بشرا م بنى الذي يأتي بعده باشارات عز محمود فلما جاءهم
محمد رسول الله اعرضوا عنه وانكروه وقالوا ما هذا الا رجل
افتري على الله المهيمن القيوم فلما رفع الى الله اذا اجتمعوا
على امره كما ترى اليوم وكل على ما جرن عليه يبكون ويتضرعون
ثم على من ظلمه يلعنون و حين ارتعاه الى رفيق الاعلى
وصموده الى رفارف القصوى وعد القوم الى الذي يأتيهم من
بعد وملاء الفرقان كلهم بذلك مقرون وقضى الامر ومضى المدّة
الى ان جاء على قبل محمد بايات واضحات وحجج باهرات
ودلائل محكمات وبراهين لا شحات اذا كل استكبروا عليه الا
في امره بعد الذي كل كانوا بقاءه يرون ورون وشهد بذلك
كل مارقم في الواح المحفوظ كما انتم تقرأون في الكتاب بيان
الله لما ختم النبوة بحبيبه بشرا المباد بلفائه وكان ذلك
حتم محتوم فلما اتى الله في ظلل الغمام ونفخ في صور الا مر و

انشقت السماء واندكت الجبال اذ اكلهم على اعقابهم ينكصون
وينتظرون لقائه كما ينتظرون اليهود والنصارى بما وعدوا من
قبل ومن يومئذ الى حينئذ اكلهم منتظرون وكم من رسل
ارسلهم الله بالحق بعد موسى الى حينئذ وما استשמروا
بذلك اليهود وفي كل سنين يقولون ياتى فى سنة اخرى
كذلك فاعرف مقدارهم و مقدار الذين فى ظل انفسهم
مستظلون اذا فانظر الى هـ ولا * المشركين فيما فعلوا من
قبل وفيما اليوم كانوا ان يصلون كذلك فضلناكم من كل
نباة تفصيلا والفيناكم ما قضى على رسل الله لتطلعن باسرار
الامر وتكونن من الذينهم كانوا ليوم فى ظل الوجه داخلون
وعرجهم الله الى مقام الذى عرفهم نفسه بعد الذى كل كانوا
عنه معرضون ونرجع حينئذ على ما كنا فى ذكره ونجد دقيص
المعاني على هـ ياكل الكلمات مجرد بدع منسوج لتوقن بان
زمام الامر فى قبضة مقتدر مرهوب و منقلب كيف يشاء و اذا جاء
امره على كل من فى الملك فانقلب اذ اكلهم منقلبون فاعلم
بانى لو اذ كرمعاني الالف الذى نزل فى اول الكتاب على ما
قد رفيه لو لو علممكتون لينصعق كل من فى السموات والارض
الا الذينهم فى طمطم يوم القدرة فى مقابلة الوجه يتفصرون
ويجتمعون على كلاب الارض و يأخذونى بمخاليب البفضاء
وينكرون فضل الذى نزل من غمام ارتفعت باسم الله ويسكن

به ظما الذين هم في فاران الفراق عند فوران النار يحرقون
وبعضهم يموتون على شأن الذي لوينفخ فيهم روح الحيوان
لن يحبون وقليلاً منهم يشربون من هذا الممين الحيوان
التي جرت في طلقات تلك الكلمات ويحمدون الله بارثهم
فيما اشرق عليهم من شطر العراق نيرا لافاق بعد الذي
انصمقت الارواح ثم آفاق وكذلك فاعرف تشتت الناس
فيما هم يختلفون و بذلك نزل من قبل على محمد رسول الله
بان قليلاً من عبادي الشكور ولكن مع كل ذلك لما احسب ان
اخيب الذي انقطع الى الله وسافر اليه وهاجر به لذا القى
على قدر الذي تحمله العباد وتطبيقه النفوس وتعرفه العقول
ليكون تذكرة وبشارة من لدى العبد للذينهم يسرعون الى
دار السلام في ظل وجمرة الوصل هم يدخلون فاستمع
لما يوحى اليك في هذه البقعة المباركة عن هذه الشجرة
السرمدية التي ما قبس عنها النار وما يقربها احد الا الذينهم
في حولها يطوفون ويفدون انفسهم في سبيله بعد اننه
ثم بذلك يشكرون فاعلم بان الالف في مقام بشير على اسمه
الاعظم فهو الله واللام من علمه المكنون والميم عن اسمه
المعطى اي انا الله الاعظم المعطى وهذه الاسماء ما
اختصه الله بنفسه في اول كتابه وبذلك اراد ما اراد ولكن
يصرف احد كيف اراد لانه لا يسبقه احد بعلمه وانا كسل

بذلك موقنون ومعترفون ثم في مقام اراد الله سبحانه
من الالف احدى ذاته ومن اللام ولاية وليه لان اللام حرف
الولاية لوانتم تعلمون ومن الميم نبوة حبيبه لانه حرف النبوة
كما ظهر في اول اسم رسوله وكما انتم تشهدون وقدم حرف
الولاية على حرف النبوة يشهدن اولوا الالف انه بان هذا
بشارة من بعد على كل من في السموات والارض بان السدى
ياتى بعد محمد يقدم في اسمه العظيم اسم الولاية على
اسم النبوة كما انتم في على قبل محمد تعرفون ويدل على
ذلك آية الثانيه من الفرقان كما نزل بالحق ذلك الكتاب
لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب والغيب
لم يكن في عصر محمد الا على قبل نبيل لوانتم بهذا الغيب
تؤمنون وبهذا الغيب اخذ الله الصهد في ذال الفرقان عن كل
من في السموات والارض ولكن اكثر الناس هم لا يفقهون اذا
فاعرف كيف دلح ديك العرش ويفن في رفر البقاء ويعلمكم
ما تظنن به عقولكم وتستريح به نفوسكم وتستبشره قلوبكم
وتستفرح عنه المسوحدون ثم اعرف عظمة هذا الامر بحيث
ذكره الله في اول كتابه واول خطابه مع حبيبه ومعذلك
هـ ولأمة الفجار ناقضوا عهد الله ونكثوا ميثاقه وانكروا برهانه
ومارضوا بكل ذلك وفعلوا به ما ينقطع عنه صبر الصابرون
كذلك نلقى عليكم من اسرار الامر لوانتم باذان القدس

تسمعون قولّه لوتفكّرون فى اللام الذى نزل بين الحرمين
لتصلن الى كل ما انتم تريدون لان اللام فى ٥ يئته ثلاثة
كما ان اهل الحساب فى استنطاقه يحسبون ويصير بنفسه
ثلاثة اللام والالف والميم اذا اجتمع فيه كل ما كتابه مسئلون
لان الميم قد طهر عن نفسه وهى ايدل على استغنائه لوانتم
فى ٥ واء التجريد وفضاء التوحيد تطيرون وبهذا يستدلون
المستدلون على انه لا اله الا ٥ وقد كان واحدا فى ذاته
وواحدا فى صفاته وواحدا فى اسمه وواحدا فى صنعه
٥ من اله غيره قل سبحان الله ما من اله الا هو وانا كل له
وكل فى صنعه متحيرون وبذلك تحرق حجابات الشركية
وتضمحل اشارات الحديدية وترفع اعلام الموحدون ثم تفكر
فى الف الذى جعل الله واسطة بين اللام والميم وهى اما
لا يعرف بالا دراك ولا يفهم بالعلم ولوكل من فى السموات
فى ازل الازال تتفكرون اذا سدت ابواب المعانى فى
٥ هذه الحرف السممدانى افتح ابواب الالفاظ على ما انتم
تستطيعون ان تسمعون ثم اعلم بانك لوتدور هذا الالف
الالهى حول نفسه يظهر الالفين القائمين وبعد ذلك انما
ترفعهما الى العشرات يظهر عدد العشرين اذا ظهر كان
الامر الذى به خلقت هياكل التوحيد ومظاهر التفريد
ومواقع التجريد وذلك يكون قبل انترانه بركن النون ان انتم

تعلمون وبعد اقترانه خلقت الاشارات في عوالم التحديد
والدالات المطلية في عوالم التركيب وبذلك يشهدون
اولوا العلم اسرار الحكمة عما جرى من قلم عز مشهود ثم اعلم
بان كل الحروف والكلمات يرجع من الى هـ ذا الالف الصمد
وهذا الرقم البرهاني ان انتم ببصر القلب تشهدون وانسه
لمظهر الحروفات من غير اشارة اليه وكذلك نزل العلم بين
عنده بالحق ان انتم تقدررون ان تفقهون والا فاسئل الله
ربك بان يعلمك بعلمه ويلقيك ما يفنيك من الذينهم بآيات
الله لا يهتدون ويمشون في ظلمات لحي تفشيهم امواج
النار من كل الجهات وهم فيه معرقون ولكن لا يشعرون ثم
انظر اسرار المودعة في هـ ذا الالف بحيث في كل الحروفات
تجليات هـ ذا الالف فانظرون مثلا فاشهد في هـ ذا الالف
حرف الباء بخضوعه بارئه كان اكب على التراب بتمامه
خشما لله كما انتم على هيئة تشهدون ثم طهر على هيكل
الذال لركوعه بين يدي الله المهيمن المحبوب واذا سجد
لله طهر عين الصاد وجرت منه الماء الذي به احب الله
كل من في السموات والارض في مراتب الخلق لو انتم في آثار
الخلق تتفرسون وكذلك فاصرف كل الحروفات وكلهن بما
تجلت عليهن من تجليات هـ ذا الالف طهرت على هـ يا كل
المختلفه كما انتم في حروفات الهجائيه تنظرون واذا اراد الله

ان يظهر تجليات هذا الالف اشرق عليهن تجليا من مثاله
اذا كهنن بما كن عليه في قمايص هذه الحروفات تظهرون
ولو يخلص انفسهن عن هذه الاشارات المحدودة اذا كهنن
في هيكل هذا الالف وعلى هيئته يبعثون واذا اترسدان
تشهد تجلى هذا الالف القائمة في الحروفات على هيئته
وقيامه لتكون في نفسك موقنا بانه كان قائما فوق كل شئى
فانظر في الرقومات كما انتم في اعداد الهندسه تشهدون
مثلا هذا الالف لوتفمسه في ابحر العشرات يظهر الالف
بهئته بزيارة النقطة ويظهر منه الياء لان عدده عشره كما
انتم في الحساب تعدون وكذلك لوتصعد الى سماء المات
يظهر الالف بعينه زيادة النقطتين فانتم حرف القاف حينئذ
فانظرون وكذلك يترقى الى ان ينتهى الى آخر الاعداد
اذا يظهر حرف الالف في رتبة الرابع بزيادة النقاط ويظهر
عدد الالف وبذلك انتم حرف الفين فاشهدون اذا فاشهد
كيف جرت آثار التوحيد في جبروت الحروفات تشهدون في
آفاق الممكنات وانفس المعقولات بانه لا اله الا هو وكل
اليه يرجعون فلما شهد هذا الالف نفسه في اول الحروفات
واخرها شهد في ذاته بلسان سره بانه والاول والاخر
والظاهر والباطن وكل بذلك يوحدون بائهم ثم بين يديه
يسجدون وفي ذلك المقام يصدق على هذا الالف كل

الحروفات وكذلك على الحروفات تجلى هذا الالف بنفسه
لوانتم في رضوان التوحيد تحبرون وفي حين الذي يكون
الفا يصدق عليه حرف الباء وكذلك انتم بالعكس فاشهدون ثم
اعرف النقاط التي يردن عليه في كل مقاماته ومراتبه هذا
يدل على الاشارات التي تأخذه في تنزلات تجلياته ليقدر
الناس ان يحصوها على مقدارهم وعلى ما هم عليه مقتدرون و
الاولوكان في مقامه ولن يلهم قصير الحدود لن يدركه افئدة
اولى الابصار ولا يعقله الماقلون اذا فاشهد تجلى هذا
الالف في نفسك بانك انت في حين الذي تسمع وتبصرتنطق
بما تريد بحيث لا يمنعك امر عن امر ولا يسدك فعل عن فعل
كما انتم كل ذلك في انفسكم تشهدون وكذلك فاشهد في
الاسماء في حين الذي يصدق عليك اسم السميع كذلك
يصدق عليك اسم البصير وكذلك اسما اخرى لوانتم بعيون
الاصافيه في انفسكم تنظرون وكل ذلك في صفات التي كل
الناس الى حينئذ يرجعونها الى خالقهم من حيث لا
يشعرون اذا فاشهد في نفسك بان كل ذلك خلق في ملكه
ويهب على من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو ولا يدرك
بكل ما انتم تدركون ولا يصرف بما انتم تعرفون بل خلق هذه
المقامات في انفس عباده ليستدلن الكل بذلك بانفسه
خلق الاسماء وكان مقدسا عنها وجعل الصفات وكان منزها

منها وانه ما من مبدع الا هولاه الامر والخلق وكل بامرہ يخلقون
 اذا قل فتعالى الله الطك المهيمن القيوم فتعالى الله
 القادر الخالق المقتدر العزيز المحبوب ولكن يا ملاء البيان
 فاجهدوا بارواحكم و انفسكم لتدخلن في ذالمقام ولا تكونن
 من الذين لن يصدق عليهم لا اسم من الاسماء ولا بهذہ
 الصفات م متصفون ولا تكونن من الذين لهم اعين لا يبصرون
 بها ولهم اذا ان لا يسمعون بها ولهم قلوب لا يفقهون ثم
 اشهد في نفسك بانك تقوم وتنوم و تشى بشئى واحد وهذا
 حق معلوم و معدلك يظهر منك الاسماء والصفات كما انتم
 بكل ذلك في انفسكم تبصرون وتذعنون ويظهر هذه الاسماء
 المختلفه والصفات الصديده باختلاف
 ما قدر في نفوسكم وخلق في ابدانكم لعل انتم الى معارج
 العرفان في انفسكم تعرجون مثلا ما يقوم انت به فهو واحد
 لبعوانتم بكل الاسماء تسمونه او تذكرون و في ذاته مجرد
 عن كل ما انتم تتكلمون او في انفسكم اليه تشيرون ولكن
 بتوجهه الى محل السمع واسبابه يظهر اثر وصفة واسم لن
 يظهر من غيره وكذلك بتوجهه الى محل البصر واسباب المقد
 فيه يظهر اثر وصفة اخرى وهذا ما انتم في انفسكم تجدون
 وكذلك في اللسان اذا توجه اليه يظهر النطق كما انتم
 تنطقون وهذا من توجهه الى اسباب الطاء ريه في يكل

البشريه و كذلك في الباطن ببصر الباطن فاشهدون مثلاً
 بتعلقه الى القلب والكبد والطحال والرأس وغيره يطهر
 باختلاف هذه المقامات اسماء مختلفه كما انتم بالمعقل
 والنفس والفؤاد تسمون اذا فاعرف تجلى في ذا الالف في نفسك

مع انه واحد كيف ظهر الله منه الاسماء المتغايرة والاشارة
 المختلفة لتبلغ بذلك الى مقام الصرفان وتشهد بان الاختلاف
 يطهر باختلاف المحل والاسباب والا مجلى واحد والتجلى
 واحد وكل ذلك في انفسكم افلا تبصرون ولتوقنن بانه لا اله
 الا هو قد صنع الخلق جامعا بجميع اسمائه وصفاته ان انتم
 بدايع السنع في انفسكم لا تتضيعون وكل ذلك خلق في ملكه
 ويظهر في مقام الخلق وانتم ياملاء البيان عن حدودكم
 لا تتجاوزون خافوا عن الله ولا تنسبوا الى انفسكم ما لا قدر لكم
 ثم عن مقامكم لا تسترفعون وقد بينا لكم ما حارت فيه افئدة
 العرفاء والحكماء والعلماء في تلويح هذه الكلمات لتظلمن
 بما فيها وتشربن كل من في السموات والارض من ذا المعيار
 الجارية على مقدارهم ومراتبهم وعلى ما هم عليه مفتدرون
 اذا فاعرف هذا الالف الروحاني وهذا الطراز الصمداني
 وهذا الخيط المستقيم الاحداني كمن قام بنفسه لنفسه في
 مقابلة اهل السموات والارض ثم مرة يلتفت الى الارض اذا يقوم
 اجساد المقربين عن قبوالنا وكذلك نلقى عليكم عمارق من

اصبح القدرة على الواح قدس محفوظ ثم اعلم بان لهذا الالف
المستقيمة الراسخه مثال في كل العوالم وكل من خيط عنايته
يستمدون وكل ما انت تشهد في كل ما خلق ويخلق من
استقامته او من قيام او من استقرار او قوة او قدرة فاعلم بان
كل ذلك ظهر من استقامه هذا الالف الالهى وكل فى ظل
هذا الالف مستطلون ومن استقامته مستقيمون فوالله قد
بلغ القول لم مقام انقطعت عنه اشارات العلم ودلالات الحكمة
لتشكروا الله ربكم فى ايامكم وتكونن من الذينهم اعرضوا من كل
من على الارض ثم الى جمال الاحدية فى قميص النور عن
خلف الحجابات مقبلون ويشربون خمر المعانى والحيوان من
ايادى الروح وفى كل حين هم يشربون ولو يقبلن عليهم كل
الطعامات ويظهن انفسهن لهم بكل زينة وحلى اذا هم لا
يعتنون ولو يدخلن عليهم باساور الذهب وجلال بيبال العزة
من السندس والاستبوق ويردن ان يذهبن احدا منهم
او يدخلن فى قلب احد فوالله لا يقدرن ولا يلتفتون اليهن
ولو بكل ما يمكن فى الابداع يزينن انفسهن وبكل الاحال
يكتحلون ولو يستقبلهم احد بكل ما يمكن فى الارض من الذهب
والفضه وبجميع زخارف الملك لا يمتنون به ولا اليه هم يقبلون
اولئك اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ولا يخافون
من احد ولو يقوم عليهم كل من فى السموات والارض وهم

لا يستوحشون لان قلوبهم ونفوسهم وانفدتهم طئت من خمر
رحمة الله ومحبتة ولم يكن من فرجة في قلوبهم حتى يدخل
فيه محبة غيره وكذلك نعرفكم المخلصين لعل انتم ايادى
تعرفون وتتبعون امرهم على ما كانوا عليه بحيث لا يحرككم
عواصف الملك ولا يزل اقدامكم قواصف الدهر ولتكونن من
الذينهم في حب الله هم راسخون ثم اعلم بان لهذا
الالف اسرار من كل العلوم بما اعطاه الله من بدايع فضله
وفيه قدر علم ما كان وما يكون مثلا انك لو استخراج حروفات
التي كانت في سرائر هذا الف كما القيناك من قبل من
مقامات الاربعة فيه وتكتب استنطاقها وبعد ذلك تقسمها
على تقسيمات اربعة وتجري على كل تقسيمها باقتضائها
من الترقى والتنزل والترفع والتساوى ليظهر لك من اسرار
التي تتحير فيها العقول وتطلع بما سمعت من الجفر
الجامع وتصل الى مبداء العلوم فياليت وجدنا من احده
على ما نريد لنلقى عليه ما علمنا الله من فضله ولكن لما وجدنا
القيناك على قدر مقدور واكتفينا بذلك لئلا يطالع عليه كل
جبار مردود ثم اعلم بان هذه الحروفات المقطعات في مقام
يكونن الرمز بين العاشق والمعشوق والحبيب والمحبوب
ولا يطالع بذلك احد الا الذين جعل الله قلوبهم كنائز
علمه وخزائن حكمته وهذا ما سبق به علم الله المهيمن المحبوب

ثم اعلم بان هذا الالف فى مقام يشير به الى الارغز البيضاء والنور الدرى الاخضر ان انتم فى اسرار الصنعة الطبيعية تريدون ان تتفرون وهذه الارض اصغها ولونها من الماء ان انتم تعقلون ويجمد فى الماء ف سبحان الله موجودا وتعالى عما انتم تصفون واذ اجمد وانعقد هذا الماء الدرى فى هذا الماء النارى واخذ الحرارة من هذا الماء الذهبى النارى يجتمع فيها الثلاثة الروح والنفس والجسد وهذا ما لا سبقه علم احد من الناس وكل فيه متحيرون فلما انعقد هذه الارض المتكونة من الماء فى هذا الماء الحمراء اذا فاخرجها فلما اخرجتها تجد فى وجهها غيرة النار اى يسود اذا انتم لا تحزنون لانها لو اسودت لا بأس عليها لان الله يبدل هذه الظلمة بالنور بحيث يوقد ويضئى باذن الله المهيمن المحمود وهذه ثمرة القدس التى ظهرت من شجرة التى نبتت فى سماء الافلاك وارض العقول وهذه حجر الحكما وفضتهم وارض العطشان وزيبقهم وبكل ما هم يسمون وان اخرجتها من معدن الالهى سلك عليها من روح الذى كان منها وفى قرابتها لان الجسد لا يقبل روح غيره لو انتم فيما نلقى عليكم تحفظون وما يمضى من ايام الا وتبفر باذن الله اذا فاجهد فى طهارتها بحيث لا يبقى فيها شئ من الظلمة التى فيها الفساد على غاية

ما انتم تقتدرون ان تجدون ثم بعد ذلك جففها بنار صالحة
 وسلط عليها من هذا الروح مرة اخرى ثم اضرم عليها النار
 القصب الى ان يرفع فوق هذا الماء من دهن خم مخزون فوق
 الله هذه من ذهب الحكماء الذي تاهت فيه النفوس وتحير
 فيه عقول الحكماء والى حينئذ ما وصل اليه عباد الذين
 لا تلهيهم زخارف الدنيا عن ذكر الله المهيم القيوم
 وهذه هي النفس والدم والسمة الحمراء ويحيى بها اجساد
 الرميمة لوتنفخ فيها من هذا الروح اذا انتم ياملوا الصنعة
 فاطلبون ولكن فالتفت على النار ولا تسلطها عليها على قدر
 الذي يضرها لان النار يفسد ويصلح لو انتم تشعرون وهذه
 من النار والذهب و النفس وما الكبريت وما الالهى وما
 الهواء وتطلق عليها كل الاسماء والصفات في دراجتها
 ومراتبها بمناسبة ما يظهر فيها من الالوان والافعال وكذلك
 نعلمكم ليوقن الكل بان لهذا النفس المراقى لعلوم ما
 سبقها الالوان ولن يعرفها الاخرون لعل بذلك يستشعرون
 في انفسهم ولا يظنون بما هم اليوم يظنون واذا ظهريا اخي لك
 هذا الولد النوراني وهذا الطفل الروحاني على وجه الماء
 فاكشف قليلا قليلا الى ان يتم لك امرك فوالله ان الوهيبه
 حمى النار يخطف البصر فتعالى الصانع الخالق القادر
 المدبر العزيز المرهب وهذا من اصل الروح وحقيقة ولو

يطلق على غيره يطلق مجازا وبه يحيى اجساد الميتة ويقومون
عن قبورهم وفي ارض التدبيرهم يحشرون اذا يظهر لك قيامة
الاجساد في يوم الذى ينفخ فى الصور ويجدد فيه قميص
الخلائق وكل فى محضر القدس باعمالهم محضرون ويجزون
بما عطاوا فى الحياة الباطلة ويوفون بكل ما هم لويجدون اذا
يجدد الحان الورقاء و يبدل كل من فى السموات والارض و
يبسط ارض المسرفة ويدلع ديك الاحدية والمؤمنون
حينئذ على براق النور يركبون لوند كرلكم كلما يظهر فى هذا
اليوم لا تحمله الالواح و تضطرب منه النفوس ولذا نطوى
ذكرها ونرجع الى ما ذكرنا من قبل ليسبق الفضل من لدى
الله على الذينهم فى قميص الوجود يدخلون ثم اعلم بانك
لوتزوج هذا الدهن الذى القيناك بالحق مع هذه الارض
لتصل الى ما تريد اقرب من ان يرتد اليك بصرك ان انتم
لهذا العمل توفقون اذا فاعرف الذهب والفضة ثم
الشمس والقمر ثم الصمعة البيضاء والحمراء لعل انتم تعرفون
وبذلك قالوا العمل لم يكن الا من النيرين الاعظمين كما
انتم فى كتب القوم تشهدون وكذلك فاعرف ما يقولون بان
ذهبنا لا ذهب العامة وكذلك الفضة ان انتم تفقهون وهذا
الذى سمي ذوا لجناحين وكان طائرا فى الاجساد كلها
ويطلق عليه كل الاسماء مثلا يطلق عليه الماء ليسلانه وجريانه

ويطلق عليه النار لانه حاد في طبيعته وكذلك الارض ليبوسته
 الباطنيه فيه وكذلك هو الا اجتماع ما اجتمع فيه ويشهد كل ذلك
 من تفرس في اسرار الطبيعة وكان من الذينهم بانقطاعهم
 عما سوى الله واقبالهم اليه الى ذلك المقام الاعلى يبلفون
 ثم اعلم بان هذا الدهن المشمسع النارى لا كليل الا كليل
 واكليل الالهى واكليل الغلبة لان به كل الاجساد ينقلبون
 اى به يبرء كل الاجساد عن الرطوبات اللزجة المفسدة
 واليبوسات الطلته الرديه وبه كما خلق في الارض عن كل
 الامراض يبرون وانه لجوهر الفاعل الذى منه قوام العالم
 وانه للحرارة الذى لولاه لم يكن الحركة والحركة عن الفعل
 الذى يحدث منه وكذلك فاعلم كل العلم من الحرارة لوانتم
 فى جواهر علم الحقيقة تتفكرون وانه لرحل الشجيمان والذكر
 الشباب والزبيق المشرق والروح الذى ينبغ منه على العظام
 الرميحه ليحيى ويقوم باذن الله الملك المقتدر القيوم ثم اعلم
 بان الروح لم يكن الا الماء المنجمدة على وجه الارض البيضاء
 وذا من امر الذى يظهر منها بفتة كالوحي السريع وجعله الله
 غالبا على كل شئ لان هذا لهو الذى استطل قبل كلالا شيا
 فى ظل اسم الله الغالب القدير وتشهدون منه آثار القدرة
 ان انتم الى هذا المقام تصلون وهذه الارض البيضاء
 لحجر الذى تنفجر منه الانها وهى واحدة فى جنسها وكذلك

ن

تدبيرها واحدة لو انتم في ٥ ذا الواحد تكثرات الاربعة تشهد
 مثاله الالف الذي كفا في ذكره وهذا الالف واحد في نفسه
 وانه ليس بعدد ولكن بعد منه الاعداد ويستخرج عنه الكثرات
 ولكن انتم في كثرات عوالم الاعداد طلعة الواحد تبصرون
 وهذا الحجرفيه اجتمع اجناس الثلاثة وانتم تشهدون بعيونكم
 لو انتم بعلم الله فيه تدبرون وانه ليحكى عن ليلة القدر
 لان فيه قدر علم مكنون واخفاه الله عن افئدة عباده كما
 خفي الليلة القدر من الذينهم ببصر الله في حقايق الاشياء
 لا ينظرون و شبهناها بالليلة لانه بعد تدبير الاول يظهر
 فيه السواد والظلمة وهذه من ظلمات التي فيها قدر ماء
 الحيوان وهذا من حق الذي ماسمعتم من قبل واذا انتم
 ياملوا البيان فاسمعون اذا فكر فيما نزل من قبل في الفرقان
 في حكم ظلمات الثلاث لتقريبها عينك وتصل الى غاية
 ما لان الناس في طلبه يحجدون وانك انت يا ايها العبد
 فاعلم بان خضر البها لما وصل الى مشرق البقا عند معين
 هذا الماء ما لتفت اليه وما شرب منه لما قلبه الروح من نفسه *
 في الملك وانفق روحه وكماله على كل من في السموات
 والارض وهذا ما اختار لنفسه حبا لله الملك المهيم المقتدر
 المحمود قل يا قوم تالله ٥ ذا لعبد ما اراد لنفسه من شئ
 وما استنصر عن احد في الملك الا الله وحده وهذا ما يشهد

ما اراد بقاء نفسه
 هذا الفتي
 لان هذا الفتي
 عز محبوب
 الى يمين *

به لسان الاحدية في سراق غيب مستور قل ان هذا
 السراج ما طلب المشكوة ولا تؤثر فيه النار وما يستغنى من
 شئ الا الله الفرد العزيز المتعالى القيوم ثم اشكروا الله
 بارئكم فيما كشف لكم الاسرار من هذا القلم الدرى المحدود
 وان كان محدودا بحدوده ولكن الله جرى منه ما لا حدود
 لا غاية له اذا اسرار التفريد في هذا التجريد فاشهدون و
 هذا من علم الذى علم الله قلمي هذا اليوقن الكل بان
 سموات العلم ماويات بيمينه وارض الحكمة منجمله باذنه وكل
 من بدايع علمه يستعلمون ثم اعلم بان اول ما حدث من
 محدث القديم فى عوالم الخلق هى العناصر الاربعة هى النار
 والهواء والماء والارض كما انتم سمعتم من قبل وحينئذ
 تسمعون اذا ظهرت اسطقسات الاربعة التى هى الحرارة و
 الرطوبة والبرودة واليبوسة كما انتم تمدون وتعلمون فلما
 تمزجت و تزوجت ظهرت لكل واحد منها ركنين للنار الحرارة و
 اليبوسة وكذلك فى ثلاثة الباقيه انتم بهذه القواعد فاعرفو
 وبها خلق الله كلما فى عوالم الخلق من العلويات والسفليات
 وكلما اعتدلت طبايمه * عن قريب كما انتم فى خلق عوالم
 السفلى تنظرون اذا فاجهد حتى تعرف اشياء المعتدله
 من المعادن وانها اسهل تدبيرا فى العمل ان انتم بها
 توفقون لان الامر لم يكن الا من تفصيل وتطهير وتزويج وهذا

يقين
 انما اعتدلت طبايمه
 ومسا
 القم
 الشمس
 فى
 كما انتم
 الزمان
 على
 * يتيق

من حق الذي كل الانبياء به ينطقون وانك اذا عرفت اس
الطبيعة من معدن الالهيه خدمها على قدر حاجتك ثم
قطرها بماء الحى الذى يكون فى طبعها ويكون اقرب
الاشياء بها ولها حتى يصير هذا الاس بيضا نقيه ثم سلط
عليها الماوضمها فى الندى حتى يحل من هذا الاس على
قدر مقدور وان تحل هذه الارض هذا الروح ثم بعد ذلك
فاجعله فى العميا حتى تمزج ويصير شيئا واحدا ثم تعقده
على النار الخفيفه وان تفعل ذلك مرتين او ازيد اى فى العقده
والحل ذلك اقرب بالحق لو انتم تفعلون وان لن تقدر
سلط هذا الماء على هذه الارض ثم اجعلها فى الحل حتى
يصير هذا الماء بيضا نقيه ثم شمع بهذا الماء هذه الارض
لتصلوا الى غاية ما انتم تريدون ثم حللها بعد التشميع لان
منتهى التشميع كان اول مقام الحل ثم بعد الحل انتم تعقدون
اذا يتم عمل القمر وتشهدون قدرة الله برأى العين ان انتم
بما قررنا فى هذا اللوح تعلمون ثم بعد ذلك تعطون لان
العلم قبل العمل اياكم ثم اياكم ياملوا البيان قبل علمكم
بكل ما علمناكم لا تباشرون وهذا انصحى عليكم فاسمعوه ان انتم
فى مناهج الحق تريدون ان تسلكون ثم اعلم بان الاس قد
يطلق على هذا الماء لان الماء فى الاصل فى الاعمال ومنه
يكون الدهن الصافى الذى من تدهن به لن يحترق ابدا

وهذا من ماء الذي به يحيى الله الارض بعد موتها ويظهر
حكم النشور ومن الانبياء الحكماء بعضهم اكتفوا بهذا
الماء في هذا العمل وخرجوا به ما ارادوا من الغاية
القوى وهذا من علم حق مكتوم ويعرف ذلك من امتحن
الله قلبه بالايمان وعلمه الله من الزبيق وحده وهذا الكنز
كان بختام الله لمختوم وان تريد واعمل الشمس في الذهب
فارجموا الى هذا الجسد من الدهن الصافي الذي علمناكم
من قبل وسميناه ذهب القوم وكبريت الحى اذا انتم في فعله
تتحيرون فوالله ذكرنا لك كل الاعمال والقينات ما لن توفق
بعلمه احد من قبل وانتم تشهدون بارواحكم وانفسكم
بذلك ان تعرفون وذكرنا لك في تلويح الاشارات ميزان
الطبيعى الذى من ظفر به فقد ظفر بالغاية القوى فى
هذه الحكمة الربانية وهذه الموهبة الهية ان انتم تفقهون
ثم تلقى عليك حينئذ ما يغنيك عن الذينهم فى الارض بهذه
الصنعة يشتغلون فاعلم بانك اذا عرفت بان الامر لم يكن
الا من الزبيق والكبريت ثم عرفتهما فى الشمس والقمر
الذان هما الذهب والفضة فاعرف بان الملح طيح فى
تحليل الاجساد بحيث لن تجدوا احسن منه للذهب لو
انتم فى كل الاشياء تفحصون لان فى نفس طبيعتها مناسبة
كلية التى لا يتم بالقلم لو انتم بدوام عمركم تكتبون وانك

لوتجد هذا الطبع من معدنه وتقطره وتحليل به كل سر الذي
كان منه ويتولد عنه حتى يكون نفسا واحدة ودهنا ثابتة
فوالله لتصل الى ذروة العلم والمعلوم لان في الاملاح
سراسر الحقيقه المستورة كالمعلوم النهاية التي كانت في
قلوب الصافيه افلا تشهدون وهذا من حق اليقين الذي كلف
الناس من فقدانه في واد الجهل ليهيمون كذلك يفن ورقاء
العلم على افنان الحكمة بالحن جذب محبوب واكتفيننا
بذلك واخاف فيما كشفنا لكم الامر باشارات قد من مشهود ولكن
لن يصل احد بذلك الا بحب الله واوليائه وهذا ما يعطكم
بهذا القلم الاعلى في هذه الالواح الممدود ولكن انكم
لوتسمعون مني فاطلبوا من الله ما يغنيكم من الذهب والفضة
فوالله هذه لغاية الامر لو انتم تسمعون لان الذهب والفضة
لن يفنى احدا بل يزداد في الفقر كما انتم تشهدون ولكن
بماد عوناكم به يغنيكم من كل من في السموات والارض لو انتم
بخيط الامر في هذا القول متمسكون ثم اعلم بان هذا
الالف نزل في اول الفرقان وانا فسرناه لك باشارات التي
تذهل عنها العقول قد خلق من الف الذي نزل في البيان
من لدى الله الملقى المهيمن القيوم بل معدوم عنده لو
انتم في اسراره تتفكرون وفي مقام كان نفسه وذاته لو انتم
في سرادق التوحيد تدخلون وبذلك فاعرف مقام الالف

القائمة المستقيمة في يوم الذي يبعث فيه جواهر العلم في
نقطة قد سر موعود ويأتي من يطهره الله على سحاب العلم
والقدرة وعن يمينه ملائكة الامر اذا كل من في الارض من ساعة
اليوم ينصعقون ويتزلزل فيه اركان الخلائق وكل من سطوة
امر الله مضطربون فهنيئا للذينهم يفوزون بجماله ثم في
جنة القدس بين يديه يدخلون وحينئذ اذا احكموا بشئى لن
يقولوا لسم او بسم ثم بما امروا في الحين يسرعون ولن يخافوا
من ملاء البيان وهم كالرضيع الى ثدى رحمة الله يركضون
ولن يلتفتوا بشئى ولا يخافون من احد ولو يمنعمهم كل من في
البيان او ملل اخرى اذا هم لا يضمنون ولا يلتفتون بشئى و
لا يفتحون عيناهم على احد لانهم الى صرف الجمال ينظرون
اذ انسئل الله بان يجعلنا واياكم من الطائفين في حوله
والحاضرين في بساطه والمستشهادين بين يديه اذ انسه
لهو القادر المعطى العزيز المحبوب . انتهى .
صورت لوح مبارك در تفسير آيه مباركه و عززنا . ما بثالث
اين است قوله تعالى :

بسم الله الا بدع الا منع الا قدس الا بهي

~~~~~

اذا نطق لسان الله في كلشئى بانى حى في هذا الاغسق  
الذي ظهر بالحق وسمى في الملاء الاعلى باسم العلى الاعلى

ثُمَّ فِي مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ بِاسْمِ الْبَهِيِّ  
 الْإِبْهِيِّ ثُمَّ بَيْنَ مَلَأَ الْإِنْشَاءَ بِهَذَا الْأَسْمِ الَّذِي مِنْهُ ارْتَفَعَ  
 ضَجِيجٌ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ  
 بِفَضْلِهِ وَانْقَذَهُ عَنْ غَمَرَاتِ الْوَهْمِ وَالْهَوَىٰ وَأَصْعَدَهُ إِلَىٰ سِدْرَةِ  
 الْمُنْتَهَىٰ فِي هَذَا الْحَرَمِ الْقَصْوِيِّ الَّذِي يَطُوفُنَّ فِي حَوْلِهِ  
 كُلُّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَلَكِنَّ النَّاسَ احْتَجَبُوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا اشْرَقَ  
 بِالْحَقِّ وَأُظْهِرَ نَفْسَهُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ بِسُلْطَانٍ كَانَ عَلَىٰ الْحَقِّ  
 مُحِيطًا قُلْ يَا قَوْمِ تَاللَّهِ الْحَقُّ أَنَّ هَذَا الْبَحْرَ الَّذِي مِنْهُ طَهَّرَتْ  
 الْبُحُورُ وَإِلَيْهِ يَذْهَبُ كُلُّهَا وَمِنْهُ اشْرَقَتِ الشَّمْسُ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ  
 كُلُّهَا وَمِنْهُ انْمَرَّتْ سِدْرَاتُ الْأَمْرِ بِأَثْمَارِهَا كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا  
 بَعَثَتْ عَلَىٰ هَيْكَلٍ مَنِّي وَارْسَلَتْ إِلَىٰ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِ النَّبِيِّ مَا  
 أَحْصَاهَا أَحَدٌ إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ الَّتِي أَحَادُثُ الْمَوْجُودَاتِ بِحَرْفٍ  
 مِنْ كَلِمَةِ النَّبِيِّ خَرَجَ مِنْ قَلَمِهِ الَّذِي كَانَ مُحْكُومًا تَحْتَ أَصْبَعِهِ  
 الَّذِي كَانَ عَلَىٰ الْحَقِّ قَوِيًّا كَذَلِكَ يَفْنَىٰ جَمَالَ الْقَدَمِ فِي هَذَا  
 الْيَوْمِ الْمَظْلَمِ الصَّيْلَمِ فَيَالَيْتَ مَنْ ذِي سَمْعٍ لِيَسْمَعَ نَغْمَاتِهِ  
 وَيَنْقَطِعَ عَنِ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا إِنْ يَأْبُدُ النَّاعِظُ إِلَىٰ شَطْرِ الْبَهَاءِ  
 فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي اضْطَرَبَتْ فِيهِ أَنْفُسُ كُلِّ مُشْرِكٍ بِمَعِيْدَةٍ  
 فَاعْلَمْ يَا مَنْ حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْ الْوَجْهِ مَا الْهَمَّهُ اللَّهُ فِي صَدْرِكَ وَ  
 شَهِدْنَا بِبَصَرِ الرَّحْمَةِ وَالْجُودِ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي  
 بِهَا ظَهَرَ كُلُّ أَمْرٍ مُحْتَمًا وَكُلُّ سِرٍّ مُسْتَوْرًا ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَنْ اللَّهُ

قد غفرك بفضل من عنده وطهرك عن المماصي في حين الذي  
ذكرت في كتابك هذا الذكر الذي منه اقشمت جلود كسل  
غافل دنيا وهبت عليك نسائم البقاء من شطر ربك العلي  
الاعلى وقلبك الى شاطئ القصى حين غفلتك عنه وكذلك  
تمت عليك نعمة الله وفضله لتكون شاكرا في نفسك وتكون  
على الحق رضيا ولقد نزلنا في هذا اللوح مائدة الامر  
من سما الفضل تالله من يرزق منها ليشهد نفسه عن كسل  
من في الملك غنيا واما ما سئلت عن الله ربك فيما نزلناه من قبل  
على محمد عربيا فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو على قد  
اشرقناه عن افق الفارس وانزلناه على ظلل الروى من سما  
عز عليا وآخر ما بعثناه هو ايضا على وسميناه في الملاء الاعلى  
باسمنا القدوس ان انت بذلك عليما وعززانما بهذا الجمال  
الذي ظهر بالحق واشرق عن افق الامر بسلطان مبيننا وانا  
لونريد ان نفسرك تلك الاية لن يكفيه المداد ولا الاقلام  
ولكن اختصرنا بما فسرنا لك لا نانكون في تلك الايام في امر  
عظيما ولم نجد الفرسة ولو شاء الله واراد لنفرسها وتفصلها  
رحمة من لدنا عليك وان رحمتى عليك كثيرا ان استقم على  
الامر ثم ذكر الناس بالحكمة والموعظة ولا تجادل مع احد  
كذلك امرك لسان القدس ان اعلم بما امرت وكن على استقامة  
عنينا انتهى .



ردیف - ث

مشمول بر یک باب

باب اول :

لوی مبارک درباره اینکه شروت سم قاتل است

در لوح سمندر میفرمایند قوله تعالی :

"در یکی از الواح منزله نبیل اعظم نازل : " ای نبیل بعضی

عباد از حق سم قاتل طلب نموده و مینمایند و بگمان خود

شهد فائق خواسته اند آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای

آن از بالغ جائز لا و نفسی و لو یصیح و بیکی چنانچه شنیده اید

و مشاهده نموده اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر

و از حق جلّ شانه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء

ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد ..... و نفوس دیگر

بعد از آن وصلوا بما ارادوا بالمره از حق اعراض نمودند بعضی

از آنان راجع و بعضی بنمال طفیان باقی آن ربك لهوالملم

الخبیر ..... مقصود آنکه احبای الهی از تأخیر ما ارادوا من

ربهم الکریم مکدر و محزون نباشند چه که آن منبع کرم و مخزن

جود و مبداء فیوضات لا نهاییه و مصدر عنایات غیر متناهیه لم یزل

ولا یزال معطی و باذل بوده و خواهد بود یشهد کل شیئی

انه لهوالمزیز الکریم " انتهى .

ردیف - ج

مشمول بر سہ باب

باب اول :

لوح مبارک دربارہ جزای اعمال

در لوح امین از قلم جمال مبین نازل شدہ قولہ تعالیٰ :

" اشتغال عباد بمشتمہیات نفس و دوی در زخارف دنیا سبب غفلت و غفلت چون قوت یابد بضلالت مبدل گردد و عند صاحبان بنصر مبدئی کہ سبب و علت این امور غیر مرضیہ است جزای اعمال والّا امر اللہ اظہر از شمس است " انتہی .

باب دوم :

لوح مبارک دربارہ جذب جواہر وجود

در لوح علی فرمودہ اند :

" تالّٰہ الحق الیوم اگر ذرہ از جوہر در صدہ زار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعمہ ابحر مستور ہر آئینہ دست قدرت الہی اورا اطلاع فرماید و آن ذرہ جوہر را از آن فصل نماید " انتہی .

باب سوم - دربارہ جمع فرکند اب

در لوح میرزا آقا از قلم اعلیٰ جل جلالہ نازل :

" یا حزب الله از اهل فرقان سئوال نمائید جاہلقا کـ  
جاہلسا کجارت آن مدن ود یار موہومہ چه شد صادق را  
کذاب گفته یعنی جعفر بیچاره را یک کلمه بصدق تکلم نمود  
از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند الالمنۃ اللہ علی القوم  
الظالمین " انتهى .

و نیز در لوح میرزا آقای افغان میفرمایند قوله تعالی :  
" راوی وجود حضرت قائم زنی بوده از حضرت جعفر سئوال  
نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد زکوری موجود ؟  
آن مظلوم ابا نمود و فرمود دوسال قبل طفلی بوده و فوت  
شد صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند  
و قول آن زن کاذبه چون موافق وی و اغراض نفسانیه نفوس  
غافله بود آنرا اخذ کردند و اعلان نمودند " انتهى .  
( بباب سوم از فصل اول قسمت اول مراجعہ شود )

### ردیف ح

مشمول بر چهار باب

باب اول :

لوی مبارک در باره حاجی میرزا هادی دولت آبادی  
در لوح میرزا حیدر علی از قلم مبارک نازل شده قوله تعالی :  
" عالم تغییر نموده جبل راه می رود آفتاب تکلم استزاز

ظهور طور را بحرکت آورده سبحان الله گویا قیامت برپاست  
 وساعت ویدا مضل هادی شده بگو ترا چه باین غلطها  
 رحم الله امر اعراف شانه و مقامه حینیکه اسما بعالم عطا شد  
 تونبودی بترس از خداوند غالب قادر باندازه خود تکلم نما  
 لونها تأخذ کفا من التراب ونظهر منه اسما بعد اسم الی  
 ان تنتهی الاسماء و ملکوتها انک از انصمقت من هذیه الکلمة  
 المطاعة لا بأس چه که بنا بر کلمه مبارکه که از مطلع نقطه اولی  
 علیه بهاء الله مولی الوری ظاهر شده طوریون ه م منصفق  
 میشوند و دون آن معلوم و واضح " انتهى .

## باب دوم

### حجت ظهوری بعد

از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله نازل شده قوله تعالی :  
 " در این حین تلقاء عرش احضار شدم فرمودند بچه مشغول  
 بودی معروض داشتیم کلماتی در جواب اعتراضات هیکل جحیم  
 مینوشتیم لسان الله متکلم که بنویس اما سمعت بان حجتی  
 ذاتی و برهانی نفسی و دلیلی ظهوری و ماجری من قلمی  
 سبیل لعرفانی الذی لن یفوز به الا الذین ه انقلطوا  
 عن گشائی و مروا عن الدنيا وخلق ما فیها کما السحاب  
 حجتهم ظهورات قدرتیہ ام بوده که احادیث فرموده کل من

فی السموات والارض را وآیاترا سبیلی از برای عرفانم قرار داد  
 فضلا من لدنا علی العالمین و چون ظهور قبلم حجت این  
 ظهور اقدس اجمع ابهی را آیات قرار فرمود لذا از سماء مشیت  
 آیات نازل فرمودیم و حجت قرار دادیم برای کل من فی  
 السموات والارض و تا اینظهور آیات وحده حجت بر کل بوده  
 چه که در کل کتب قبل این حکم را نازل فرمودیم اگر چه  
 در اینظهور کل آیات قدرتی و حجج باهره و آیات بدیمه  
 و ظهورات عطیمه و شؤونات الهیه ظاهر شده کل ذلك فضلا  
 من لدنا علی الخلائق اجمعین و لکن از بعد امر بیدالله  
 بوده تا چه را حجت از برای مطهر بعد قرار فرماید فسوف  
 ینزل حکمه فی الالواح و انا علی کلشی حاکمین کل الامور فی  
 قبضة قدرتنا نعمل ما نشاء و نحکم ما نرید چه که در این  
 ظهور حق جل زکره اراده فرمود که اکثر از مقبلین مخلصین  
 بآیات تکلم نمایند لذا حجت ظهور بعد را بامر دیگر مقدر  
 خواهم فرمود لثلا یتکبر کل من یأتی بالکلمات علی الله  
 المقتدر المزیز القدر کما استکبر الذی انطقناه باذنی عما  
 یتکلم به خدام حولی علی الله الذی خلقه و رباه و حفظه  
 عن ضر مثلائه و عصمه تحت جناح فضله الا بدع البدیع كذلك  
 حکمنا فی ذاللیل و نحکم ما نشاء بامر من لدنا و انا المقتدر  
 علی ما نشاء و ما سوائی خلقی ان یا خلقی لا تستکبروا

علی الذی حضرت لوجهه وجوه اهل ملاء الاعلی ولا تكونن  
من المستکبرین انتهت کلمات اللہ الامنع البدع البدیع  
انتهی .

### باب سوم

لن مبارک درباره اینکه حق تعالی بحسنات  
احبابنا طراست

جمال قدم جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

### بسم الله المزیـز الملیم

..... حق جل ذکره خود را غفور و رحیم و رحمن و کریم  
خوانده چگونه میشود باصوات جزئیة از احباب خود بگذرد  
و یا نظر رحمت باز دارد ای نبیل قبل علی لعمری انه قد  
کان بالمنظر الاعلی والمقام الاسنی لا ینظر الا حسنات احبائه  
و ماورد علیهم فی سبیله و یتجاوز عما دونها هذا ما شهد به  
القلم الاعلی فی اکثر الالواح همیشه حق ناظر باعمال خیریه  
بریه بوده و دست مگر نفسی که فی الحقیقه از او رائج  
اعراض مرور نماید ..... انتهی .

### باب چهارم

لوح مبارک در باره حکما و حکیم سبزواری

در یکی از الواح نازل قال الله تعالی :

” کم من حکیم ادعی التوحید فلما ظهروا مطلع التجریب  
 و انار مشرق الوحی کفر بالله مالک الانام قل ان العالم  
 من فاز بملی والحکیم من توجه الی وجهی وبلغ اسرار حکمتی  
 والفصیح من افصح فی امری و الکلیم من نطق بهذا الذکر  
 الذی جملة الله مطلع الا زکار قل تالله لا ینفعکم الیسوم  
 ذکر الا یمان ولا الصورة والهیولی ان انظروا هذه الحقیقة  
 التي منها تحققت الحقایق ونطقت الاشياء انه لا اله الا هو  
 المیزان العلام ومنهم من ادعی انه سمع من کل شجرة ما سمع  
 الکلیم فلما اتی المیقات ونادت السدره باعلی النداء بیسن  
 الارض والسما و جدناه منصعقا علی التراب ..... ” انتهى .

ردیف - خ

مشمول بر شش باب

باب اول :

لوح مبارک در باره اینکه خدا فقیر را دوست میدارد

در لوح مبارک از قلم مبارک نازل شده قوله تعالی :

” والله

بارضی انشاء الله از تجلیات انوار آفتاب حقیقت منور باشی

وهد کرد دست یکتا ناطق و بر حبش ثابت و بر امرش قائم  
 اگر فقیری غنا باتست و قتیکه این مملوم در زیرغل و زنجیر  
 در ارض طا بود در حالتیکه دو روز بر او گذشت و چیزی بلب  
 نرسید و دیناری با او نبود در آن حین اغنی العالم بوده  
 کسیکه غنای او در منتهی درجه فقر حاصل و از ذلت و ننگ عالم  
 در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه تابوده و هست غم  
 مخور سرور ۱۰ از بی دلتنگ مباش فرح بی منتها از عقب  
 در نفس این عالم ابراب لا تحصی موجود انشاء الله با صبیح  
 اراده بگشاید و عوالم جدیده در این عالم مشاهده گردد .  
 او فقیر را دوست داشته و دارد و با او مجالس و مؤانس اگر  
 بر تراب جالسی غم مخور مالک عرش باتست اگر گرسنه محزون  
 مباش منزل مائده بتو ناظر اگر شب بی چراغی دلتنگ مشو  
 بدائع نور حاضرانی او آنسر مع کل فقیر واقعد مع کل مسکین  
 و اتوجه الی کل مملوم و انظر کل مکروب لذت بیان رحمن  
 و حلاوت های آن تلخیهای دنیای فانیه را بعدل فرماید  
 و زائل نماید طوبی لمن وجد عرف بیانی و تمسک بالصبر فی  
 سبیلی المستقیم الحمد لله رب العالمین "

### باب دوم

لون مبارک در باره خسران مخالفین



در لوق از قلم مبارك نازل شده قوله تعالى :

" ..... احسبتم يا ملاء البيان ومن فى الارض بانكم آمنتم  
بالله ولا تفتنون من بعد كلا بل يفتنكم الله بامر له ليظهر  
منكم من كان على حق من عند الله ويكون فى دين الله  
لمن الراسخين ستفى الله اجسادكم ويمحو آثاركم  
واسمائكم وكلما اشتغلتم به وجمعتموه على انفسكم وخزنتموه  
فى بيوتكم ويرجعكم فى يوم الذى يأتى فيه سلطان بقا  
بسلطنة مبين اذا تعرفون كل ما فعلتم فى ايامكم وتقولون  
واحسرتا علينا فيما تمسكنا به واعرضنا عن مولى العالمين  
ولا ينفمكم الندم ولا الحسرة ياملاء الغافلين اتقوا الله  
ثم اسمعوا قولى ثم اقبلوا الى الله باقبال منيع وتوبوا اليه  
ثم فوضوا اموركم بسلطانه وتوكلوا عليه وكونوا من المتوكلين  
وقولوا فى كل حين فوضنا الا امر اليك وانك انت مولى  
العالمين " انتهى .

## باب سوم

### خطاب بيهود

جمال قدم جل جلاله در لوقى مي فرمايند قوله تعالى :

" امروز روزى است كه كرسى رب ما بين شعب نداميكند جميع  
ساكنين ارض را ..... بگواله موعود مي فرمايد اى علمای

بیهود شما از من بودید و از من ظاهر و بمن راجع چه شده که حال مرا نمیشناسید با آنکه بجمیع علامتها ظاهر شده ام دشمنانرا دوست گرفته اید و دوست حقیقی را از دست داد اید امروز آسمان جدید ظاهر شده و ارض جدید گشته اگر بدیده های پاکیزه نظر نمائید اورشلیم جدید را ملاحظه میکنید و اگر بگوشهای شنوا توجه نمائید نداء الله را میشنوید .  
انتهی .

### باب چهارم

#### خطاب به معرضین بیان

راجع بمعرضین بیان و اتخاذ عجل را بجای جمال رحمن در یکی از الواع جمال که ذکراحبای دولت آباد در آن مذکور میفرماید قوله تعالی :

" یا علی ان القوم فی خسران عظیم اسمع نداء المظلوم انه لا اله الا الله والمهینم القیوم مقامیکه . زار علی بکلمه اش خلق میشود معرضین بیان از آن گذشته اند و به او امام حزب شیعه تمسک جسته اند قل یا قوم قد ظهر مالا ظهیر فی الابداع انظروا الی بحر بیانه و سماه فضله و شمس طهوره ولا تکونوا من المعرضین بگوا بحق بترسید و از برای دویوم از برای خود عذاب ابدی اختیار مکنید بشنوید ندای مظلوم

را نفسی که سبب احتجاب شده لعمرا لله امام وجه قادر بر تکلم  
نه و ظلم امیر نظام سبب انتشار بعضی از اسما شد لئلا  
یطلع علی مشرق امر الله رب ماکان وما یكون " انتهى .

### باب پنجم

درباره خطوط یحیی ازل

جمال مبارک جل سلطانہ در یکی از الواح زمین المقربین که  
عنوانش اینست :

بسم الله العزيز العليم

" ان یا زین المقربین زگر من قبلی عبادی ثم بشرهم برحمتی  
وعنایتی ثم فضلی ومکرمتی لئلا بیاس احد عن رحمہم الّتی  
سبقت العالمین " میفرمایند قوله تعالی :

" در حین خروج از بین یاجوج وماجوج که نفسین مشرکین  
باشند یک جمعبه از خطوط مبارکه حضرت اعلی و جناب  
آقاسید حسین مع خاتم آنحضرت فرستادم نزد آن معررض  
بالله و در سنوات اول امر بدیع مدت چهار سنه امر نمودیم که  
از روی خطوط حضرت بنویسد چنانچه حال از خطوط آن ملحد  
که بشیوه حضرت است موجود این ایام بهمان خطوط  
شروع نموده و هرچه شیطان باو القا مینماید نوشته و بخاتم  
حضرت مختوم نموده بنفوس خبیثه مثل خود مینماید . . . . . " و

در لوح دیگر که در جواب سؤال علی نامی از اینکه چگونه  
میشود حرف علیین بسجین تبدیل شود میفرمایند قوله  
تعالی :

" این عبد در حین تفریق از اخوی یک جمعه از خطوط و  
دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بود نزد اخوی فرستادم و  
پیغام دادم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حق  
بآثار آن افتخار نمائی لذت تو ارسال شد که این هیاکل  
بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهارش  
نمائی و یا اینکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی  
چنانچه الیوم بهمان عمل مشغول و بلکه بعضی کلمات  
مجموله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام  
العارفین ..... " انتهى .

### باب ششم

#### در باره خیانت و مضرات آن

قال الله تعالی فی لوح الامین قوله تعالی :

" یا امین علیک بهائی در توفیق و تأیید حق جل جلاله  
تفکر نما من کان الله کان الله له ..... برکت من عند الله  
بوده و دست در اول ایام سجن اعظم تفکر نما برکت و نعمت  
و مائده بمثابه امطار نازل و هاطل و لکن چون خیانت بمیان

آمد قطع شد چنانچه تجارت معطل ماند واکثری پریشان شدند ..... " .

ردیف - د

مشمول بر سه باب :

باب اول

دعا و مناجات

لوح شفا : قوله تعالى :

نفوسیکه از بحر عنایت الهی شفا طلب نموده اند و پابنمایند  
باین کلمات علیا که از مشرق فضل اشراق نموده زاکر شوند :

بسمه المہیمین علی الاسماء

الہی الہی اسئلك بہ بحر شفاك و اشراقات انور نیّر  
فضلك و بالاسم الذی سخرت بہ عبادك و ینفوز کلمتک العلیا  
واقتر ارقلمک الاعلی و برحمتک الّتی سبقت من فی الارض و السّماء  
ان تطہرنی بماء العطا من کلّ بلاء و سقم و ضعف و عجز  
ایرّب تری السّائل قائما لدی باب جودک و الآمل متمسکا  
بحبل کرمک اسألك ان لا تخیبہ عما اراد من بحر فضلک  
و شمس عنایتک انک انت المقدر علی ما تشاء لا الہ الا انت  
الغفور الکریم " انتهى .

مناجاتی کہ محبوبست هر صبح و شام تلاوت شود قوله تعالى :

ان اقروا هذا الدعاء في كل صباح ومساء  
 سبحانك اللهم يا الهى اسألك باسمك الاعظم الذى به  
 اشرفت شمس امرك عن افق وحيك بان لا تجعلنا محروما  
 عن نفحات التى تمر من شطر عنايتك ثم اجعلنا يا الهى  
 خالصا لوجهك ومنقطعا عما سواك ثم احشرننا فى زمرة  
 عبادك الذين ما منعتهم اشارات البشريه عن التوجه الى  
 المنظر الا حديه ايرب فادخلنا فى ظل رحمتك الكبرى ثم  
 احفظنا من عبادك الذين كفروا باسمك الا بهى واشربنا  
 زلال خم عنايتك ورحيق فضلك والطاقك انك انت المقتدر  
 على ما تشاء وانك انت الغفور الرحيم ايرب فاستقمنا على  
 حبك بين خلقك لان هذا اعظم عطيتك لبريتك انك انت  
 ارحم الراحمين " انتهى .

### بَاب د و م

در باره وقت در حال مقبلين

از قلم جمال قدم واسم اعظم جل جلاله در لون على قبل اكبر  
 نازل شده قوله تعالى :

" بايد بكمال حكمت رفتار نمايد و در هيچ حال او را از دست  
 ندهيد لا تطمئنوا من كل مدع ولا تصدقوا كل ناطق  
 ولا تطهروا المستور لكل خاضع " بعضى از نفوس بكمه اقبال

مینمایند و بکلمه اعراض در تبلیغ بگماتی تکلم نمائید که  
حرارت محبت الهی از او ظاهر باشد اگر سامع مشتعل شد  
و بر حریق استقامت فائز گشت بتدریج ادراک مینماید آنچه  
از او مستور است \* انتهى

## باب سوم

### دقت در نشر آثار

در لوح ورق از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل قوله تعالی :  
" الیوم آنچه نوشته میشود باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا  
سبب اختلاف واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد و آنچه الیوم  
در وستان حق بآن متکلمند بوسع اهل ارض است "  
در لوح حکمت این کلمه نازل ان اذان المرضین ممدود<sup>۳</sup>  
الینا لیستمعوا ما یعترضون به علی الله المہینم القیوم  
این فقره خالی از اهمیت نیست باید آنچه نوشته میشود  
از حکمت خارج نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا  
اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ فائز گردند .....  
انتهی .

ردیف ن - مشتمل بر یکباب

## باب اول

لوح مبارک درباره اینکه ذکر الله مونس است  
بی نفاق

حضرت بها<sup>۱</sup> الله جل اسمہ الاعلی میفرمایند قوله تعالی :

" دوست باقی و مادونش فانی

ای حسین بذکرالله مانوس شو و از دونش غافل چه که ذکرش  
انیسی است بی نفاق و مونس است باکمال وفاق میهمانی<sup>ست</sup>  
بی خیانت و همد میست بی ضرّ و جنایت مجالسی است  
امین و صاحبی است با ثبات و نمکین رفیقی است با وفا  
بشأنیکه هرکجا روی باتو آید و هرگز از تونگسلد غم رابه  
سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید الیوم یومی است که  
کلمه جذبیه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب  
میفرماید جواهرافنده ممکنات را آنچه از نفوسیکه از امکانه  
ترابیه صعود ننموده اند حکم ملل قبل و نفی برآن نفوس  
من عندالله جاری قسم بافتاب معانی که اگر مقدار زرّهای از  
جوهر بل اقل درجلی مستور باشد البته کلمه جذبیه و  
فضلیه آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند چنانچه در  
ملا<sup>۲</sup> بیان ملاحظه مینمائید که آنچه از قلوب صافیه و نفوس  
زکیّه و صدور منیره در این قوم بود بمکن اعزّ اعلی و مقرّر  
سدره منتهی متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهره کدره  
بازل خود راجع گشتند بوهمی از سلطان یقین اعراض  
نمودند و بطل فانی از جمال باقی غافل شده اند  
مردودترین عالم و محروم ترین ناس الیوم بین یدی الله



مشهودند ..... كذلك يبطل الله اعمال الذينهم كفروا و  
 اشركوا وكانوا في مرية من لقاء ربهم بعد الذي ظهر بكل  
 الآيات وسلطان عليم ای حسین کأس بقاء با تمّ ظهور و بروز  
 بایادی ملائکه جنّت و نار در دور آمده پس نیکو است حال  
 نفسیکه از کأس باقی مرزوق شود و کاس فانی را باهلش واگذار  
 ای حسین امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع  
 موجودات را مرایا و هریک از مرایا که بشمس توجه نمود  
 و مقابل گشت صورت او در اوظاهر و هویدا و الیوم قلبیکه مقابل  
 شد با جمال ابهی انوار وجه در اوظاهر و مشهود و من دون  
 ذلك محروم بل مفقود و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و  
 ایشانند جوهر وجود عند الله قلم قدم میفرماید جز سمع  
 کلمات نشنود و جز چشم بجمال عارف نگردد بصر که بر آمد  
 هوی علیل شد چگونه بمنظر اکبر ناظر شود طبیب جمعه  
 علتها حتم بوده و شافی جمیع امراض و دم خواهده بود  
 حبّ الهی را مظهر دان در هر محل که وارد شود اجنبی نماید  
 علت را بصحت و جرم را برحمت تبدیل نماید طوبی از برای  
 نفوسیکه باین فضل لا عدل لها فائز شوند پس تو ای عبد  
 موقن بالله حمد کن که از حروفات باقیه عند الله مذکور  
 سحاب رحمت رحمانیتش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیتش  
 بر تو امطار رحمت مبذول داشته در وطن اصلی و مقام محمود

که مدینه حب الهی است مقرر گرفته انشاء الله جهد نما که  
 در کل حین از رحمت بدیعش که مخصوص آن حین است  
 مرزوق گردی و فائز شوی چه که در هر آنی جمال ابهتی  
 بتجلی ابداع تجلی فرماید و اهل وقوف را از آن فضل معروف  
 قسمت نماید بایست مستقیم بر امر الله و بقدر وسع  
 در تبلیغ امرش جهد نما که الیوم اقرب قربات در نزد سلطان  
 اسما و صفات این رتبه بلند اعلی است ای حسین بر اثر  
 قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابد از امورات وارده محزون  
 مباش فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی  
 منحصر باین عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند  
 اهلش مشهود است ابد از خود را در بلایای لایحسی معذب  
 نمیساختم فکر در انبیای مقربین نما و در ضریکه بره ریک در  
 سبیل الهی وارد شده قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقل  
 من ذره شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابد دنیا  
 اهتداء ننماید و از وجود و فقدان محزون نگردد و همچنین  
 موقن شود بامریکه احدی موفق نشده الا من ایده الله علی  
 عرفانه و فتح بصره بمشاهده اسرار و اگر از ضرر وارده در  
 این مدینه ذکر نمایم الهیه محزون شوی و لکن اینقدر بدان  
 که فوالذی دلغ لسان الفجر لثنا که از اول ابداع  
 تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بذک ناع کل شیء و هم

لا يشعرون واقول لم يرد علينا الا ما اراد الله لنا عليه توكلنا  
وان عليه فليتوكل المقربون \* انتهى .

رديف ر - مشتمل بريكباب

باب اول

لوح مبارك دربارہ رقصاء

در لوحی از قلم جمال قدم جل جلاله نازل قوله تعالى :  
” يا حبيب ان افرح بما غفرك الغفور وطهرك عن الاثام ان  
ربك لهو العاطوف قد اخذ الرقصاء بقهر من عنده وتركه  
تحت سياط عمله المنكر المفضوز انه كان من اس الفسار  
وجرثومه قد سلطانا عليه قبل المقبى عقابا فى الدنيا  
استعان منه اهل النار الى الله المقتدر القدير قد احاطته  
نفحات العذاب من كل الجهات وهذا قبل خروج الروح  
وبعد ساقته ملائكة القهر الى اسفل السافلين انا ناخذ  
بالمعدل ونعطى بالفضل وانا العادل الحكيم انه ياخذ  
ويحزن يعطى ويفرح وهو المشفق الرحيم للمعدل جنس  
وهى مجازات الاعمال ومكافاتها وبهما ارتفع خباء النظم  
فى العالم واخذ كل طاغ زمام نفسه من خشية الجزاء كذلك  
نطق مالك الاسماء انه لهو الناطق العليم واخذنا الذئب  
بوجع ما اطلع به الا الله رب العالمين وكان ذلك فى اول

سنة اعترض على اسمي الحاء ان ربك لهو المنتقم الشديد  
لعمري لا يبرئه الدواء ولا يُعالجُه ما في ملكوت الانشاء يزيد  
ولا ينقص الي ان يرجع الي مقره اذ ايرى مالا يحصيه الذكر  
ولا كل محصى عليم واخذنا من قبله الرئيس بقدره من عندنا  
كما اخذنا من كان اكبر منه في القرون الخالية وانا المبين  
الخبير " انتهى .

رديف ز مشتمل برهكباب

باب اول

زيارتنامه حضرت غصن اطهر

راجع بصعود حضرت غصن اطهر درلوق آقامهدى فرهادى  
قزوينى از قلم قدم جلّ جلاله نازل :

" الا قدس الابهى هذا حين فيه يفسلون الابن

امام الوجه بعد الذى فديناه فى السجن الاعظم بذلك ارتفع

نحيب البكاء من اهل سرادق الابهى ونوح الذين حبسوا

مع الفلام فى سبيل الله مالك يوم الميعاد فى مثل هذه

الحالة ما منع القلم عن ذكر ربه مالك الامم يدعون الناس

الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق

من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء عليك يا

غصن الله ذكر الله وثنائه وثناء من فى جبروت البقاء

وثناء من فی ملکوت الاسماء طوبی لک بما وفیت میثاق اللہ  
 وعهدہ الی ان فدیت نفسک اسمام وجهہ ربک المزیز  
 المختار انت المظلوم وجمال القیوم قد حملت فی اول ایامک  
 فی سبیل اللہ ما ناحت به الاشیاء وتزلزلت الارکان طوبی  
 لمن یدکرک ویتقرّب بک الی اللہ فالق الاصبح .....  
 انتهى .

ردیف من مشتمل برهفت باب

باب اول

درباره سبب انقلاب عالم

جمال قدم جلّ جلاله درلوحی فرموده اند قوله تعالی :  
 " یامهدی عالم منقلب واحدی سبب آنراندانسته بأساء  
 وضرّاء احاطه نموده ارض آرام نخواهد گرفت مگر بندای  
 اسکنی ولكن نظر باس اساس سیاست الهی و اصول احکام  
 ربّانی درالقای کلمه توقف رفته ومیروند وازقبل این کلمه علیا  
 ازقلم اعلی جاری و نازل خیمه نظم عالم بد وستون قائم وبرپا  
 مکافات و مجازات نظر بجزای اعمال خلق درخسیران و  
 وبال مشاهده میشوند ..... یا اسمی مهدی تفکر در انقلابات  
 دنیا نما لعمری لا تسکن بل تزداد فیکل یوم هذامّا  
 یخبرک به الخبیر خلق ازندای حق وحلاوت آن محروم  
 بوده وهستند عجب در آنست که ازندای عالم هم محرومند

چه که عالم بامر مالک قدم در کُلّ حین باعلی النّدا " ندا  
 مینماید یک ندای او صدر ایران است که بمشابه سـُـرق  
 متحرک بود گاهی در مغرب و وقتی در مشرق و جنوب و شمال  
 وارد و سائر و در لیالی و ایّام در نظم مملکت و کثر ثروت  
 ساعی و جاهد و آخر بکف صفر راجع شد قسم بحقیقت سدر  
 منتهی اگر مالک یک کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه  
 دید و شنید و عمر را صرف آن نمود ولیکن در سنین اخیره امریکه  
 سبب حزن شود از او صادر نه لذا باید درباره او جز بکلمه  
 خیرتکم ننمائید و چون بنسبت یکی از احبای الهی فائز شاید  
 کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن درباره اش نازل شود و در  
 بعضی مواضع کلمه بطیبه هم از لسانش جاری لا اله الا هو  
 الففور الکریم " انتهی .

## باب دوم

لوح مبارک درباره سبقت رحمته علی غضبه

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

" باسم پروردگار مهربان ای محمد قبل علی بشنوند ای  
 محبوب با وفارا که از شطرا بهی ندا میفرماید ای بنده من  
 و پسر کنیز من ندایت را اصفا نمودیم و نجوایت را شنیدیم  
 در کُلّ اوان طرف عنایت به متوجهین ناظر بوده و خواه بود

نفسی از نفسی بدوستی بر نیامد مگر آنکه بساحت دوست حقیقی  
 وارد شد ای محمد اگر روایح عطریه که از شد رمالک بریسه  
 مرورینماید استشمام کنی بتمام جان و روان باین کلمه  
 ناطق شوی و باسم صیحه زنی یاعباد قسم بجمال محبوب  
 اینست رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته ای علی عین رحمت  
 در جریانست و قلب شفقتم در احتراق چه که لا زال دوست  
 نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند  
 اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموما  
 مهموما بمحل خود راجع شد و اسم ستارم در زمان مشاهده  
 نمود نفسی بهتکی مشغولست بکمال احزان بمقر اقدس  
 بازگشت و بصیحه وند به مشغول و اسم غفارم اگر زنبی از  
 دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مددش برارض افتاد  
 و ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یانبیل  
 قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر و ناله او اعظمتر  
 در حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده  
 همیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لا زال  
 ناظر بوفای بوده و عامل بشرایط آن چون کلمات تلقاء وجه  
 مذکور شد قد تموج بحروفائی و مرت نسما غفرانی و اهتزازت  
 سدره عنایتی و دارت سما فضلی قسم بافتاب افق باقی  
 که از حزن محزونم و از همت مهموم آت از سراق ابهی

نفوذ نمود و بمقرّ امنع اعلى فائز شد ناله ات استمیع  
 گشت ونوحه ات بسمع مالك قدم رسيد طوبی لك / اقرارت  
 درمکن مختار بهیکل بدیع ظاهر واعترافت درمنظر غفار  
 بطراز بدیع باهر انت تعترف وانا المترف و انت تقرّ  
 وانا المقرّ چه اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدتهای وارد بر  
 تو که در سبیل حمل نمودی یشهد بحبی ایاك كل الذرات  
 ای علی ندایت بسیار محبوبست بنویس و بگو و بخوان ناسراً  
 بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتمل  
 نماید قل الهی و محبوبی و محرکی و مجذوبی المثالی فی  
 قلبی و محبوب سری لك الحمد بما جعلتني مقبلا الی وجهك  
 و مشتملا بذکرک و منادیا باسمک و ناطقا بثناءك ای ربّ  
 ای ربّ ان لم تظهر الففلة من این نصبت اعلام رحمتك  
 و رفعت رایات كرمك و ان لم یملن الخطاء كيف یعلم بانك  
 الستار الفغار العلیم الحکیم نفسی لففلة غافلک الفداء  
 بما مرّت عن ورائها نسمة رحمة اسمك الرحمن الرحیم  
 ذاتی لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و  
 تضوّعات مسك الطافك کینونتی لعصیان عاصیک الفداء  
 لانّ به اشرقت شمس مواهبك من افق عطاءك و نزلت امطار  
 جودك ایربّ انا الذی اقررت بكلّ العصیان واعترفت بما  
 لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ بحر غفرانك و



سكنت في ظلّ خيام مكرمتك أسألك يا مالك القدم والمهيمن  
 على العالم بان تظهر منّي ماتطير به الارواح في ۵- سوا  
 حبك والنفوس في فضاء قدسك ثمّ قدر لي قوة بسلاطنتك  
 لا قلب به الممكنات الي مطلع ظهورك ومشرق وحيك ايرب  
 فاجملني فانيا في رضائك وقائما على خدمتك لاني احب  
 الحيات لا طوف حول سرادق امرك و خيام عظمتك تراني يا  
 الهى منقطعا اليك وخاضعا لديك فافعل بي ما انست  
 اهله وينبغى لجلالك ويليق لحضرتك اى على بعنايت  
 رب العالمين فائز بوده وهستي وبحول وقوه او بايست  
 ما بين عباد بر نصرت امرش واعلاء ذكرش محزون مباش از اينكه  
 صاحب علوم ظاهره وخط نيستی ابواب فيوضات كل در قبضه  
 قدرت حق است بوجه عباد گشوده وميگشايد انشاء الله  
 نفحه لطيفه در كل اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماييد  
 بشأنيكه ثمر آن در كل ديار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر  
 شئ انه لهوالمقدر العزيز القدير " انتهى .

### باب سوم

لوح مبارك در باره سلطان الشهيد اوم محبوب  
 الشهيد

در لوح ورقا از ظم جمال قدم جلّ جلاله نازل گردیده قوله  
 تعالسی :

ثروت ایشان را از تقرب منع نمود و شوکت ایشانرا از انفاق مال و جان باز نداشت حسن آسمانی در ارض جان فدا نمود و حسین دیار معانی در ظاهر ظاهر جان در باخت آیا آن چه نوشیده بود و این چه آشامید سبحان الله عقول آدمیان متحیر و مبهوت چه خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین : " یکجو نمدم بگل عالم نمدم " مقصود از نمد اظهار حبّ و خلوصش بوده سبحان الله نفوس مذکوره مع آنکه صاحب ثروت و جاه ظاهر و عزت و رفعت مابین برپه بودند ما عند هم ایشان را از ما عند الله منع نمود " انتهى .

و نیز جمال قدم جلّ جلاله در لوح کتاب الصدق میفرمایند : " مقدمه ارض صاد سبب شمله اکباد و نوحه و صیحه عباد شد و لکن انسان بصیر که درست تفکر نماید و منقطعاً عن الامکان نظر کند مشاهده مینماید امری اعزّ از آنچه واقع شده نبوده و نیست چه که این عبد از اول تا حال از تفصیل امور نورپن نیرین مطلع است ایشان در عراق بساحت اقدس فائز شدند و کمال عنایت درباره ایشان ظاهر و این فقره در اول منافی خیالات بعضی واقع شد و لکن ید قدرت الهیّه ایشانرا بلند نمود بطراز عزت مزین فرمود و از سماء مکرمت برکت برایشان مبذول داشت تا آنکه بمقامی رسیدند که آنحضرت دیده و شنیده اند و بعد از مراجعت از ساحت

اقدس بارض صا د و عریضه معروض داشتند و همین امری که واقع شد بکمال عجز و ابتهال آنرا از غنی متعال مسئلت نمودند حال ملاحظه نمائید الحمد لله تا بودند از عنایت حق بکمال عزت مابین عباد ظاهر و بقسمی القای حسب ایشان در قلوب شد که احصای آن را جز حق قادر نبوده و نیست و در آخر عمر بشهادت کبری که خود خواسته بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نموده اید که از قلم اعلی در باره ایشان چه نازل شده لعمر الله بمانزل لهم تنوع الاشياء و تصیح الصخره و بیکی اهل الفردوس اگر نفسی مالک جمیع دنیا باشد و انفاق نماید باین مقام فائز نخواهد شد و این مقامی است که جمیع مرسلین و مقربین آنرا آمل بوده و دستند تا حال قریب صد لوح در این مصیبت کبری نازل شده بل ازید چه که در این ایام هم مشاهده میشود در بعضی از الواح ذکر شهداء مذکور است \* انتهى.

### باب چهارم

#### سورة الفصن

هو الباقي في الافق الا بهي اتى امر الله على ظلال  
من البيان والمشركون يومئذ في عذاب عظيم قد نزلت  
جنود الوحي برايات الالهام عن سما اللوح باسم الله

المقتدر القدير اذا يفرحن الموحدون بنصر الله وسلطانته  
والمنكرون حينئذ في اضطراب عظيم يا ايها الناس اتفرون عن  
رحمة الله بعد الذي احاطت الممكنات عما خلق بيـــــن  
السموات والارضين ان لا تبدلوا رحمة الله على انفسكم  
ولا تحرموا انفسكم منها ومن اعرض عنها انه على خســـــران  
عظيم مثل الرحمة مثل الآيات انها نزلت من سماء واحدة  
ويستقون الموحدون منها خمرا الحيوان والمشركون يشربون من  
ماء الحميم واذا يتلى عليهم آيات الله تشتعل في صدورهم  
نارا البغضاء كذلك بدلوا نعمة الله على انفسهم وكانوا  
من الغافلين ان ادخلوا ياقوم في ظل الكعبة ثم اشربوا  
منها رحيق المعاني والبيان لان فيها كنز كثر السبحان  
وظهرت عن افق مشية ربكم الرحمن بانوار بديع قل قد  
انشعب بحر القدم من هذا البحر الاعظم فطوى لمن استقر  
في شاطئه ويكون من المستقرين وقد انشعب من سدرة المنتهى  
هذا الهيكل المقدس الابهي غصن القدس فهنيئالمــــن  
استظل في ظله وكان من الراقيدين قل قد نبت غصــــن  
الامر من هذا الاصل الذي استحكه الله في ارض المشية  
وارتفع فرعه الى مقام احاط كل الوجود فتعالى هذا الصنع  
المتعالى المبارك العزيز المنيع ان ياقوم تقربوا اليه  
ونوقوا منه اثمار الحكمة والملم من لدن عزيز عليم ومن لم يذق

منه يكون محروما عن نعمة الله ولو يرزق بكل ما على الارض ان  
انتم من العارفين قل قد فصل من لوح الاعظم كلمة  
على الفضل وزينها الله بطراز نفسه وجعلها سلطانا على  
من على الارض وآية عظيمة واقتداره بين العالمين ليمجدن  
الناس به ربهم المميز المقتدر الحكيم ويسبحن به بأرثهم  
ويقدسن نفس الله القائمة على كل شئ ان هذا الا تنزيل  
من لدن عليم قديم قل يا قوم فاشكروا لله لظهوره وانسه  
لهو الفضل الاعظم عليكم ونعمة الاتم لكم وبه يحيى كل عظم  
رميم من توجه اليه فقد توجه الى الله فمن اعرض عنه فقد  
اعرض عن جمالي وكفر ببرهاني وكان من المسرفين انسه  
لوديمة الله بينكم وامانته فيكم وظهوره عليكم وطلوعه بين  
عباد المقربين كذلك امرت ان ابلغكم رسالة الله بركم  
وبلغتكم بما امرت به اذا يشهد الله على ذلك ثم طئكته  
ورسله ثم عباده المقدسين ان استنشقوا رائحة الرضوان  
من اوراده ولا تكونن من المحرومين ان اغتتموا فضل الله  
عليكم ولا تحتجبوا عنه وانا قد بعثناه على هيكل الانسان  
فتبارك الله صدع ما يشاء بامره المبرم الحكيم ان الذينهم  
منعوا انفسهم عن ظل الفصن اولئك تاهوا في المرا  
واحرقتهم حرارة الهوى وكانوا من الهالكين ان اسرعوا  
يا قوم الى ظل الله ليحفظكم عن حريوم الذي لن يجد

احد لنفسه ظلا ولا مأوى الا ظل اسمه الغفور الرحيم  
 ان البسوا يا قوم ثوب الايقان ليحفظكم عن رمى الظنون  
 والا وهام ويكونن من المؤمنين في هذه الايام التي لن يوقن  
 احد ولن يستقر على الامر الا بان ينقطع عن كل ما في ايدي  
 الناس وتوجه الى منظر قدس منير يا قوم اتخذون الجبوت  
 لانفسكم معينا من دون الله وتتبعون الطافوت ربنا من  
 دون ربكم المقتدر القدير دعوا يا قوم ذكره ما ثم خذوا كأس  
 الحيوان باسم ربكم الرحمن تالله بقطرة منها يحيى الامكان  
 ان انتم من العالمين قل اليوم لا عاصم لاحد من امر الله  
 ولا مهرب لنفس الا الله وهذا لهو الحق وما بعد الحق  
 الا الضلال المبين ولقد حتم الله على كل نفس بان يبلغوا  
 امره على ما يكون مستطيما عليه كذلك قدر الامر من اصبع  
 القدرة والاقتدار على الواح عز حفيظ ومن احبب نفسا  
 في هذا الامر كمن احبب العباد كلهم ويبعثه الله يوم القيمة  
 في رضوان الاحديه بطراز نفسه المهيمن العزيز الكريم وان  
 هذا نصرتكم ربكم ومن دون ذلك لن يذكر عند الله ربكم  
 ورب آباءكم الاولين وانك انت يا عبد ان استمع ما وصيناك  
 في اللوح ثم فضل ربك في كل حين ثم انشر اللوح  
 بين يدي الذينهم آمنوا بالله وآياته ليتبعن ما فيه ويكونن  
 من المحسنين قل يا قوم لا تفسدوا في الارض ولا تجادلوا

مع الناس لأن هذا لم يكن شأن الذينهم اتخذوا في ظلّ  
 ربهم مقاما كان على الحق امين واذا وجدتم عطاشانا فاسقو  
 من الكوثر والتسنيم وان وجدتم ذات اذن واعية فاتلوا  
 عليه آيات الله المقتدر العزيز الرحيم ان افتحوا اللسان  
 بالبيان الحسنه ثم ذكروا الناس ان وجدتموهم مقبلا الى  
 حرم الله والّا دعوهم بانفسهم ثم اتركوهم في اصل الجحيم  
 اياكم ان تنثروا الثالى الممانى عند كل اكمة عقيم لان  
 الاعى يكون محروما عن مشاهدة الانوار ولن يفرق الحجر  
 من لؤلؤه قدس ثمين انك لوتلقى على الحجر الف سنة من  
 آيات عزّ بديع هل يفقه في نفسه اويؤتو فيه لا فوربك  
 الرحمن الرحيم ولو تقرّ كل الآيات على الاصم هل يستمع  
 منها حرفا لا فوجمال عزّ قديم كذلك القيناك من جواهر  
 الحكمة والبيان لتكون ناظرا الى شطر ربك وتنقطع عن  
 العالمين والروح عليك وعلى الذينهم استقروا على مقرالقدس  
 وكانوا فى امر ربهم على استقامة مبین " انتهى .

( سورة الفصن از قلم مبارك جمال قدم باعزاز ميرزا عطيرضاى  
 مستوفى برادر ميرزا محمد رضاى مؤتمن السلطنه وزير خراسان  
 نازل شده است ) .

## باب پنجم

الوای مبارکه درباره سید افغانی

جمال مبارک میفرمایند قوله تعالی :

" سبحان الله این ایام ظاهر شد آنچه که سبب حیرتست از قراریکه شنیده نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را باراده خود مسخر نمود فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و نده است ..... شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد بهاریس توجه نمود و جریده باسم عروة الوثقی طبع کرد و با طرف عالم فرستاد و بسجن عکا هم ارسال داشت و باین سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری اینمظلوم درباره او صمت اختیار کرد ..... " انتهى .

و در لوح ابن اصدق میفرمایند قوله تعالی :

" سید جمال الدین افغانی بزرگان ایران را بزنجیر طنون و او هم بخود کشیده بقسمی که در فساد با او شریک شده اند و آن شخص تا در مصر بود کمال عداوت را باین حزب من غیر جهت ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار خود او بوده و همچنین در بیروت مکتوبی نوشته و به پطرس که بطبع دائرة



المعارف مشغول بود داده و آن جاهل بیخبر هم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده و بعد بیاریس رفته و در آن مدینه ورقه اخباری طبع نموده و اسمش را عروة الوثقی گذارده و در هر هفته خدمت سیدی و مولائی حضرت غصن الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدومه الا طهر فدا<sup>۱۰</sup> ارسال مینمود و اظهار دوستی نموده و خواهش کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن این خواهش مقبول نیفتاد و بعد قصد ایران نمود و تفصیل ما بعد را البته استماع نموده اید باری عجب در اینکه همچو نفسی نفوسین معززه را بر نشر فساد خود تائید نمود ..... " انتهی .

### باب ششم

#### درباره سید محمد اصفهانی

در کتاب بدیع نازل قوله تعالی :

" در سنه اول ورود این ارض جمال ابهی در قرب مرادیه در بیتی ساکن و این عباد هم در بیتی دیگر روزی طرف عصر از حرم بیرون تشریف آوردند و جمیع عباد مهاجرین در خدمتشان قائم از جطه این عبد و حاجی میوزا احمد و سید محمد و سایرین فرمودند الیوم امر غریبی مشاهده شده این عباد منتظر که چه واقعه شده مقدار عشره دقایق او ازید سکوت فرمودند و بعد

باین عباد توجه نموده فرمودند که الیوم حین فجر طبری  
برغصنی از اغصان شجره بیت جالس و باین کلمه ناطق محمد  
آمد و هلا آمد و کثرت الطیر ۵. ذه الکلمة ثلاثه مرات. ۵  
هیچیک از این عباد گمان محمد موجود را نمینمودند خود سید  
محمد ۵. چنین امری در باره خود محال میدانست و این  
عباد بتأویلات مشغول شدیم و از جمله چند نفوس در اطراف  
بودند که باین اسم موسوم بالا خره موقن شدیم که یکی از  
آنها باید در این ارض بیاید و فساد از او ظاهر شود بعد  
از انقضاء دوسنه کامل ظاهر شد آنچه ظاهر شد در آن حین  
معلوم شد که مقصود از محمد مذکور که بوده واللہ واللہ  
افعال و اعمالش قابل ذکر نه ..... " انتهى .

### باب هفتم

#### در باره سیسان

در لوح ورقا از قلم جمال قدم نازل قوله تعالی :  
" در ذکر سیسان آنجناب اینکلمه را بصاد نوشته و اعراب  
نموده اند و لکن نظر بآنکه این اسم از اسامی قرای ایران  
است و در لسان قدیم هشت حرف که از جمله آن صاد است  
نبوده لذا این عبد بسین نوشته اگرچه آنچه در عرف ناس  
متداول است باید عمل نمود چه که گفته اند الفلظ المشهور

خير من الصحيح المهجور \* انتهى .

ردیف ش - مشتمل بر هشت باب

### باب اول

درباره شرایط تبلیغ و مبلغ و اهمیت تبلیغ  
در لوح محمد قبل حسن از قلم جمال قدم جلّ جلاله  
نازل :

" از هر نفسی نار امل و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و  
نیست باید مبلغ بطراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مزین  
باشد این است امر حق از قبل و بعد طوبی لعبد مامنصه  
الهوی عن مولی الوری در کلمات مکنونه فرمودیم ای بظاهر  
آراسته و بیاطن کاسته ..... تأثیر کلمه از تقدیس نفس بوده  
و هست ."

### باب دوم

#### درباره شهادت

در لوح ابن اسدق از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل قوله  
تبارک و تعالی :

" سبحانه سبحانه از او میطلبم عباد خود را مؤید فرماید  
بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدس و استقامت بر آن  
عبراتی که از خشية الله نازل شود قطرات دمی که در

سبیلش برخاک ریزد این دو امر لا زال لدى المرش مقبول بوده وهست و چون ثانی نهی شد ثالثی بر مقامش نشست و آن اتفاق عمر است در سبیل شناسائی او بشناسد و بشناسا<sup>ند</sup> .  
 انتہی .

و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی :

" این بسی واضح است که حسن روح و قدر آن مخصوص آنست که در راه دوست انفاق شود مبارك نفسی که انفاق نماید و دوست قبول فرماید چون بصر قلب بحجبات نفس و سوی محتجب مانده لذا از درك این مقام محروم گشته و اگر نفسی ببصر اطہر ناظر شود صد مزار جان بمنّت انفاق نماید " .  
 انتہی .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

" ومن مات و كان موقنا بالله ربّه و عارفاً نفسه و مقبلاً اليه انه قد مات شهيداً و يشهد بذلك لسان ربك حينئذ على مقرّ قدس منيع " انتہی .

### باب سوم

لوح مبارك شهدای سبعمه یزد

والمبين الصادق الامين

كنا ماشيا في البيت وسامما حديث الارض اذا ارتفع النداء

من الفردوس الاعلى ياملأ الارض والسماء البشارة البشارة  
 بما اقبل على قبل اكبر الى السّجن فى سبيل الله مالك القدر  
 ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العليا يا اهل السفينة  
 الحمراء افرحوا بما ورد الامين فى حصن متين وسجن مبين  
 فى سبيل الله رب العالمين . امروز روز نشاط وانبساط  
 است لعمري درملاء اعلى بساط فرحى گسترده شده كه  
 برجيده نشود چه كه امروز عشاق مدينه وفاق و اتفاق بكمال  
 اشتياق جان را در سبيل نير آفاق انفاق نمودند و فداى  
 مقصود يكتا کردند سطوت ظالمهاى خونخوار منعشان ننمود  
 و آتش غضب سبى ايشانرا از توجه بازداشت امروز در  
 مدينه عشاق نغمه ها مرتفع و زمزمه هاى لطيف روحانى  
 مسموع طوبى از براى آنيكه با صفا فائز گشت و از ندى  
 احلى و صرير قلم اعلى محروم نماند از ارض طا و يـ  
 خبرهاى تازه رسيد حضرت پادشاه ايده الله جمعى را اخذ  
 نمودند از جظه د و نفس از اهل بها و اصحاب سفينه حمراء  
 رامع آنكه كل شاهد و گواهند كه اين حزب مقصودشان اصلاح  
 عالم و تهذيب نفوس ام بوده وهست بسبب و علت اين اخذ  
 از قرار مذكور آنكه بعضى از مکتوبات و اوراق در خانه هـ او  
 بازارها يافته اند كه مشعر برخلاف آراى دولت و ملت بوده  
 و گمان نموده اند بعضى از آن از اين حزب بوده قسم

بآفتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لایح این  
 حزب لا زال از اعمال نالایقه و اعمال مردوده مقدس و مبراً  
 بوده و هستند این امور و امثال آن از اراذل قوم است  
 اهل بها من غیرستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد  
 عباد است و همچنین علت عمار بلاد امام وجوه امراء  
 و علماء ذکر نموده اند بامید آنکه اسّ فساد و نزاع را از ارض  
 بردارند و سلاح عالم را با اصلاح تبدیل نمایند حق شاهد  
 و نفس مبارک پادشاه ایده الله گواست بر آنچه ذکر شد  
 چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا  
 بقسمی که اطفال راهم کشته اند چه مقدار از ابناء را که  
 امام وجوه آباء سربریدند و خانه و اموال را نهب و غارت  
 نمودند معذک احدی از این حزب لِمَ و بِمَ نگفته و  
 بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده واقعه عشق آباد  
 و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خاصه  
 و عامه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص  
 معروفی از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود  
 نمود بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که  
 ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی  
 مشاهده نمیشود که نفسی لله بر آورد و مراض مظلومهای  
 عالم را بشنود **هَلْ مِنْ نَفْسٍ اذِنَتْ لِمَنْ يَرْتَدُّ عَلَيْنَا** و هل

من ذی عین لتری عَبْرَاتِنَا نَسئَلُ اللّٰهَ ان یزینَ الامْرَءَ بطراز  
 العدل والعلماء بنور الانصاف ویؤیدہم علی الرجوع الیہ انتہ  
 ۵۔ بالففور التوّاب وچون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او  
 ومرسل او بر عناد قیام نمودند سید بزرگواری را از اولاد و ذریه  
 بتول در ارض صاد شهید نمودند و بعد جسد انور اطہر  
 را سوختند و قطعہ قطعہ کردند بذک ناحت الاشیاء  
 ولكن القوم فی غفلة وضلال واز آن یوم الی حین امر بکمال  
 ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمی  
 اخذ نموده حال سندہای متعدده در دست موجود ولکن  
 مستور الی ان یأتی اللّٰه بنور عدلہ از جمله نفوس مأخوذه  
 در ارض طاسیاح افندی بوده مولای او چون این خبر  
 منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکہ اسرار مکنونہ  
 ظاهر شود و بفضای مخزونه باہر گردد سبحان اللّٰه مع آنکہ  
 حضرت پادشاه در ہر مقامی از مقامات ملاحظہ عدل را داشته  
 وبقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد سعی و جادہ معذلک  
 نفوسیکہ از عنایات ملوکانہ بمقامات عالیہ رسیدند و صاحب  
 خزینہ شدند قصد ضررش نمودند ولکن آنحضرت از عدو  
 خانگی بیخبر باری چون خبر اخذ سیاح را شنید در ارض یا  
 نار ظلمی بر افروخت کہ شبہ و مثل نداشته کہ شاید بایسن  
 اعمال خود را طاهر نماید و ہری سازد اما حکایت ارض یا

در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب والا حاکم آن ارض  
بامر آمر صاد قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و  
آقا صفر علیهما بهاء الله ورحمته را در جامع شیخ حسن  
سبزواری اخذ نمودند و باگماشته والا حاجی نایب باخفت  
تمام آن دو مظلوم را بحضور میبرند بعد از اشتعال نار  
ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از قرار مذکور زخا رف  
فانیه اخذ نموده مرخص مینمایند و بعد مجدد بامر والا این  
دو نفر را مع چند نفر مظلوم دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس  
مقدسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم در آن محل  
که اخذ مینمایند آن مظلومهارا با زنجیر می بندند و در عرض  
راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا  
میرسانند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علمارا حاضر مینمایند  
و تحریک میکنند لله الحمد آن نفوس مقدسه باستقامت  
کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع ننمود  
و غضب از نوریقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند  
جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس  
مبلفی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال الدوله  
آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین  
آقا سید علی مدرس باد و پسرش و جمعی دیگر از علماء را احضار  
مینمایند و آقا صفر مظلوم را در حضور طناب میاندازند



وشش نفر دیگر را با آن جسد اطهر باشیپور و طبل و ساز  
 میبند پشت تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملاً  
 مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند  
 و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهرش را میبند در محله  
 دیگر آتش میزنند جناب آقا علی را هم در ب خانه یکی از علماء  
 سرمیبند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهرش را نشانه  
 حجره ای بفضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملا علی  
 سبزواری را در ب خانه شیخ حسن میآورند و لکن آن مست  
 باده الست بخلق میفرماید در ارض طف سید الشهداء  
 روح ماسواه فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد  
 میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از این کلمه علیا  
 نیز انقطاع مشرق نشهد انه شرب رحیق البقاء من ایادی  
 عطاء ربه المشفق الکریم و رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که  
 از خود و عالمیان گذشت و جانراکه اعزّ اشیا عالم است  
 در سبیل دوست فدا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش  
 را سنگ باران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم  
 ملاء اعلی را متحیر نمود آیا در دنیا نفس یافت میشود که  
 لله وفي الله اغنام را از ذئاب حفظ نماید آیا مملوک ارض  
 جمیع امور را بحفظ نفس خود مخصوص نموده اند آیا در  
 پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه میگویند یا تیمس یا

دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذرد  
 و بین مشارق عدل و مطلع انصاف زیر شمشیر اصحاب  
 اعتساف مبتلا اطفال بی شیرمانده اند و عیال در دست اشقیاء  
 اسیر زمین از خون عشاق نگار بسته و زفرات مقربین عالم وجود  
 را مشتمل نموده یا ممشرالطوک شما مظاهر قدرت و اقتدار  
 و مشارق عزت و عظمت و اختیار حقیق نظری بر حال مظلومان  
 نمائید یا مظاهر عدل بادشاهی تند ضفینه و بغضا مصابیح  
 بر تقوی را خاموش کرد و در سحرگاهان نسیم رحمت  
 رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیمت  
 این کلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران  
 خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر برگردار خود  
 آگاه شوید سر بصر حرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله وند به  
 نمائید ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آید در آن ایام  
 بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب  
 حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستاده اند  
 و محض شفقت مظلومان را یاری نموده اند از حق میطلبیم  
 کل راتائید فرماید بر آنچه رضای او در اوست یا اوراق اخبار  
 در مدن و دیار آیا حنین مظلومان را شنیدید و نوحه ایشان  
 بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسس فرمائید  
 و بر اعلاهی آنچه واقع شده قیام کنید شاید نصایح مشفقانه

و مواعظ حکیمانہ عباد غافل را آگاہ نماید و بطراز عدل مزین  
 دارد یا مهدی طوبی لك نشهد ان الله كان معك ان  
 نطقت بالحق نشهد انك شربت رحیق الشهادة فی سبيله  
 و فدیت بنفسك لاعلاء كلمته يشهد لسانی و قلمی بانك نصرت  
 دین الله حق النصر و صبرت فیما ورد عليك من عبادہ الغافلین  
 و جناب آقا محمد باقر را هم در ب خانه صدرالعلماء سربریدند  
 و سنگسار نمودند و برادر را هم میبردند میدان شاه آقا  
 اصفر را سر میبردند آقا حسن را امید و انند ب ضرب چوب تاسر  
 میدان یکی از ملازمان شاهدزاده باو که از همه کوچکتر بوده  
 میگوید بیا و بد بگو من تو را میخرم و پول میدهم آن نونهال  
 بستان محبت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری  
 مشغول شو و نمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی  
 مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطع  
 قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه بر سینه که مخزن حب ربانی  
 بود میزند بعد میرغضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر  
 نیزه مینماید و میبرد خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل  
 نموده اند آنچه را که هیچ نفسی از قلب و بعد عمل ننموده  
 و چشم ابداع شهبش را ندیده از قرار مذکور شیخ به میرغضب  
 انعام داده و بعد سر را در محلها میگردانند و اجساد  
 مطهر را بر خاک میکشند و خلق سنگ و چوب میزنند و میبرند

درگودالها میریزند و نواب والا امر میکند شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارکباد گویند و آن شب مکرر در رب خانه شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بر روی خود میبندند دیگر حق آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بر آن مظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص میکنند برونند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس راهم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند آن ربنا هوالعلیم الخبیر یکنفس هم از آن نفوس بگمّه نطق فرمود که بسیار مؤثر است چنین که نواب والا جلال الدوله بیکی از نفوس مطمئنّه موقنه فرمودند انکار کن و تبری نما تا خلاص شوی آن پیرمدینه بیان فرمود چهل سال است من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للمعارفین و از قراری که نوشته اند این امور شنیعه واقعه از حضرت پادشاه ایران ایده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سینه میشود که حضرت پادشاه ایده الله برأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده اند این حکم و امثال آن از نواب ظلّ السلطان

ل  
 صادرگشته وگفته اند چون خبر اخذ سیاح را شنیده باین اعمای  
 خواسته دفع بعضی توهمات را نماید العلم عند الله لیس لنا  
 ان تذر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یمرف حضرت  
 السلطان ماکان مستورا عنه انه هو السامع المجیب چندی قبل  
 هم اوراقی در بیوت و محلات یافته اند و بحضور ارفع اشرف  
 پادشاه ایده الله برده اند بعضی از اعداء نسبتش را بیابسی  
 داده اند آنحضرت فرمودند تا حال از این حزب این حرکات  
 دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبد العظیم  
 پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده  
 از سرحد ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدداً در  
 بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه  
 سبب و علت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهده  
 ورقه حکم اخذ و نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم پیاد  
 نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی از بیسالی  
 این حزب مقدس و مبراً است چه که این حزب دولتخواه و ملت  
 خواهند و از امثال این امور نالایقه کاذبه فارغ و آزاد باری  
 بعد از الهی و همت حضرت پادشاهی وجد و جهد ملازمان  
 دولتخواه صاحب ورقه اخذ شده اسمش احمد از اهل کرمان  
 او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علت پرسیدند  
 عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا و داشت بر تحریر این ورقه

و مقصودش از این عمل مردوده آنکه این حزب مظلوم را مجرد  
 مبتلا نمایند و کل میدانند که این ظالم با این حزب کمال  
 عداوت بر داشته و دارد و بنابر بفضا<sup>۱</sup> مشتمل است چه که  
 او از حزب مخالف است و عنادش بمشابه آفتاب طاهر و واضح  
 یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانیه و بمطاد<sup>۲</sup> فضل  
 و مشارق آیاته اینکه تفحص فرمائید تا صدق این مظلومان  
 و عدم فساد و خیرخواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریار<sup>۳</sup>  
 واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب حقیقت این  
 حزب دولتخواهند چه که عاقلند و دشارشان آداب پسند<sup>۴</sup>  
 و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیه است امید آنکه از پرتو  
 انوار آفتاب عدل حضرت پادشاهی اهل عالم بطراز راحت  
 و اطمینان مزین و منور گردند . الامر والحکمه فی قبضه  
 قدرة الله ربّ المرث العظیم والکرسی الرفیع " انتهى .

### باب چهارم

#### درباره شیخ و سید

جمال قدم در لوح احمد نامی میفرمایند قوله تعالی :  
 " از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و طنون مستغرق بمداز  
 خاتم انبیا و ائمه طاهرین و نفس بحق و اصل و بطراز  
 آگاهی مزین مرحوم شیخ و سید علیهما بها " الله الابهی

وتأید برسید بشر آند و نفس نمودند انا کنا معهما وسمعنا  
 منهما ما لا اطلع به الا الله العليم الخبير بشرافت آند و نفس  
 نفوس مقبله بشرط شین توجه نمودند و بمطالع فیض و مشرق علم  
 فائزگشتند و این از فضل آند و وجود مبارک بود پیشهد بذلك  
 کل منصف بصیر" انتهى .

### باب پنجم

شیخ عبدالحسین طهرانی

راجع به شیخ عبدالحسین جمال قدم در سورة النصح میفرمایند  
 " ومنهم الذی سمی بالعبد لهذا الاسم الذی انشعب عنه  
 بحور الاسماء ویشهد بذلك اهل سراق البقاء ومن ورائهم  
 هذا القلم الدرى المکنون وهذا هو الذی یفر الشیطان عن  
 کفره واحترق من ناره اکباد الذین هم انقطعوا الى الله  
 وكانوا على ربهم متوکلون وما آمن بالله طرفة عين وهذا  
 هو الذی وسوس الشیطان فی نفسه حتى غفله عن ذکر ربه  
 وخرجه عن جوار قدس محبوب وهذا هو الذی علم القابیل  
 بان یقتل اخیه وكان من الذی استکبر فی اول الامر على الله  
 المهیمن القیوم وامن کفر وامن ظلم وامن فسق الا وقد  
 بد من هذا الشقی وسیمود کل ذلك الیه ان انتم  
 بفراست الله تتفرسون اذ اتشیرون الیه ملائکه الفردوس فی

ملاء الاعلى باناملهم ويخبرون بعضهم بعضا بان هـ —ذا  
هـ والذى استكبر على الله فى ازل الآزال واعترض بالنبيين  
والمرسلين فاعرفوه ثم المنوه ان انتم تعرفون ولذا جعله الله  
خادمه لحروفات نفسه رغما لانفسه بحيث يصر جدا الذى  
كان منسوبا اليهم وافتى عليهم وبذلك يفتخر ولا يشعرو  
وكذلك يأخذ الله الذين هم بجناحين الهوى فى هـ —ذا  
الهواء يطيرون قل اف لك ياخنزير بما اكتسبت يدك بحيث  
جردت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت على الله  
المهيمن المميز القدوس ..... تحسب بانك تعمار  
عماراتهم وتبنى اساسها لا فوالذى نفسى بيده ما عمرت  
بل خربت اساس البيت وانهدمت اركانها وانعدمت آثارها  
ويشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت المزم ولكن الناس  
هم لا يشهدون وانت الذى افتيت على صاحب البيت  
واصلها وما استحييت عن الله ربك ورب كل شئ وتحسب  
بانك تعمرها هـ —ذا هـ من نفسك الخبيثة على الله  
المميز المحبوب \* انتهى .

ونيز از قلم مبارك نزل للشيخ عبد الحسين الطهرانى قوله  
تعالى :

\* انقلب المراد ان يا حسين تزور الحسين وتقتل الحسين  
يا ايها الفافل المرتاب انا اردنا حضورك فى المراق



وجعلنا الاختيار بيدك في اى محل تريد لتحضر و نظهر  
 لك البرهان انك قبلت و اذا جاء الميقات هبت الريح  
 انك فررت يا ايها الذباب اتينا بيتا قرر فيه الاجتماع وما  
 وجدناك يا ايها المشرك بالله مرسل الريح لماريت عجز  
 نفسك اعتذرت يا ايها المغار ما اردنا لقاءك الا لئتم حجة  
 الله عليك وعلى من حولك لعل تسكن نار البغضاء في صدرك  
 وصدور الذين كفروا برب الارباب انك اعرضت عن لقاءى  
 بعد الذى يشتاقه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس سوف  
 تبكى وتنوح لا تجد لنفسك من مناص ان اصبرحتى ياتيك  
 الله بقهر من عنده سوف تأخذك نفحات المذاب وترجعك  
 الى النيران قد اتى الرحمن فى ظلل البیان والملك لله  
 المقتدر القهار ..... سوف ياتيك الموت وترى قهر ربك  
 يا ايها الممرض عن الذى به اتى الوعد ونادى المناد " انتهى .

### باب ششم

در باره شيخ محمد حسن نجفى

در لوح ورقا نازل قوله تعالى :

" شق قمر گفته اند شق شمس طاهر و آن در وقتى پديد آمد

که شيخ محمد حسن نجفى که قطب علمای ايران بود از صراط

لفزيد و بمقر خود راجع " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

" شیخ محمد حسن نجفی از قرار مذکور دو دوره احکام الهی را نوشت و معذک بشجره مقصود فائز نشد از حقیف سدره و حاصل علم و عمل کل محروم گشت و شیخ مرتضی اگرچه فی الجمله بافق اعلی ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر ولیکن موفق بعرفان نشد زحمتهای هفتاد ساله بر سر راه رفت . انتهى .

### باب هفتم

#### در باره معنی شیطان

در لوحی از قلم جمال قدم جلّ سلطانه نازل شده قوله تعالی  
 " قسم بآفتاب معانی که بایی از ابواب رضوان مفتوح شده که  
 از قبل و بعد نشده و نخواهد شد پس قدر این ایام را بدانید  
 و از دون الله منقطع شوید بشأنی که احدی قادر نشود بر آنکه  
 در قلوب تصرف نماید چه که در این ایام مطاهر قدسیه الهیه  
 بکمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مطاهر شیطانیه  
 در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس بصورت  
 انسان ظاهر پس بحق توجه نموده که از فضل و رحمتش از شر  
 آن نفوس نسناسیه خناسیه محفوظ مانید اگر عالم هستی  
 و بقارا ادراک نمائید در راه دوست از نیستی و فنای طاهره

مضطرب و متزلزل نشوید ..... " انتهى .

و در لوح دیگر میفرمایند :

" ..... ان ذبیح القلبی لما اراد ان یدخل مقر القرب حبروت  
ربه العلیّ الاعلیّ اذا ظهر الشیطان علی صورة الانسـمان  
واراد ان یمنعه عن الورد فی حرم قدس مخزون فلما عرفناه  
ارجمه بارجام الاحجار بسلطان من عندنا وقوة من لدنا  
وکذلك کان الامر ان انت من الذینهم یعلمون وانک فاقتد  
به ثمّ اعمل بمثل ما عمل بحیث لو تشهد بان احدا اراد ان  
یمنعک عن حبّ هذا الغلام فاعلم بانّه له والشیطان قد  
ظهر علی هیئته الانسان اذا فاستعذ بالله ثمّ اطرده -  
بشهاب ثاقب ایاک ان لا تلتفت الی شیء ثمّ اقصد الی  
هذا الشاطی المقدّس المحبوب " انتهى .

و در لوحی دیگر میفرمایند :

" ..... ان احفظوا یا قوم انفسکم عن مس الشیطان ومظاهرة  
وانّهم انتشروا فی الارض وقعدوا علی کل سبل ومرصد ....."  
انتهی . و در لوحی میفرمایند :

" ..... فسوف یدخل الشیطان فی هناک وینهاکم عن  
حبّ الغلام اذا تجنّبوا عنه وکونوا فی عصمة منیما قل یا  
ایها الشیطان بآی حجة امتت بجمال الرحمن و بآی برهان  
کفرت وان کنت امتت بالذی جاء عن مشرق الامر باسم علی

بما نزل علیه الايات وهذه آياته قد ملئت شرق الارض وغربها  
ولا ينكرها الا كل جبار شقيا ..... " انتهى .

و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی :

" شياطين بر چند قسم مشاهده میشوند قسمی از آن نفوس  
مشاهده میشوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیطانی در  
قمیص انسانی ظاهر میگردند و قسمی دیگر از مبد " جحیم  
سفلی برهیکل قاصدین وارد میشوند و قسمی هم بظلمت صرف  
برهیکل لوح مبعوث میشوند باری الیوم شیطان بکل صو  
ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنی از شئون و قسمی  
از اقسام ناس را از مبد " امر محتجب نمایند " انتهى .  
و نیز میفرمایند :

باسم محبوب العالمین

" ای کریم ..... باری آن جناب منتسبین خود را از وسوس  
شیطانیه حفظ نماید چه که شیطان بهر صورتی ظاهر شده  
وبالقای شبهه مشغول ..... " انتهى .

باب هشتم

الواح مبارکه در باره شیمه

قال الله تعالی فی لوح من الالواح قوله عزّ بیانه :

" لعمر الله حزب شیمه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه

حمراء مذکور و مسطور " انتهى .

و در لوح ورقای شهید میفرمایند قوله تعالی :

" اهل سنّة فتوى بر شهادت سید عالم ندادند و بجابلقای  
موهوم و جابلسای ظنون تمسك نجستند و یهود طلعت  
ظهور را ردّ نمودند و بر سفك دم اطهرش فتوى ندادند ....  
بگو ای مردم اگر بنور ایمان فائز نمیشوید از ظلمت حزب شیعه  
خود را خارج نمائید لعمرا لله اعمال غیر اعمال رسول و همچنین  
اقوال " انتهى .

و نیز در لوح دیگر که باعزاز ورقای شهید نازل شده میفرمایند  
قوله تعالی :

" نفوس ناعقه غافله این ظهور را هم مثل قبل فهمیده اند  
الی حین یوم الله را ادراك ننموده اند و ناس بیچاره را به  
اوهامات و ازکارهای قبل فریب میدهند لعمر مقصود نایک  
کلمه بصدق تکلم ننموده اند دیگر این نفوس که اراده نموده اند  
بر قدم آن نفوس مشی کنند اگر یوم الله را ادراك نموده بودند  
ذکر ولی و وصی و امثال آن را در تراب نسیان دفن مینمودند  
الی حین ادراك ننموده اند ابوابشان یعنی ابواب  
اربعه سبب و علت گمراهی گشتند اگر آن حرفهای کذب از  
آن مطالع کذب ظاهر نمیشد نقطه وجود روح ماسواه فداه  
شهید نمیگشت حزب شیعه با قرار وصایت خود را اعظم احزاب

واعلم کل میسرند بعد معلوم شد یهود از آن قوم اعلیٰ  
 و افضل بوده و هستند چنانچه حزب شیعه و علمای آن فتوی  
 برقتل سپید عالم دادند و ابنا<sup>۱</sup> خلیل و وراث کلیم در ارض<sup>۲</sup>  
 و مهم و بعضی دیار آخری بشرف ایمان و ایقان فائز شدند  
 حال تازه ناعقین بهمان دستگاه تمسک نموده اند و بهمان  
 از کار دوستان را فریب میدهند " انتهى .

ردیف ص - مشتمل بر سه باب

باب اول

صحیفه شطیه

" قد اکثر القول فی ذلك ولكن الناس لا یفقهون آنچه از  
 ظهورات معجزات که ذکر شد آنچه نسبت پایین حقیر است  
 کذب افتراه المکذوبون و آنچه نسبت بنقطه اصلیه و منبع فیض  
 اولیه و مرایای مستحکمه از او داده شده صدق یفوز به  
 المخلصون ولكن آنچه از سما<sup>۳</sup> مکرمت و سحاب مرحمت در بیان  
 نازل فرموده اند حجت کلیه و دلیل متقنه بجز تنزیل آیات  
 چیزی قرار نفرموده اند لم یزل ولا یزال این بود حجت خدا  
 بر اهل ارض اگر امری از معدن لطف و بهاء<sup>۴</sup> دون آن ظاهر شد  
 فضلا من الله بود والا اعظم حجت همانست که خود قرار  
 فرمودند و من اصدق من الله حدیثا و دیگر بعضی نباید انکار

بصرف نمایند در ظهور آنچه نسبت بانبیا داده شده زیرا که عقل عباد میزان نمیشود اگر همین بصیرت ملا حظہ شود آنچه در ارض مشهود است قبل از ملاحظہ آن جمیع ناس از احوالی و ادانی از ادراک آن عاجز بوده و هستند و خواهند بود مشاهده نما در شمس سما کہ باین مقدار کہ مشهود است چگونه کل من علی الارض از مشرق و مغرب و سایر جهات ہمراہ جهت و ضیا میدهد البتہ قبل از مشاهده آن از تصریف و توصیف عقل اقبال نمینمود در تصدیق چنین شئی در کل شئون صنوع ملاحظہ نما تا سر امر کشف شود و کل اشیا معجزہ انبیا بوده و هست فارجع البصر هل تری من فطور و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگرچہ نفس آید در نظر نیست ولکن مضامین آن آیات بدین قرار است مثلاً هو الذی خلقکم و رزقکم افلا تبصرون و هو الذی انبت من الارض نباتا حسنا افلا تومنون و انزل من السماء ماء افلا تشكرون و خلق السموات و الارض و ما بینهما و اسکن الجبال فضلا من عنده و قليلا منکم ما تفقهون پس معلوم میشود آنچه هم مشهود است متعلق بقدرت است من عند اللہ بوده هل من خالق غیر اللہ قل سبحان اللہ ما من خالق الا الذی امننت به المخلصون بلی اگر گفته شود کہ معجزات کہ منسوب بانبیا قبل شده اگر صدق بود حال هم باید ظاهر شود این

مطلب هم حرفی نیست که عقول منیره و افئده زکیه متمسک باو شوند بسیار میشود که امور از قبل واقمشده و حال نشده و یا بالعکس ولکل امر خزائن عند ربك ینزلهایا کیف یشاء علی قدر من عنده ذلك ربکم ورب آبائکم الاولین مثلاً هر سی سنه عما فی عدایا مک تم دون وتحصون ثم تحسبون در بعضی بلاد طاعون ظاهر میشود آیا مدت تأخیر آن میتوان انکار نمود که چنین چیزی محقق نبوده والا باید حال هم ظاهر شود امورات دیگر که از قبل ظاهر شد و حال نیست یا بالعکس و اگر گفته شود که چرا حال امری از امورات قدرت محضه و شئونات صرفه ظاهر نمیشود تا سبب علو ارواح عالیه و سمو انفاس مقدسه شود بلی هذا حق بمثل ما انتم فی البیان تنطقون ولله المثل الاعلی ان انتم تعلمون نظر نما بجریان این شد که مشهود است در حین طفیان و از دیال حرکت میکند و جاری است آنچه میکند در اقتدار خود ثابت است آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سد معظم خرق شد یا سد فلان محل باطل گشت یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساریست و در جمیع مراتب به تساوی حرکت مینماید مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوة او یک حکم دارد مگر آن عماراتیکه



استقلالی در استحکام خود دارند کذلک ضرب لکم الا مجال  
 لعلکم بما انتم فيه توقنون نظر را دقیق کن و بصر را دقیق نما  
 تا از نفعه طیب بهجت و سنا بر قلبت وارد شود و بر عرش سکون  
 متمکن شوی اینست اعظم امور و اکبرها ان تستطیعون ان  
 تجدون و دیگر آنکه ملاحظه نما که اگر شخص مقتدری بخواهد  
 شرط راست نماید و زمام او را بسلطان قوت و طیک قدرت اخذ  
 نماید در مراجعت آن چقدر خانه ها و منزلها خراب شود  
 و چه مقدار نفوس غرق شوند بلی اگر چه اراضی یا بسه که  
 مدتها در حرقت عطش مبتلا بودند فائز میشوند و بحیثیات  
 تازه بدیع مشرف میگردند و بقمیص جدید ممتاز و مفتخر میآیند  
 کذلک یبدع الله مایشاء بامرہ و ما من اله الا الله ذلك رب  
 العالمین و همچنین در اسرار قضائیه و قدریه ملاحظه نما که  
 آنچه ظاهر شده و میشود مثل این شرط امور در محل خود  
 جاریست و لکن اگر امری ظاهر شود برخلاف آن قدر خلاف در  
 عالم احداث میشود اگر باین رمز دقیق رقیق که اخفی ازهر  
 سرّیست ملتفت شوی مستغنی میشوی از آنچه سئوال شده  
 و میشود نقطه احدیه و ذات صمدیه در عهد و قرن که اراده  
 میفرمود آن شرط حقیقی و بحر واقعی را از همیکل جدید  
 و قُمص بدیع ظاهر و جاری فرماید آنهمه عمارات وجود و تصورات  
 نفوس اُفکیّه غرق گشته و هلاک شدند و در غایت عطش و نهایت

ظمًا مستغرق شدند و معدوم گشتند و اینقدر ملتفت نگردیدند  
 که شریعتی از آن بهیاشامند کذلک یحیی الله من یشاء  
 و یثبت من یشاء و ینفی من یشاء ان انتم تعرفون خاصه اگر  
 در طغیان شط و بیه که از شمال احدیت جاریست اریحاح  
 شوقیه وزیدن گیرد و چقدر از نفوس عالیه و اولوالافئده  
 و تصورات محکمه و بناهای متقنه رفیعیه منهدم و معدوم خواهد  
 شد فوالذی امسک السموات بقدرته و اجری البحار بامره که  
 اگر خوف از اغلال مکنونه در اصدار نمیبود هرآینه جمیع  
 امثال لاهوتیه و دقایق احکام جبروتیه را در همین جریبان  
 شط ظاهره تمام مینمودم ولیکن چه گویم که هیچ اقبال بامری  
 ندارم از شدت حزن وارده وهم نازله این ایام را در میان  
 یأجوج صمت و مأجوج نطق مبتلا شده ام از خدا میطلبم  
 که اسکندری را نازل فرماید تا سدی حایل نماید اشارات  
 غیبیه در این عبارات مکنون شده و حروفات قدسیه در این  
 کلمات مخزون گشته هنیئا لمن اخذ لثالیها و عرف قدرها  
 و وصل الی لقاءها و بعد مشهود بوده و معلوم آمده که اصل  
 اختلافات از اقصی عوالم معنی الی ادنی مراتب الفاظ  
 بعلمت اختلاف صور مرایا است هرکس از آنچه در او است  
 حکایت میکند و روایت مینماید مثلا در همین مثال شط  
 ملاحظه نما که بیک قسم جاریست و نسبت او بهمه قصور

و همارا مساوی ولیکن هر اودیة که بیشتر گنجایش دارد بیشتر  
 اخذ مینماید و هر سدی که استحکام آن کمتر است کمتر مقاومت  
 مینماید پس این اختلافات از محل برخاست و همچنین  
 ملاحظه نما در اشراق شمس از لیه که بیک اشراق مستشرق  
 میشود در سموات افنده ممکنات و بعد در انطباق در صور و  
 مرایا مختلف میشود باختلاف نفس مرایا که بعضی در علو  
 فطرت و سمو هست واقفند و برخی در دنو جمودت و هبوط  
 جمودت متکی لکل مراتب عن الله وکل الیه راجعون ارباب  
 بصیرت را بصری چون حدید باید و قلبی باندازه وجود که تا  
 فرصت در دست هست آنرا از مشاهده جمال منع ننماید و  
 این را از ما حیوان ممنوع نسازد تا از جمیع طعموم محظوظ  
 شود و نصیب بردارد و دیگر چه لزوم دارد که باقوال ناس  
 متمسک بشود یا بافعال عباد متهتک آید کل یشربون من ماء  
 واجد ویسقون من بحر واحد و لکل درجات عند ربک وکل علی  
 ما هم علیه لسائرون امروز هر نفسی که مؤمن بدلت اعلمی  
 و موقن بمقام او در عرش بمدازاو باشد کفایت میکند از هر  
 علمی و از هر عطی و رضای او و ایمان باو محقق نمیشود مگر  
 باطاعت امر او در کل شئون اینست نتیجه اعظم وافخم واقوم  
 لا لدون الله من غایة ولا لفیره من نهایة وکل آنچه ذکر شد  
 از اوصاف شرط این مثل بود که از قلم جاری شد از اوصاف

شط فکر وتد بر نموده تا جمیع اسرار علیه از حجاب قرب و بعد  
 و عالی و دانی منزّه شده کشف جمال نماید و ادراک نما در این  
 بحر البحور را که کل بحور چون قطره خواهند بود در نزد  
 عظمت او که چگونه در منبع ذات مبارکه و معدن صفات مبروکه  
 خود متموج است و قل سبحان الله ما اعجب امرک و ما اعظم  
 قدرتك و ما اکبر سلطنتک و ما اقهر کبریاثبتک و ما نعلم منک  
 شیئا الا بما انت علمتنا من عندک عن لسان مطهر نفسک و  
 منبع ذاتک و معدن امرک و مکمن حکمک و انک انت العالم  
 بكل ما خلق و یخلق و انک انت الحق علام الغیوب یا جو ادر  
 یک حرف بر تو القا مینمایم محضر رحمت و شفقت که از جواهر  
 کتب و سواج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء  
 صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا بحیات  
 ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن اینست فاطمکوا  
 قلوبا جیدا حسنا منیرا لتملکوا ملکا باقیا دائما ابد ا قدیما  
 اینست کنزی که متعلق بشماست و اگر زنده و قایم شود هرگز  
 نمیبرد و فانی نمیشود و هذا نور لا یطفی و کنز لا یفنی و قمص  
 لا یبلی و ظهور لا یخفی به یضل کثیرا و یهتدی اخرون حمد  
 کن خدا را که محل القای این کلمه جامع و رنه لاهوتیه  
 و این غنه جبروتیه شدی و محکمتر از این کلمه چیزی نیافتیم  
 و الا القامینموم نصیحتی اعظمتر از این کلمه مذکوره نسه

فاحفظوها ان تريدون ان تجدون الى ذى العرش سبيلا  
 نظر بحب اين عبد بآنجناب اين جواب نوشتته شد. والّا ابدا  
 ميل تقرير مطلبى وتحرير حرفى ندارم وكفى باللّه شهيدا وعليكم  
 وكيفا واذا قم برجل الحديد على الصراط الذى مدناها  
 على ارض الرّوى البيضاء وبمين اللهب فانظر الى اركانها  
 وقوامها وبسمع الياقوت اسمع ما طهر منها فيما سئلت عنها  
 وبكف الذهب واصابع القدرة خذ ما فيها وعليها و بلسان  
 صف وغن ورن وكف ورف بانه لا اله الا هو وان عليا قبل  
 محمد ذات الله و كينونيته الباقية ومحمد قبل على معدن امرا  
 وذاتيته الدائمة وطلعة الحى مكن حكم الله وانيتة القائمة  
 وحروف الحى اول مؤمن بالله وآياته وانا كل به متمسكون  
 وان هذه الكلمة يفصل بين الحق والباطل الى يوم التذى  
 يقوم الساعة اذا كل يحضرون بين يدى الله وكل بامرره  
 قائمون والبهاء على من آمن به يوم لقائه وكان بين يديه  
 من القائمين .

## باب دوم

صيانت و حفظ الواح وآيات الهية

از قلم مبارك جمال قدم جلّ جلاله در لوح ورقا نازل قوله  
 تعالى :

" يك فقره فى الحقيقه سبب وعلت اسف كبير شده وآن اينكه در مرحل كه يگنفر از اصحاب گرفته شد اول كتب والواح بدست آمد و بعد صاحب بيت سبحان الله آيا الواح و كتب محلش امام بيوت احباست و يا بر محلهايكه مقابل وجوه و عيون واقع است در مقدمه ارض طما كتب والواح هنيار بدست ظالمين افتاد صد هزار افسوس چه كه آنها حفظ نمينمايند و شايد كه كل رامحو ميكنند حزب الله بايد در حفظ آيات الهى كمال جهد را مبذول دارند تا از عيون خائنه و ايامى سارقه محفوظ ماند " انتهى .

### باب سوم

لوح سلطان ايران كه موسوم بلوح  
صحيحه است

جمال قدم دريكي از الواح بايستن معنى اشاره فرموده اند بقوله تعالى :

" ان يا قلم ان اذكر ان ارسلنا لوحنا الذى سمى بالصحيحه الى رئيس البريه و ارسله الى الذين اشتهروا بالعلم فلما قروا تحيروا وتكلموا باه وائهم ان ربك هو المعلم المحيط .  
..... " انتهى .

ردیف ض - شامل يك باب

باب اول

در باره ضرر ماكرين

جمال مبارك جلّ جلاله در لوحی میفرماید قوله تعالى :

" ..... اول وهنی که وارد شد در غیبت جمال قدم بوده  
و آن این بود که در حرم نقطه اولی آن ظالم بیوفا تصرف نمود  
و بعد چون مطبوع نفس خبیثه اش واقع نشد به خبیث دیگر  
بخشید نمود بالله از این عمل شنیع و بعد که جمال قدم  
تشریف آوردند فرمودند هیچ غافل چنان ارتکابی ننموده  
در اینصورت چه میتوان ب مردم گفت چنانچه والده خود حضرت  
اعلی روح ماسواه فداه بیکی از نساء مؤمنه ذکر نمودند که اینها  
اگر او را حجّت میدانستند چرا هتك حرمت نمودند این مطلب  
و اعمال شنیعه دیگر او را بتفصیل این عبد در بعضی مقامات  
ذکر نموده جمیع باید در نظر آن جناب باشد و بغافلین القا  
فرمایند تا مطلع شوند ..... " انتهى

و نیز در لوحی از قلم مبارك نازل شده قوله تعالى :

" ..... یا حبیب فوادی اکثری از ناس در دبستان جهل و  
نادانی تربیت شده اند و در مغازه کذب و نفاق سائر  
کجاست بینا و کجاست شنوا این الا بصار الحدیده والآذان

الواعیه نفسیکه حرف ثالث مؤمن بمن ینظهره الله را بنص<sup>نقطه</sup> بیان روح من فی الامکان فداه بظلم وطفیان شهید نمود و همچنین شخصی که با او از ارس تا بمراق آمد و همچنین نفوس دیگر هر یک ببهانه فتوی برقتلش داد مع ذلك نوشته که نفوس مقدسه رامیکشند و زورکی میخواهند ریاست نمایند حال ملاحظه نمائید که حرف ثالث من ینظهره الله را از نفوس مقدسه نشمرده و آقا جان مشهور به کج کلاه که خدای واحد شاهد است که از اعمال شنیمه او اهل این دیار بفریاد آمد ه بودند از ایران و اسلامبول و شام و این بلد استفسار نمایند تا حقیقت این نفس که خدمت شخص موهوم از نفوس مقدسه شده معلوم گردد و آن شخص بزرگی که مرقوم داشته بودید که نفس موهوم مکتوبی با و نوشته ارسال داشت خوبست تفصیل آقا جان را از اوسئوال نمایند چه که خواهر آقا جان در بیت نواب فریدون میرزا بوده و از جمله نفوس مقدسه نفس موهوم رضاقلی بوده که خود آنجناب میدانند که برادرش در حضور آن حضرت ذکر مینمود که عدم ایمان من نظیر بایمانیست که رضاقلی اخوی من ادعا مینماید و من او را بهتر میشناسم و اعمال او را بهتر میدانم مع ذلك می بینم که او خود رایکی از اولیای این امر میدانند دیگر تفصیل او بر خود آن حضرت معلومست و مطلع شده اند که بچه حجت از ساحت



اقدس طرد شد و اگر از اتباع یحیی بود در عکا چه میگرد  
 فوالله الذی لا اله الا هو ورد منه ومن اخته ما ناع به  
 سگان الملکوت اینها از نفوسی هستند که هر نفسی آنها را  
 دیده شهد بکذبهم و نفاقهم و هم الذین نبذوا امرالله  
 واحکامه واخذوا ما امرهم به اوائهم یشهد بذلك ما  
 انزله الرحمن فی الكتاب لممرك قد زرفت العیون من  
 اعمالهم و ذابت الاکباد بما ورد من ظلمهم علی امرالله وسفرا<sup>ته</sup>  
 یشهد بذلك کل من تزیین برداء الانصاف چقدر محبوب  
 است که شخصی از جناب مشیرالدوله سبب رفتن سید محمد  
 را باستامبول سؤال کند تا معلوم شود نزد هر ذی بصری که  
 این نفوس کذب موهومه چه مقدار سبب تزییع امرالله شده اند  
 و از جمیع این امور گذشته خود آنجناب مطلعند که احدی  
 با آن نفوس معاشر نبود چند شهر بود که جمال قدم با  
 احدی معاشرت نمینمودند باب مسدود ولقا معنوع و در آن  
 ایام واقع شد آنچه واقع شد ان الخادم یسئل ربّه بان  
 یمرف العباد ما عنده و یمهد یمهم صراط المستقیم ..... انتهی

ردیف ط - مشتمل بر دو باب

باب اول

طلعت قدّوس و مطالب دیگر

جمال قدم جلّ جلاله در لیل و رقای شهید مورخ ۲۹ شهر  
 رجب سنه ۱۳۰۴ هـ.جری قمری میفرمایند قوله تعالی :  
 " ایام مطاهر الهی در مقامی بیوم الله مذکور ولیکن این ایام  
 در جمیع کتب مخصوص است بظهور غیب مکنون و سرّ مخزون  
 الذی ینطق باعلی النداء امام وجوه العالم در کتب قبل  
 و فرقان عظمت این ایام مذکور و مسأله و راست حضرت مبشّر  
 یعنی نقده اولی روح ماسواه فداه در ایام توجه بماکـ  
 بر حسب ظاهر مستورا عن الكل بشرف لقا فائز و حضرت قدّوس  
 علیه من کل بهاء ابهائه مکرر فائز در سفر ارض خاّه مخصوص  
 ایشان را طلبیدند و اشهر معدودات در حضور بلقاء فائز  
 ایشان و حضرت باب اعظم علیه من کل بهاء ابهائه را حضرت  
 نقطه روح ماسواه فداه باسم اول و آخر نامیده اند و  
 همچنین باول وارد و آخر نازل تعبیر فرموده اند و بشارت  
 این ظهور را بهر یک داده اند و بجانب سیّاح علیه بهاء الله  
 و عنایت مخصوص فرموده اند " برو شاید بیایی " مطادر کلیه  
 (۱) مقصود از باب اعظم جناب ملا حسین بشرویه‌ی است .

قبل از ظهور آگاه بوده اند ایشانند مطالع علم الهی  
 انتهی .

### باب دوم

در باره اینکه طوعا و کرها کل تصدیق قدرت حق  
 نمایند

قوله تعالی فی لوح مبارک منیع:

"..... قسم به یکتا خداوند بیمانند که زره درسموات و  
 ارض حرکت نمیکند مگر باذن و اراده حق و عالم است  
 بآنچه در قلوب عباد مستور و مکنون است و قادر است بر  
 اینکه ارض و من علیها را بکلمه مسخر فرماید و لکن اگر این-  
 امورات ظاهر شود کل طوعا و کرها تصدیق نمایند و مدعیان  
 شوند و لکن چنین تصدیق را اعتباری نه لذا گاهی ظهور  
 قدرتی الهیه ظاهر و گاهی مستور و باطن در حین ظهور  
 اهل حضور را بسما<sup>ه</sup> شهود کشاند و حین بطون اهل یقین  
 و ظنون را تفصیل فرماید چنانچه مشاهده شد که در هبوب  
 اریاح افتتانیه چگونه ناس از صراط امریه الهیه لغزیدند  
 مع آنکه در کل الواح من قبل الله ذکر ایام شدا شده و این  
 بسی واضح و مبرهن بوده که البته فتنه کبری ظاهر خواهد  
 شد و این اخبار داده نشد مگر آنکه ناس مطلع شوند و مستعد  
 که شاید در ظهور فتنه مضطرب نشوند و باطمینان تمام

بسماء رحمن صمود نمایند و در رضوان ایقان سائر شوند....  
انتهی .

ردیف ظ - مشتمل بر سه باب

باب اول

در باره ظل السلطان

در لوح میر محمد حسین بیک بشرویه ای فرمودند :

"عجب در آنست که پادشاه ایران الی حین آگاه نشده بر  
عنایت و صبر و حلم ربّانی از حق بطلبید و میطلبیم سلطان  
را آگاه نماید دشمن حقیقی او پسرش ظل السلطان است  
کل میدانند سیاح را بسجن اعظم فرستاد مخصوص از برای  
ظهور فساد اکبر و چون منع شد بر عناه قیام نمود و پادشاه هم  
اودامات و مفتریات او را قبول کرد و مدن و دیار الهی را بد عیب  
اعظم دنیا واگذار در جمیع دنیا در شقاوت و نفاق مثل  
و شبیه نداشته و ندارد چندی قبل باین کلمه علیاً نطق  
نمودیم انه شرب من دم الا ولیاء مالا تعادله الد جللة  
ولا الفرات ولا الجیحون ولا السیحون .....

( تاریخ این لوح مبارک ۹ ج ۱ سنه ۱۳۰۹ هـ ق است )

باب دوم

در باره ظلم اعداء به جمال قیوم

در یکی از الواح از قلم مبارک نازل شده قال الله تعالی :  
 \* ان المشركين جعلوا اهلی واحبتی اسارى من المصرا ق  
 وادخلوهم فی ديار اخرى وما سكنت نار البغضاء فی صدورهم  
 ثم توجهوا بوجوه سوداء الى وجوه نورا و اخرجونا من ارض  
 السرا وادخلونا فی العکا وانها اخرج مدن الدیار كلها فلما  
 دخلنا السجنا اخذ بابه عباد ما وجدوا رائحة الايمان  
 من مصر الا یقان و ما مرت علی قلوبهم نسائم السبحان قد قضت  
 ثلاثة اشهر متوالیات وما دخلنا الحمام كذلك ورد علی الغلام  
 من الذین كفروا بنعمة الله بعد انزالها \* انتهى .

### باب سوم

اینکه درباره ظهور الله برای ظهور کمالات انسانی است  
 در لوحی از قلم مبارک نازل شده قوله تعالی :  
 "..... این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده  
 چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه  
 در انفس انسانیه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه  
 و ما یرصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و  
 ملکوت مشی نمایند لعمری لو اخرج الحجاب فی هذا المقام  
 لتطیرن الارواح الی ساحة ربک فالق الا صباح ولكن چون  
 بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستورد اشتیم تا جذب

مختار زمام اختیار را اخذ ننماید و کل بآداب ظاهره مابین برپه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند بمضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را الا جل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بماینتفع به الناس جاری شده احادیث انکار ننموده و نمینمایند مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشند اگر احبای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضرر بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس ابتدا محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن <sup>نهما</sup> ورا قهر الله و غضبه و عذاب الله و سَخَطُه ..... " انتهى .

ردیف ع - مشتمل بر یازده باب

### باب اول

در باره عنایت نسبت بعبد الرسول سقای بیت مبارک در بغداد و در لوح احباب که باعزاز عند لیب نازل و ذکر اسکندر در آن وارد (بشرعبدنا الذی سمی باسکندر) الخ میفرمایند قوله تعالی : " یا قلمی الاعلی ان ازکر عبدی الرسول الذی استشهد فی الزوراء انه هو الذی فوض الیه سقایة بیتی الحرام بمسد

العبد الحاضر لدى عرش الله المهيمن القيوم انه خرج  
في الاشراف ليسقى بيت الله في يوم الميثاق اذا قتلته  
المشركون بظلم ناحته به الاشياء والذين طافوا العرش  
بخضوع وخشوع ..... " .

وراجع بجناب ديآن درخاتمه همين لوح نازل :

" انا نذكر في هذا الحين حرف الثالث المؤمن بنفسى  
الذى اُفتى عليه مطالع الظلم من دون بينه ولا كتاب انسه  
توجه الى الزوراء الى ان حضرو قام لدى الباب ودخل بمد  
الاذن تلقاء الوجه وسمع وقال لك الحمد يا الله الفيب  
والشهود ولك الثناء يارب الارباب ..... " انتهى .

### باب دوم

#### در باره عبوديت

جمال قدم جلّ جلاله در لوح الاحباب ميفرمايند :

" زينوا انفسكم بطرازا المبودية لله الحق لتحيط الجهات  
انوار التي اشرفت من افق هذه السماء التي ارتفعت  
بهذا الاسم العظيم بالمبودية يظهر قدر البريه بها تتوجه  
الوجوه الى مطالع آيات ربكم العزيز الكريم " انتهى .

### باب سوم

#### عدل

در لوق رضوان العدل از قلم جمال مبارك جلّ جلاله نازل  
 قوله تعالى :

" فاعلموا بان اصل العدل ومبدئه هو ما يأمر به مطهر  
 نفس الله في يوم ظهوره لوانتم من العارفين قل انّ  
 لميزان العدل بين السموات والارضين وانّه لو يأتي بامر  
 يفرع من في السموات والارض انّه لعدل مبين وان فرع الخلق  
 لم يكن الا كفرع الرضيع من الفطام لوانتم من الناظرين لو  
 اطلع الناس باصل الامر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا  
 من الشاكرين قل ان ارياح الخريف لوتعري الاشجار  
 من طراز الربيع هذا لم يكن الا لظهور طراز اخر كذلك قدر  
 الامر من لدن مقتدر قدير ..... " انتهى .

### باب چهارم

#### عدم انقطاع فيض

در یکی از الواح میفرمایند قوله تعالى :

" هرگز فیض از مکن جو دم منقطع نشده و فضل از مخزن  
 گرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط  
 ومحیط و در قبضه اقتدارم کل اشیا مقبوض و اسیر .



## باب پنجم

### عرش

در لوجی از قلم مبارک نازل شده قوله تعالی :

بِسْمِ اللّٰهِ الْاَقْدَسِ الْاَعْلَمِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ انْ يَّايُّهَا النَّاطِرُ  
الى شَطْرِ اللّٰهِ وَالْمَتَّفِئِمْسِ فِي بَحْرِ قَرْبِهِ وَرِضَاهِ فَاَعْلَمُ بَانَ الظُّهُورِ  
لَمْ يَكُنْ مِنْ عُنَاصِرِ الْاَرْبَعَةِ بَلْ هُوَ سَرُّ الْاَحْدِيَةِ وَكَيِّنُونَ سَةِ  
الْقَدَمِيَةِ وَالْجَوْهَرِ الصَّمْدِيَةِ وَالْهَوِيَةِ الْغَيْبِيَةِ وَاِنَّهُ لَنْ يَعْرِفَ  
بِدُونِهِ لِيَحْقُقَ لَاحِدًا بَاِنَّهُ ظَهَرَ مِنْ عُنَاصِرِ الْاَرْبَعَةِ اَوْ مِنْ اُسْطَقَاتِ  
الْمَذْكُورَةِ بِلِسَانِ اَهْلِ الْحِكْمَةِ وَلَا مِنَ الطَّبَايِعِ الْاَرْبَعَةِ لَانْ كُلَّ  
ذَلِكَ خَلَقَ بِاَمْرِهِ وَمَشِيَّتِهِ وَاِنَّهُ لَمْ يَزَلْ كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مَنْ  
شَيْءٌ كَمَا اِذَا يَكُونُ بِالْحَقِّ وَاسْتَوَى عَلَى الْمَرْشِ وَيُنْزِلُ عَلَيْكَ  
الْآيَاتِ بِمَا وَجَدَ فِي قَلْبِكَ نَارَ مَحَبَّتِهِ هَلْ يَكُنْ فِي الْمَلِكِ مَنْ  
ذِي بَيَانٍ لِيَنْطِقَ مَعَهُ اَوْ مَنْ مَنَزَلٍ لِيَقُومَ مَعَهُ فِي اَمْرِهِ اَوْ مَنْ  
ذِي وُجُودٍ لِيَدْعِيَ الْوُجُودَ لِنَفْسِهِ لَا فَوْرَبَّكَ الرَّحْمَنُ كُلَّ عَدَمًا  
فَقَدْ اِنَّهُ لَوْ يَعْرِفُ بَغْيِيرِهِ لَنْ يَثْبِتَ تَنْزِيهِه ذَاتَهُ عَنِ الْمَثَلِيهِ  
وَلَا تَقْدِيسَ كَيِّنُونْتَهُ عَنِ الشَّبَهِيَةِ وَلَا تَفْرِيْدَهُ عَنِ مَطَاهِرِ  
الْخَلْقِيهِ هَذَا بَحْرٌ لَيْسَ لَاحِدًا اِنْ يَلْجُ فِيهِ لَآنَ كَلَّمَا اَنْتَ  
تَشْهَدُهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ قَدْ خَلَقَ بِقَوْلِهِ فَوْنَفْسِي الْحَقِّ  
لَوْ يَعْرِفُ نَفْسَهُ عِبَادَهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ لِيَنْقَطِعَنَّ بِهِ عَنْ كَلِّ شَيْءٍ

ويسكنن في جواره بحيث تجد الطوك يفتخرون بمملوكية  
انفسهم لما لكهم والسلاطين يدعن تيجانهم عن ورائهم  
ويسرعن الى شطره وسبل رضائه فلما ستر منهم لذا التفتوا  
بدونه ويظيرون بجناحين النفس في هواه طنونهم واوهامهم  
فاشهد بذاتك ثم ينفسك ثم بلسانك بانّه لا اله الا هو ولن  
يعرفه احد دونه ولن يقدر ان يقربه احد انه ما كان مظهرا  
في نفسه بل مظهرا في كينونته وهذا ما اذكرناه لك في  
سرّ الالهيه وكيئونة الربوبيه وذاتية الصمدانيه واما في الاجساد  
انها اعراش لهذا الظهور الذي ما اطلع به احد الا نفسه  
وهذه الاجساد ولو ظهرت في عالم الابداع على هياكل التي  
انتم ترونها لو تنظر اليها ببصر الحقيقة والفاطره لتشهد  
بانهم ولو خلقوا من العناصر كانوا مقدسا منها بحيث لم  
يكن بينهما من مشابهة فانظر في الالماس هل يقابل الاحياء  
كذلك نزل في البيان من لدن ربكم العزيز المقدر القدير  
ولولا هياكلكم ما خلقت هياكل العباد وانك لو تدق البصر  
لترى بان كل من في السموات والارض قد خلق من مطاهر  
هياكلهم يستمد كل العوالم من عوالم ربك من ظهور مطاهر  
الله المهيمن القيوم وفي كل عالم يظهر باستعداد ذلك  
العالم مثلا في عالم الارواح يتجلى عليهم ويظهر لهم  
بآثار الروح وكذلك في الاجساد وعوالم الاسماء والصفات

وعوالم التي ما اطلع بها احد الا الله لكل نصيب من هذا  
الظهور ليظهر عليهم على صورته ليهديهم الى الله ربهم  
ويقربهم الى مقر امره ويبلفهم ما قدر له مع الذي انه كما  
لا يعرف حقيقته وكذلك لا يعرف كما ينسب اليه الاعلى قدر  
مقدور تفكر في ذاتك لولا ليهطل حكم الحواس والاركان  
بحيث لن يرى العيون ولن يسمع السمع ولن ينطق اللسان  
ولن يأخذ اليد ولن يحرك الرجل ومع انه سلطان وحاكم  
على الكل بحيث جعل الله قيام ما سواه به مع ذلك انسه  
بالمين يراى وبالسمع يسمع وباللسان يتكلم و انك لوتتفكر في  
ذلك لتجد هذا من عظمته بحيث لا ينقص شأنه عن هذه  
التوجهات والتنزلات ثم انظر في الصانع انه يصنع خاتما  
مع انه صانعه يزين اصبعه به وانه تعالى لو يظهر بلباس  
الخلق هذا من فضله لثلا يفرمه عباده ويتقربون اليه ويقعدون  
تلقاه وجهه ويسمعون نعمات بديعه ويتلذذون بما يخرج  
من فمه و ما نزل عليهم من سما مشيته وفي ذلك لحكمة  
لوتفكر فيها بدوام الله لتجد في كل حين مالا وجدته من قبل  
وانه تعالى لو يظهر على شأنه وصورته وما هو عليه لن يقدر  
احد ان يتقرب به او يوانس معه مثلا فانظر في السريـ  
او المرش او الكرسي وامثالها يصنعها احد من بريته  
بتأيدات التي نزل عليهم من سما فضله وسحاب جوده وانه

يستوى عليها قبل استوائه عليها لا يعرفها احد يحدونها  
مصنوع ايد يهم ولكن بعد استوائه عليها ينقطع كل النسب  
عنها يكون عرش الرحمن ويطوف عليه حقايق كل شئ عما  
خلق في السموات والارض اذا يكون عرفانها منوط بانظر الناظر  
وابصر المتبصرين من يكون على بصيرة المنيرة النورانية  
ليشهد بانها خلق قبل خلق السموات والارض ولم يزل كان  
عرش الرحمن ولا يزال يكون بمثل ما قد كان وليس بينها  
وبين ما سويها من نسبة ولا من ربط ولا من جهة ولا من اشارة  
ويشهد ن كل الاشياء بلسان سرهم بانها اعراش الرحمن  
لالها شبه في الابداع ولا نظير في الاختراع ومن عناصرها  
ظهرت العناصر بحيث ترى بان من نارها ظهرت النار  
في الاكوان ونطقت في غصن المباركة الاحدية في سيناء الرفيع  
لموسى الكليم ومن مائها تجد كل نفس باقيا وحيا وكذلك فيما  
دونها وكن على يقين مبين وهذا ذكر مقام الذى هو يستوى  
عليه فكيف مقام هيكله و ما يكون قائما عليه كذلك القيناك  
قول الحق لتكون متفكرا فيه وتصل الى ما اردت من الله  
ربك ورب العالمين " انتهى .

باب ششم  
عظمت امر الله

در لوح جواد فرموده :

\* اوصیکم یا احبائی بالاستقامة الكبرى ان اذکروا اذ قال الرسول انها شیبتنی كذلك یذکرکم الناصح الامین کم من ذئب یتطهر بلباس الانسان ان اعرفوه ولا تتبعوا کل مکارثیم ان الذی استقام علی الامر الله من اهل البها فی لوح عظیم ان هذا امر عظیم عظیم والنفس امارة امارة نسئل الله بان یحفظ الکل من لهیبها انه علی کل شیء قدير \* انتهى .  
 ونیز در لوح فتح اعظم از سماء مشیت جمال قدم جل جلاله نازل قوله تعالی :

\* اینست آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فناء عالم و اهل آن رسیده آمد آن کسیکه باقی بود تاحیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت شده آنچه در بیان نازل شده اینست آنجمال موعود که فرمود بعد از من میآید و پیش از من است او بود آن ندا که ما بین آسمان و زمین بلند شد که مقامهای الهی را درست نماشید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که اهن زکریا قبل از روح فرمود من آواز آنکس که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امهات متولد میشود اجسن بود از اینکه انسان متولد شود و در ملکوت الهی با اعراض معروف گردد طوبی للمقائم فویل للمرضع<sup>ت</sup> انتهى .

و نیز جمال قدم جلّ سلطانه میفرمایند :

" قل لو یجتمع کل من علی الارض من الملماة والمرفاة ثم الملوک والسلاطین انی لا حضرتلقا وجودهم وانطق بآیات الله الملك المیز الحکیم انا الذی لا اخاف من احد ولو یجتمع علی کل من فی السموات والارضین قد خضعت الایات لوجهی وخشعت الاصوات لنفماتی الا بدع البدیع هذا کفی قد جمعه الله بیضا للمالین وهی عصای لولقیها لتبتلع کل الخلائق اجمعین " انتهى

و نیز در لوح ورقای شهید نازل شده قوله تعالی :

" خاتم انبیا روح ما سواه فداه در حصن متین فرقان ببشارت یوم یقوم الناس لرب العالمین مأمور قدر وقت را بدانیید لعمر الله از اکسیر احمر مرغوبتر و محبوبتر است چه که اکسیر از قرار مذکور لونی را بلوتی و یا جسدی را بجسد دیگر تبدیل نماید و لکن این وقت و این حین که در فرقان بساعت تعبیر شده و بقیامت مذکور عالم را جان بخشد " انتهى .

### باب هفتم

عظمت مقام دوستان حق

در لوح عبد الرحیم بشرویه ای فرموده :

" مقام دوستان حق بسیار عظیم است هر نفسی که بخد مت

آن نفوس فائز شود اگر چنانچه بطاهر بنورایمان فائز نشده  
ولکن لدى الرَّحْمَنِ اجْر عمل اوضایع نخواهد شد قدا حاط  
فضل ربك من فو السموات والارضین \* انتهى .

### باب هشتم

#### علامت بلوغ عالم

در لوع سلمان که عنوانش "ای سلمان در هر امری اقتدا بحق کن"  
میباشد میفرمایند :

"از جمله علامت بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمل امر سلطنت  
ننماید سلطنت بماند واحدی اقبال نکند که وحده تحمل  
آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه  
نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او در این تفل اعظم  
نماید و نیکو است حال آنکه بحب الله و امره و لوجه الله  
واظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول ایمن  
مشقت و زحمت نماید این است که در الواج نازل که دعای  
چنین سلطان و محبت او لازم است ..... الخ .

### باب نهم

#### علامت مؤمن

جمال مبارك جل سلطانہ در لوع السحاب میفرمایند :

" ليس ذلتى سجنى لعمري انه عزلى بل الذلة عمل احببني  
 الذين ينسبون انفسهم الينا ويتبعون الشيطان في اعمالهم  
 الا انهم من الخاسرين لما قضى الامر واشرق نير الافاق من  
 شطر العراق امرناهم بما ينقطعهم عن العالمين منهم من  
 اخذ الهوى واعرض عما امرهم من اتباع الحق بالهدى  
 وكان من المهتدين قل الذين ارتكبوا الفحشاء وتمسكوا  
 بالدين انهم ليسوا من اهل البهاء هم عباد لو يردون واديا  
 من الذهب يمرّون عنه كمر السحاب ولا يلتفتون اليه ابدا  
 الا انهم متى ليجدن منهم اهل ملاء الاعلى عرف التقديس  
 ويشهد بذلك ربك و من عنده علم الكتاب ولو يردن عليهم  
 ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتد اليهن ابصارهم بالهوى  
 اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لادن  
 ربك العزيز الوهاب ..... " انتهى

و نیز در لوح دیگر میفرماید : قوله تعالى :

" هرنفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حقی  
 نبوده و نیست " انتهى .

و نیز جمال مبارک جل سلطانہ در یکی از الواح میفرماید قوله

تعالی :

" هرنفسی الیوم بکتاب الہی عمل نمود و قلبش از شبہات  
 و ضغینہ و بغضاء و مالا یلہق للانسان طاهر و مقدم شد



او از اهل ملاء اعلى محسوب و اگر بمقام بلند شهادت فائز شود  
این منتهی عنایت است درباره او ولکن جمیع این امور مملوق  
باراده حق جل جلاله است و مدتهاست که از قلم مقصود  
حفظ عباد ظاهر و مسطور لذا شهادت دست نمیدهد الا  
بندرت آنها لا جل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون  
وجود این مقام مثل وجود عنقا است در اقطار عالم بقول مذکور  
و بفعل مقود " انتهی .

## باب دهم

درباره علماء ظاهر و معنی علم

جمال مبارك جل جلاله میفرمایند قوله تعالى :

" از صدر اسلام چند نفسی بالباسهای مندرس و گردنهای  
خاضع و زفرا و اسفات ظاهره بجان مردم بیچاره افتادند  
و در هر بلد که میرفتند طلب مقام خلوت مینمودند لاظهار سر  
و ظهور مستسر و بعد زکرناحیه و جاہلقا و جاہلسا و دوسه  
روایات کاذبه معموله مینمودند و میسپردند و ناس بیچاره  
غافل از این تزویرات تا بالاخره امر بمقامی رسید که سبب سفک  
دم اطهر شد و آن معمولات بهیئت سیف و سنان ظاهر و بر  
حضرت مقصود وارد شد آنچه که لسان قادر بر ذکر و قلم قادر بر  
تحریر آن نه " انتهی .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

« بنام مبین دانا ..... این قدر بر آنجناب معلوم بوده که آنچه ما بین ناس ذکر شده و میشود اکثر آن از او هاست خلق بوده و حق از آن منزّه و مبرا و عند الله ملکوتیست از بیآن که مقدّس است از عرفان اهل امکان چنانچه رشعی از طمّاطم این بحر در راضی طَفَّ بر آن جناب و شیخ و سلطان الذی صعد الی الله القا شد آنچه الیوم لازم است اینست که باید قلب را از جمیع عبارات و اشارات که عند الناس مذکور است مقدّس نمود و در شجره ظهور و مایظهر من عنده ناظر بود آنه لیکنی المالین چه مقدار از علماء و حکماء که بعد از طلب و انتظار بمقصود فائز نشدند و چه مقدار از نفوس غافله بمجرد اصفای آیات مالک اسماء بافق اعلی توجه نمودند مثل عالمیکه بمعلوم فائز نشده مثل نفسی است که احجار محکیه لا تحصی جمع نماید و لکن از عرفان ذهب قاصر باشد یعنی از اصل ذهب رانشناسد تا بآن احجار امتحان نماید و این مقام عالمی است که فی الحقیقه عالم باشد تا چه رسد بنفوسیکه از علوم ظاهره هم محرومند قرون معدوده بتألیف و تصنیف کتب موهومه مشغول شدند و باوصاف ظهور ناطق و چون بحر معانی ظاهر و کوثر وصال جاری و شمس فضل مشرق کل از آن محجوب الا من شاء الله ربک اینست شأن ناس

و مقامهم اکثری از علوم که نزد ناس بوده لا یسمن و لا یفنی  
 است اصل علم و جوهر آن عرفان معلوم بوده و من دون آن ما  
 ینتفع به الناس ان ربك لهُوالمبین العلیم کاش علماء  
 بصیوب اعمال و اقوال خود ملتفت میشدند غرور بشأنی آن  
 نفوس را محتجب نموده که بما عندهم از ما عند الله گذشته اند  
 اگر درست تفکر فرمائید در آنچه گفته اند و میگویند تصدیق  
 مینمائید که از مطلع طنون و او همام ظاهر شده هزار و دویست  
 سنه او ازید ذکر قائم نمودند و احادیث و اخبار لا تحصی  
 روایت کرده اند من دون آنکه حرفی از علامات ظهور را  
 علی ماهی علیه ادراک نمایند قد خسر کل عالم منع عن بحر  
 العلم و ربیع کل غافل سرع و شرب و قال لك الحمد یا  
 محیی العالمین سالها آن نفوس بشرک خفی و جلی مشغول  
 بودند و ابدا ادراک ننمودند نفوسیکه بکلمه از کلمات  
 رسول الله خلق شده اند آن نفوس را شبه آنحضرت بلکه  
 فوق آن حضرت میدانسته اند بلی بظاهر بعضی اقرار  
 نمینمودند ولیکن از بیانات و عبارات آن نفوس این مطلب  
 واضح و مبرهن است عصمت کبری که مخصوص بنفس حق است  
 از جهل و نادانی در مادنش ذکر مینمودند فجعلوا بذلك  
 شرکاء من دون ان یمرفوا الا انهم من الجاهلین مقام  
 عصمت کبری مقام یفعل الله ما یشاء بوده و در آن ساحت ذکر

خطا نبوده و نیست آنچه از مطالع غیب و مشرق وحی ظاهر  
شود حق بوده و خواهد بود و در این مقام مذکورند  
چه اگر بقدر انطه از آنچه امر فرموده تجاوز نمایند یحبط  
اعمالهم فی الحین ان ربك هو الناطق الامین ..... انتهی.

### باب یازدهم

در باره اینکه علم حجاب اکبر است

در لوح محمد حسن خراز از قلم مبارک نازل شده قوله  
تعالی :

" از مجلس علم و دانش بخلوتخانه غیب راه نبوده و نیست "

انتهی .

ردیف غ - شامل یک باب

### باب اول

در باره غفران ابوین غافل

در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

" یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آنست که هر نفس که  
بمطلع امر اقبال نمود ابوین او اگرچه بایمان بظهور فائز  
نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید  
هذا من فضله علی احبائه اشکر و کن من الحامدین " انتهی

و در لوح میرزا محمد تقی میفرمایند قوله تعالی :

" از جمله اموری که مخصوص است باین ظهور اعظم آنکه هر نفسی در این ظهور باقبال فائز و با اسم قیم از رحیق مختوم آشامید یعنی از کأس محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود بمغواللهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود این فضل محقق است از برای نفوسى که از ایشان ضرى بحق و اولیای او نرسیده کذلک حکم الله رب العرش والثرى و مالک الاخرة والاولى " انتهى .

ردیف ف - مشتمل بر سه باب

باب اول

فحشاء و بفسى یعنی چه؟

جمال مبارك جلّ جلاله در لوحی میفرمایند: ..... خافوا عن الله ولا تفعلوا البفسى والفحشاء فى زواتکم و هما الاعراض من جمالى والوقوف على امرى بعد الذى احاط الافاق انوار هذا الاشراق المقدس الا طهرا لا منع للميع .

باب دوم

فرق قائم و قیوم

جمال قدم در لوحی میفرمایند : قوله تعالی

" اما ما سئلت في فرق القائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين الاسمين ما يرى بين الاعظم والعظيم وهذا ما بيده محبو من قبل وانا ذكرناه في كتاب بديع و ما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بان الذي يظهر انه اعظم عما ظهر و هو القيوم على القائم وهذا لهو الحق يشهد به لسان الرحمن في جبروت البيان اعرف ثم استفن به عن العالمين..... الى ان قال تعالى ..... فاعلم بان الفرق في المدر اربعة عشر وهذا عدد البهاء اذا تحسب الهمزة ستة لان شكلها ستة في قاعدة الهندسة ولوتقرء القائم اذا تجد الفرق خمسة وهي الهاء في البهاء وفي هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهاء على الواو وفي مقام تحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا وبهذه الستة اراد جل ذكره ظهور التسع في مقام هذا ما ترى الفرق في طاء الاسمين <sup>نتهى</sup> تبصره - از جمله مواضعى كه به سنه تسع اشاره فرموده اند بيان مبارك حضرت اعلى در توقيح ملا عبد الكريم قزوینی معروف بميرزا احمد كاتب است قوله تعالى :

" من اول ذلك الامر قبل ان تكمل تسعة كينونات الخلق لن يظهر لان كل ما قد رأيت من النطفة الى ما كسونه لحما ثم اصبر حتى تشهد خلقا آخر هناك قل فتبارك الله

احسن الخالقين

و در مقام دیگر میفرمایند قوله تعالى :

" حل لمن يظهره الله ان يرد من لم يكن فوق الارض اعلى منه  
از ذلك ..... الخ

و در توقيف جناب عظیم میفرمایند قوله تعالى :

" هذا ما وعدناك من قبل حين اصبر حتى يقضى من البيان  
تسعة اذ اقل ذلك خلق في قبضته وكل له قانتون فان لكم  
بعد حين امر ستعلمون " انتهى

این بیان مبارک را جمال قدم جل جلاله در لوح ابن الذئب  
نجفی نقل فرموده اند ( ص ۱۳ چاپ مصر ) و مقصود از <sup>بعد</sup> حین  
سنه ۱۲۶۹ هجری است که بعثت هیکل مبارک در سیاه چال  
طهران در آنسال اتفاق افتاد چنانچه در لوح ابن ذئب  
وسایر الواح مبارکه باین معنی اشاره شده است "

بَاب سَوْم

فیوضات و آثار حبّ الهی

جمال قدم جلّ جلاله در لوحی میفرمایند :

" ..... تالله الحق من يخرج منه اليوم نفس في حبّ مولا ه  
وانقطاعه عما سواه ليجمعه الله مؤثرا في حقایق الاشياء  
ولا يعقله الا كل منقطع بصير و اذا فزت بذلك المقام لتطلبين

ماشاء باسمى العلى العظيم ولتفعلن ماتريد باسم  
ربك الرحمن الرحيم فوعمرى من بلغ الى هذا البلوغ لن  
يتكلم الا لله ولن يتحرك الا بالله ولن يسكن الا بامر  
ولن يمشى الا فى سبيل رضائه ولن يشهد الا جماله ولن  
يخاف من احد ولو يجتمع عليه الخلايق اجمعين..... "انتهى

ردیف ق - مشتمل برسهباب

بـاب اول

قصائد و غزلیات و ابیات مبارکه نازلہ از کک اطہر جمال قدم  
جل جلالہ قوله تمالی :

هو الناطق فى لسان العاشق

"جانان جان همی دریافت ره از بوی او

مهر و مه آمیخت با هم روی او و ابروی او"

"بوی عطری بروزید از پرچم زلفین او

مشگ و عنبر شد معطر در جهان از بوی او"

"پرده بگرفت از جمال آمد بطرز والجلال

منصق شد جمله عالم ز نور روی او"

"هوش و بیهوشی ز عشق روی او مدهوش شد

صفت و هشجاری شده طائف همی در کوی او"



"عاشقان تشنه را ایندم بشارت در دهید"

"کوثر باقی شده جاری همی در جوی او"

"این عجب نیست که عاشق به کندش افتاده

گردن شاهان جان اند رخم گیسوی او"

"موسی از عشق رخس در طور معنی میشتافت

عیسی جان زنده آمد از مد لجوی او"

"صدر عشاق جهان شد خالی از صبر این زمان"

"زانکه انوار رخس شد ظاهر از مینوی او"

"باد غفاری وزید از گشن باقی کنون

چون پدید آمد بمالم شمه از خوی او"

"رسم بد کاران شکست و دست مکاران ببست

نقش عالم تازه شد از قوت بازوی او"

"عکسی از خال رخس در آینه وحدت افتاد"

"چون جمال خویش دید آمد بجستجوی او"

"يك سخن ناگفته از سرّ خدای در جهان

عالمی بینی تو پرغوغا ز گفتگوی او"

" حشربینی ظاهر وهم نشربینی آشکار "

گر وزد در ملك هستی نفعه از سوی او "

" کی توانستی خلیل اصنام عالم بر شکست "

" گرنبودی قوتش از نعره يك هوی او "

" من بهر سوئی سجود آرم کنون از بهر "

زانکه باشد سوی هاراروی می برسوی او "

" گره می خواهی که چشم تو شود روشن ز نور معرفت "

جهد آن کن تا بیایی کحلی از داروی او "

" جان عاشق بر پرد تا سدره قرب اله "

" گریگوش اورسد يك نغمه یا هوی او "

" چشم سربگشای وانگه طا لب دیدارشو "

ورنهر خسارش نبینی گرنشینی تو همی پهلوی او "

" میدود درویش در صحرای عشقش همچنان "

که دود در بر وحدت گه آهوی او "

" هوالله "

" عشق از سدره اعلی آمد باشعله فارانی

" هم با جام بلا آمد از ساحت سبحانی

" اول کوب فنا بخشد بر زمیره عشاق

" وانگاه کند باقی از نغحه روحانی

" ای عشق توئی سلطان در مرکز امکان "

" کز سینه ببرد ی تو همه صبر و شکیبائی "

" گه آتش و گه موسائی گه صوت انا للّٰهی

" گه بنده و گه شاهی از جلوه ربّانی

" خدقی بره افتاده هم مرده و جان داده

" یک نفسی برکش ای روح مسیحائی

" ناسوت بروز تو لا هوت ظهور تو "

" هاهوت حضور تو ای گوهر رحمانی "

" هان دلکم برسوز وانگه جگرم بر دوز

" از نار جمال خود وز ابره شعبانی

" ای بیخبر عالم از خود خبرم ده

" من گم شده راهم تو شعله نورانی

" گر لطف همی خواهی یک قدحی در ده

" من تشنه جامم تو کوثر یزدانی "

" آن زلف سیاهت را از روی چوماهت برگیر

" تاشمس برون آید از پرده ظلمانی

" من صید د و ابرویت هم بسته گیسویت

" گه بکندم بندی هم گاه تو بگشائی

" هم تولبانم بستی هم توزجانم رستی

" هم از تو کنم مستی ای باده رمانی

" گر روی کنی پنهان یک لحظه تواز امکان

" رسم بقا بر خیزد عالم همه گرد فانی

" ای از تو فغان من زنده ز تو جان من

" هم کون و مکان من ای مصرک سلطان

" این بس عجب آید زمین نکته که بنمودی

" موجود بهر چشمی و از چشم تو پنهانی

" ای بلبل باغ من ای قمری بهستان من

" و ای طوطی رضوان من یک رنه بزن سریان

" عیسی ز سما آید موسی ز سنا آید

" جانها همه بشتابد در محضر قد سائی

" درویش میازار زمین گفته بسیار

" کز حرفی شده موجود این گنبد مینائی

” هوالمغنی فی کل شان ”

” سحر آمد ببستم یار کای ”

” شوریده ز عشق وی دل افکار ”

” ای از برایم فتاده بهرسوئی ”

” وی در راهم گشته اسیر هر دیار ”

” گه بر پای همی پیچیده افمی ”

” گه برگردنت زنجیرش سرر بار ”

” ای نخفته يك شبی بر بسترا<sup>حت</sup> ”

” وی نیاسوده دمی از فتنه روزگار ”

” زاتش آهت کبد عالم سوخت ”

” وز دردت چشم جهان آتشبار ”

” گه طوق بگردن چو عبدی عاصی ”

” گه با سلسله بردند همی بر ستر بازار ”

” گه مظلوم فتادی تو بدست طالم ”

” گه در سجن جفا بسی لیل و نهار ”

” از دردت دل و دستان در آتش ”

” وز آهت رخ عاشقان تیره وتار ”

” چشمت از خون یا قوت بر افشاند ”

” زان گشته همی چشم شفق گنار ”

" با اینهمه محنت که بر احم دیدی "

" سرد نگشتی و نالییدی زار "

" از چیست که امشب تونیاسائی "

" وز چیست که گشته بدنت چون تار "

" شب غلطی و بیچی تو همی بر بالین "

" غلطیدن و زاری که گزیدش مار "

" اکنون ز چه میبچی و مینالی "

" وز چه پریدت رنگ همی از رخسار "

" گفتم ای یارای طبیب جانم "

" چه عجب که آمدی بر سر بیمار "

" ای از رویت شمس سما مشرق "

" وی از عشقت نفس سکون بیقرار "

" آسمان دامن گوهر زان گرفت "

" تا کند بر مقدم عزت نثار "

" گرتو از حال حبیبیت پرسی "

" از زردی رخسار شنو اسرار "

" سر دل باشد ز آهم مشتهر "

" رمز جان ظاهر ز چشم اشگبار "

" گرچه ز عشقت بسی تیر جفا خوردم "

" هم گشته اسیر دست کفار "

- " که بکشندم بسرکوه و در دشت  
" که ببرندم در محضر فجار  
" گر گویم آنچه بدیدم از عشقت  
" البته زبان بماند از گفتار  
" لیکن ننالم از تیغ جفات ایدوست  
" درد را چو دل گیرم همی اندر <sup>کنایه</sup>  
" قضایت را چون جان گیرم در آغوش  
" بلایت را روان باشد خریدار  
" جان رشته حبّ تو همی نگسلد  
" گر ببرندش سر از خنجر جرّار  
" نه چنان بستم دل بخم گیسویت  
" که شود باز همی تاروز شمار  
" من آن نیم که پیچم سر از عشقت  
" گر بکشندم بدمی صد هزار  
" شب در آتش غم زان میسوزم  
" که ندیدی سرم ایدوست همی بر سر دار  
" تا بیجسد ببینم رویت ای احد  
" بی حجاب آیم بمرت ای کردگار  
" اطیّار بقا باشیان برگشتند  
" ما مانده در این تراب بسی زلیل و خوار

" وقت آن آمد که بفرازی علم

" ای سرخدا دستی از غیب برآر

" تا رهانی خاکیان را تو ز خاک

" هم ز دای زاینه دل زنگار

" هم تو ز قید این جهان برهان

" این جمله مهاجرین و انصار

" بر سرشان نه از تاج قبول تاجی

" برهیکلشان بر بند زحبت زنگار

" بس کن درویشا زین پیش مزن نش

" کافتاد شرر همی از این گفتار

..... انتهی

و نیز مفرماید قوله تعالی :

هو الله

" رشع عما از جذبه ما میریزد

" سر وفا از نغمه ما میریزد

" از باد صبا شدی خطا گشته پدید

" وین نفعه خوش از جعد ما میریزد

" شمس طراز از طلعت حق کرد و طلوع

" سر حقیقت بین کز وجهه ما میریزد



" بحر صفا از موج لقا کرده خروش "

" وین طرفه عطا از جذب به ما میریزد "

" بهجت مل از نظره گل شد ظاهر "

" این رمز ملیح از رنه را میریزد "

" نقره ناقوری جذب به لاهوتی "

" این هر دو بیک نغخه از جو سما میریزد "

" دور انا هو از چهره ما کرده بروز "

" کور و و و از نغخه ما میریزد "

" کوثر حق از کاسه دل گشته هویدا "

" وین ساغر شهد از لعل بها <sup>میریزد</sup> "

" یوم خدا از جلوه ربّ شد کامل "

" این نغز حدیث از غنه طا <sup>میریزد</sup> "

" طَفْع بهائی بین رشح عمائی بین "

" کاین جمله بیک نغمه از لحن خدا <sup>میریزد</sup> "

" ماهی سرمد بین طلوع منزه بین "

" صدر مرّد بین کز عرش علا <sup>میریزد</sup> "

" نخله طوبی بین رنه ورقا بین "

" غنه ابهی بین کز لمع صفا <sup>میریزد</sup> "

" آهنگ عراقی بین دف حجازی بین "

" کف الهی بین کز جذب به لا <sup>میریزد</sup> "

" طلعة لاهوتی بین حوری هاهوتی بین

" جلوه ناسوتی بین کز سر عما میریزد "

" وجهه باقی بین چهره ساقی بین "

" رق زجاجی بین کز کوبه ما میریزد "

" آتش موسی بین بیضه بیضا بین

" سینه سینا بین کز کف سنا میریزد "

" ناله مستان بین حالت بستان بین

" جذبه هستان بین کز صحن لقا <sup>میریزد</sup> "

" غنچه هائی بین طره بائی بین

" رننه نائی بین کز کک بهامیریزد "

" طغ طهور است این رش طهور است این

" غن طهور است این کز عین فنا میریزد "

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

هو الله

" باز آو بده جامی این ساقی عطشانرا

" زانساغر باقی ده این فانی دور اترا "

" این هیکل فانی را برسوز و بروخندان

" تا از روزن جان بینم رخساره جانانرا "

" پاکم کن از آلایش در دمه از آسایش "

" وانگاه بهم در پیچ ایند فتره جران را "

" هم نفخه عیسائی هم سدره موسائی

نارالله حمرائی کاتش زدی امگا <sup>نرا</sup>

" از ابدم برهان وز قدم بجهان

در ظل فنا ده جا این بیسرو <sup>سامانرا</sup>

" دنیا و عقبی را جطه برهت دادم

باز آ برهت ریزم هم جان و روانرا "

" گر پرده براندازی عالم همه بگدازی

کاره الله برسازی بر هم زنی ایمانرا "

" شمشیر بکف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل

زخمی زن و محکمن اینما شق بیجا <sup>نرا</sup>

" با ابروی خونریزت خون من بیدل ریز "

" پس بالب جان بخشش روحی بدم ارکانرا "

" افسی د و گیسویت خون دل و جان خورده

پس با کف بیضایت برگیرتو شعبانرا "

" گرتیغ تو بر فرقم وز تیر تو بر صدرم

ناید همی اندر پی حاصل چه بود <sup>سیستانرا</sup>

" درویش همی خواهد جان را برهت باز

گرچه نبود لایق هدیه جان جانانرا "

ونیز از کلک اطهرنازل :

" بست ما آمد با بطی و باده

بارخ چون آفتاب بادلی ساده "

" ساده زچه از دنیا و از عقبی

وز نقشه امکان فارغ و آزاده "

" از روی چوماهش شکله نو پیدا

وز موی سیاهش چشمه هورپوشیده "

" پرخم پرخم آن زلف چوزنجیر

میهم میهم آن لب نادیده "

" هفتب دارد چون کوی سیمین

دهن دارد چون حقه بیجاره "

" ازخنده او تنگ شکر شد ارزان

وز غضب او نار جحیم آماده "

" لعل نمکیش باقوت بدخشان

گشته در او مضمحل و لو ناسوده "

" آمد با چمی مست و دلی هشیار

سبحان الله زین مست غضب آورده "

" گفتم شاهان قدحی درده

گفتا حاشا زین طمع بیهوده "

- " این خمر حیاتست و میالایش  
" وین آب بقا را تو ممکن آلوده  
" اول تودهان بر بند ز گفتار  
" دم رخیالت شو ساکن و آسوده  
" هم تو بشو دل را ز آنچه بود ظاهر  
" وانگاه ز باطن شو پاک و گزیده  
" چونکه شدی خالص از بوته وحدت  
" آنگه دوسه پیمانہ دهمت زین با  
" گفتم ای از دستت حکم قضا امضاء  
" وی از قدرت تو نور قدر تابیده  
" گر درخور باشم امر بدیمنت را  
" و در دارا آیم این وصف شمرده  
" دیگرز چه گیرم ساغرازدست بلورینت  
" وز چه خورم باده در این شب کار<sup>ینه</sup>  
" گفتا هی هی توجه دروهمی  
" وز راه حقیقت بس دورمانده  
" این جام را وصف کجا لایق  
" وین آتش کی درخور هرافسرده  
" گر قطره از حرم تو بیاشامی  
" بینی تو بسی ناگفته و نادیده

- " گفتم زچه تأخیر ای مهتر دوران  
درده جامی زان کوثر رخسنده "
- " گرجان همی خواهی دهمت صدبار  
ور سر خواهی درپات فتاده "
- " آنکه بخشیدم آن کوثر روحانی  
نوشیدم و دیدم عالم جاویده "
- " صبحی دیدم شمس از اوششرق  
فجری دیدم گزجان بدصیده "
- " رضوانی دیدم چون روی نگار  
بهاری دیدم از چشم خزان پوشیده "
- " در صورت گل معنی بلبل مستور  
وز بلبل سر الهی بشنیده "
- " ظاهر با باطن دست در آغوش  
صورت با معنی در یکجا مه خزیده "
- " از شجرش بشنیدم آن نکته که موسی  
از سدره سینا آن نشنیده "
- " قومی دیدم از خم الهی مدهوش  
وز هستی و نیستی بسی رهیده "
- " همگی مست از صبح صبحگاهی  
وز کون و مکان بلامکان پریده "

" الحق دیدم آنچه بگفتن ناپید

" سبحان الله زین دولت سترده

" بودم در حیرت از اینجهان عالی

" کز چه شد این بساط گسترده

" ذهنم نبرده راه بجائی

" فکرتم از سیر بسی وامانده

" گفتم دلیلی باید بسی خجسته

" گفتم رهبری باید بسی پسندیده

" با خود گفتم که در عالم حیرت

" عقل است معین هر لفزیده

" گفتم ای عقل ای پیمبر قدسی

" وی خرد ای رهبر هر درمانده

" این چه بساطت جان دراو خادم

" وین چه نشاطت که هستی داره

" بودم با خرد در این گفت

" کامبد از غییم این مژده

" کای والله و شهیدا میدان این

" از قدم آن شه نورسیده

" آئینه کز امرش عالمی تازه

" وز نفخه او روح مسیحا زنده

" آن فرّ الهی کز قدرش

روح القدسش کمینه بنده "

" بس کن درویشا زین بیش مگو "

" خوشتر باشد سرّ جانان پوشیده "

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

هوالمزیز

" ساقی بده آبی زان شعله روحانی "

" تا که بشوید جانرا از سوسه نفسا<sup>نی</sup> "

" زان آب کزو شد صورت آتش پیدا "

" زان نار کزو ظاهر آنکو شر روحانی "

" يك جلوه زعکسش بر صفحه جان افتاد "

" واله شد از آن جلوه صد حکمت یونان<sup>نی</sup> "

" يك جزوه از آن شعله برسد ره سینا زد "

" مد هوش از آن جزوه صد موسی عمرا<sup>نی</sup> "

" يك شعله از آن آتش شد عشق بزد خرگاه "

" در آب و گل آدم هم در دل اعسانی "

" ای عشق چه تو کز توجّهان پراشوب "

" هم از تو درآمد حسرت در حکم قمانی "



- " گاه کنی دعوی که منم جلوه محبوب بمالم  
گه گوئی که منم خود آنظلمت سبحان<sup>ند</sup>  
" چون از تو وزد بر جان راحه جانان "  
" بر هر چه کنی دعوی گوید که به از آنی "  
" هم مونس جانی هم آیه جانانی  
هم جمعیت جانها از تو هم از تو پیریشانی<sup>ند</sup>  
" گر پرتوی از رویت در مصر الهی آرند  
بینی بخیرداری صد یوسف کنمانی "  
" هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو "  
" هم موسی بیضائی هم شعله فارانی "  
" سرها بکمندت بسته دلها از غمت خسته  
هم عامی شیدائی هم عالم ربانی "  
" من خود ز تو ام مخمور هم از تو شدم مشهور  
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی<sup>ند</sup>  
" گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده "  
" در محیی ابدانی از چه کنی شعبانی "  
" در خرگه سلطان یکبار اگر بخرامی  
سلطان کنیش بند هم بند ه کنی سلطان<sup>ند</sup>  
" یک شعله ز رویت در گهن جان آمد  
افروخت جمال جان چون لاله نعمانی<sup>ند</sup>

" وه وه چه نسیم آمد بامژده جان آمد "

" کز مشرق جان آمد آن طلعت یزدانی "

" جانها بپرید از شوق دلها بر مید از ذوق "

" هم عشق شد ش عاشق هم جوهر امکانی "

" از حکمت او الفت ما بین د و ضدّ ظاهر "

" هم عشق شده بنده هم عقل کند ربانی "

" درویش مدر زین بیش این پرده اسرار "

" کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی "

و نیز میفرمایند :

هوالمعزیز

" مستند بلبان ز نغمه یاهوی او "

" هم جان عاشقان ز جرعه یاهوی او "

" جان بجانان میرسد با وجد و حالت دردی "

" گر بگوش او رسید یک صیحه یاهوی او "

" جان عاشق برپرد تا سدره اقصای عشق "

" گر مدد کارش بود یک نغمه یاهوی او "

" مست گرد عالم هستی چه عاشق از جمال "

" گر بدور افتد ز ساقی باده یاهوی او "

" موسی جان منصعق درطور معنی او فتد

" گر برافروزد بسینا جزوه یا هوی او "

" بطور دل گردد منیروجان برقص آید همی "

" گر درافتد درجهان یک غنه یا هوی او "

" محو گردد رنگ غیریت زصفحه روزگار

" گر نسیمی برروزد ازجمده یا هوی او "

" ازقیامت تو قیامت بین میان عاشقان

" هم شنو آواز صور ازنفخه یا هوی او "

" جان عاشق برپرد تا عرش وز آنهم بگذرد "

" چون شود مجذوب عشق ازجذبه یا هوی او "

" دست بردارد زجان جانان بجهد

" گرفتد درطک هستی جلوه یا هوی او "

" باد باقی برروزد ازطک فانی این زمان

" چون وزیده بوی مشگماز نافه یا هوی او "

" حوریان درغرفه عزت بوجد آیند اگر "

" هر وزد هر گوششان یک رتسه یا هوی او "

" طرحی از نو بکنند اندرجهان آب و گل

" گر طلوع آرد ز مشرق وجهه یا هوی او "

" عالم امکان بسوزد هم خیام عز قدس

" گر برآید بر سما یک ناله یا هوی او "

" گوش عالم پاک گردد ز آنچه بشنید از جهان "

" گر در آید یک دمی در حلقه یاهوی او "

" نیست گردد هست وهم رنگ قدم گردد عدم "

" گبر آید غیب ها از پرده یاهوی او "

" محو مطلق گردد آنکش آرزویی در دل است "

" گریه بیند یک نظر آن شعله یاهوی او "

" کی توانستی مسیح از گنبد اعلا گذشت "

" گری بودی رهبرش یک نصره یاهوی او "

" کی تواند غیر او در ملک هستی پانهاد "

" زانکه باشد بس غیور آن شحنه یاهوی او "

" رنگ هستی را نبیند چشم امکان ای پسر "

" گر رود بر هم دمی آن دیده یاهوی او "

" تشنگان بر سلسبیل قدس ربانی زنید "

" که شده جاری همی آن چشمه یاهوی او "

" درویش زین پیش مزن نار معانی در جهان "

" که شده یاهوی او آشفته یاهوی او "

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

قصيده عزّ ورقائيه

قوله تعالى :

" اجذبني بسوارق انوار طلّمة

لفروغها كل الشموس تخفت "

" كان بروق الشمس من نور حسنها

ظهرت في العالمين وغرّت

" لبهجتها مسك العما تبهجت

لرفعتها روح العلاء تملت "

" بنفختها صور القيام تنفخت "

" بنفختها ظلّ الفمام تمرّت "

" بلمعتها طور البقاء تظهرت

لفسرتها نور البها تجلّت "

" عن مفربها شمس الطهور تظهرت

من مشرقها بدر الشهر تكثرت "

" وعن شمورها طيب الوصال تنفخت

وعن طرفها عين الجمال تفرّت "

" بنور وجهها وجه الهدى قد اهتدى "

" بنار عشقها نفس الكليم تزكّت "

" لسهم شفرها صدر الصدور تقبلت "

" لوهق جمدها رأس الوجود تمدت "

" وغايتي القصوى مواقع رجلها "

" وعرش العما<sup>ء</sup> ارض عليها تمشت "

" وفي كل عين قد بكيت لوصلها "

" وفي كل نار قد حرقت لفرقتي "

" بسطت بكل<sup>اً</sup> البسط لالقاء<sup>ء</sup> رجلها "

" على قلبي وهذامن اول منيتي "

" طلبت حضور الوصل في كل وجهه "

" رقت حروف القرب فوق كل تربة "

" ولو كنت شارعا فيوصل نورها "

" رميت برمي من قربتي "

" وان رفعت ايداي في مد وصلها "

" بالسيف جابتني فذاك جزاء<sup>ء</sup> حبتني<sup>ء</sup> "

" ودمي لم يك الا لوثق غروتي "

" وقصد<sup>ء</sup> لم يك الا لقطع نسبتي "

" قلت لها روحيفداك ومالي لقاك "

" ارحمني فلا تكشفي عني فضيحتي "

" ومني بفرط الحب<sup>ء</sup> عنك بوصلية "

" ابقائه باقيا في زمان ازلية "

" وسر ظهور لاج من ظهورها

كل الوری وبالاصل قامت قیلتی "

" لانت رجا قلبی ومحبوب سرتی

" ومالك روحی ونوری ومهجتی "

" منی بفوزالوصل من بعد هجرة

وهی بی بروح الانس من بعد کربتی "

" وعن حرقتی نارالوجود توقدت

ومن زفرتی نورالشهود تذوت "

" بحرالماء عن حر ظمای یابس

ونهرالسنا لن یسدنی بمض عطشی "

" بكل تراب كل شار شهد تبسه

ها انها عن دم عینی تحکت "

" وعن دمعی بحرالمحیط كقطرة

ومن حرقتی نارالخلیل كجذوة "

" ومن حزنی بحرالسرور تجمدت

وعن همی عین الهموم تجرت "

" عطامی ابری وجسمی ابلی

وقلبی اجری من حرق حرقتی "

" هواك هبانی وحبك حکنسی

وهجرک ذابنی ووصلک منیتی "

" وعن سر حزني كاد السما تظفرت

ومن هم قلبي ارض الفؤاد نشقت

" وعن حرق قلبي دمع عيني باكيا

ومن زفر سرى صفرو جهتي تدلته

" احن بكل الليل من شمت معذلي

الح بكل اليوم من فقد نصرتي

" وصلت الى غاية الذل رتبة

عن ذكرها كل اللسان تكلت

" حور القصور من حزن سرى تقمصت

قميص السود في كل غرفة

" وردت بكل الحزن فيكل قليلة

قبضت بكل القبر فيكل ابسطة

" ونادتنى من ورائي وقالت ان اصمت

اخذ لسانك عن كل ما قد تحكت

" فكم من حسين بمثلك قد ارادني

فكم من على كشبهك من احبتي

" فكم من حبيب فوقك قد احبني

فكم من صفى كفوك من اهل صفوة

" فقد ضج في كل الاوان ولن يفز

بنور الوصل لحظا الى بنظرتي



- " ومن مشرقى شمس الظهور كنجمة  
" وعن مطهرى نورالبيسط كلممة  
" وعن نورسرى سرالوجود كنلمة  
" ومن نارحبى نارالوقود كقبسة  
" عن فطرتى فطرالاله تدنيت  
" ومن كفتى كف السناء تظمت  
" وقد جاء امرالامر من امرظاهرى  
" وقد جاء عدلالحكم من عدلحكمتى  
" وموج البحر قد كف من موج باطنى  
" وروح القدس قد هاج من نوربهجتى  
" وعن نظرتى موسى البقاء تصمقت  
" ومن لىممتى طورالجبال تدكت  
" عن بشرامرى روح النفوس تحشرت  
" من نفخ روحى عظم الرميم تهزت  
" وقد طاف نفس الامر فى حول بيتها  
" وروح البيت قد قام من نور طلعتى  
" وملك ممالى الملم فى الباء سره  
" وباء الجهر بالسر خرت لنقطتى  
" كل الهدى من فجرامرى قد بدى  
" وكل الملى قد اوقدت من وقدتى

" وعن نغمتي غنّ الطيور لكحنة "

" ومن غنّتي لحن النحل كرنفة "

" شرعت بسوء الظن عنك شريفة "

" شربت بحبّ الضير عن دون شرعتي "

" وجئت باوصاف اتيت بنسبة "

" ورمت باسماء عن سواء مجحتي "

" وصفت بنفس ونسبتها بنفسي "

" ها ٥ و حد فالحدا اعظم خطاة "

" رجوت بطنك وعلى هيبات لم يكن "

" بذاك جرى شرط ان وفيت توفت "

" فشرب بلاء الدهر عن كل كاسة "

" وسقى دما القهر عن دم مهجتي "

" وقطع الرجا عن مس كل راحة "

" وقمع القضا عن طمع كل حاجة "

" سفك الدما فى مذهب المشق واجب "

" وحرق الحشا فى الحب من اول <sup>ببمته</sup> "

" يقظ الليالى من لدغ كل ملدغ "

" وشم التوالى فى كل يومه "

" وعن سنتى سم الردى كشرية "

" وعن ملّتى قهر القضا كشفقة "

" خل دعوى الحبّ او فارض بما جرى "

" كذاك جرى الا مر في فرض سنتي "

" و ناديتها سرا بان يا حبيبتى "

" و غاية امالى و مقصود سررتى "

" فها انا حاضر بين يدي قدرتك "

" فها انا آمل بما قدرتمدت "

" فها انا طالب بكلّ ما انت تحبّ "

" فها انا راكن بما قد تقضت "

" صدرى هذا راج لا رماح سطوتك "

" و جسمى هذا شايق لا سياف قهرة "

" نارك نورى و قهرك بغيبتى "

" و بطشك راحتى و حكمك منيتى "

" فانظر الى رمع عينى كيف تجريت "

" فاشهد بسرّ قلبى كيف اضمحلت "

" رميت رماح الكلّ فى كلّ يومه "

" قتلت بسيف الورد فى كلّ ليلة "

" قرئت كتاب الكفر فى كل سطره "

" وفزت بسبب الكلّ فيكلّ لحظة "

" طعنت بطعن الشرك فيكلّ آنة "

" رمحت برمح الطرد فى كلّ وقتة "

" كان بلاء الدهر لنفسي قد نزل "

" كان سيوف القهر هدت لجيدتي "

" وحزنة يعقوب وسجنة يوسسف "

" وضرة ايوب ونار خليلتسي "

" تأسف ادم وهجرة يونسس "

" وضجة داود ونوحه نوحه "

" وفرقة حوا وحرقة مريم "

" ومحنة شميا وكرب زكرية "

" من رشح حزني قد قضى لكل ما قضى "

" وعن طفح همي قد بدى كل بليّة "

" فانظر بسيري في البلاد بلامونس "

" فاشهد بانصي في العراء بوحدّة "

" وعن فتح عيني عين السماء تهمرت "

" ومن فجر قلبي فجرا لاراضي تلتقت "

" ومن روح حزني روح البقاء تقطعت "

" وعن نوره مي عرش الملا تهت "

" حمر الوجود من دم قلبي تحمرت "

" غصن الشهود عن دم مع عيني تنبت "

" مر الهلا في سبيل حبك حلوة "

" وشهد البقاء من عند غيرك مرة "

" وعن عنقى رسم الحديد تمينت

" ومن رجلتى اثر الوثيق تبقت "

" مامضى يوم الا وقد حرقت فيه

" من تلويح نظم او تصریح نثرة

" روحى قد راح وقلبي قد زاب "

" وسرى قد فار من شد شدتى "

" بقيت بلا روح وقلب ومهجة

" وابقاء نفسى كان من اعظم حيرتى

" من علو سرى قد قضى على ماجرى

" فيا ليت بالاصل ما طلت فطرتى

" كذلك احاطتى البلاء عن كل شطرة

" بذلك ابادتنى القضاء في كل حينه

" عرجت الى غاية الوجد وحدة

" وصلت الى عين اللقاء فى سريرتى

" وصفك فيوصف عيني شهدته

" عن عينك فيكل طرف حديده

" ان كنت بالحد فالحد منك ظاهر

" ولو بالوصف فالوصف منك تبدت

" وعن كدرتى ظلم الليالى تحققت

" ومن سررتى نور النهار تصفت "

" فلا بأس ان صرت مطرود الان

" فزت بالنور العلى يوم بمثتى

" و آنست بالقدس من نور انسه

" وهاجرت بالطاء فى عهد غربتى

" وامنت بالنور من نور باطنى

" وعارجت بالروح فى سر سريرتى

" انا ديك يا روح الحيات ان ارتجل

" من نفس ما بقى فيه من هقىة

" فيا روح الصماء من المرش انزلى

" فمالك قدر لمقدار ذلتى

" اصاحى يا فؤادى ان اخرجى

" فمالك من عز فى بلاد ذليلتى

" فيا صبرى اصبر فى كل ماشهدته

" فى رضا حبيبك من شد ورخوة

" بالروح نادتنى وقالت ان اصبر

" فقد عرفت بكل ما انت استدلت

" راع عنك ما عرفت وبه قعد

" عكفت فالشرك عندى كوحدة

" ابهى بها الطور عندى كحشوة

" واسنى ضياء النور عندى كظلمة

" آيات وصفك حق ولكن لفتية "

" آثار نعتك صدق ولكن لرعية "

" وانى لم يزل كنت فى قدسة "

" وانى لن تحد قد كنت فى نزاهة "

" فكم من عادل قد كان عندى طالما "

" وكم من عالم قد كان عندى كجهلة "

" فكم من باق قد كان عندى فانيا "

" وكم من عارف لن يعرف بحرفة "

" فكم من عابد قد كان عندى طاغيا "

لسجرتى

" فكم من ساجد لن يفزوقنا "

" زهر السماء فى كون نفسى ثابت "

" صحيف السنن قد انزلت من صحيفتى "

" ومن زرتى شمس المحيط تكورت "

" وعن قطرتى بحر الوجود تسحت "

" كل الفنا من اهل الورى ظهر "

" عندى كمنة نمل او كرنه نحلة "

" كل العقول من جذب سرى تولهت "

" كل النفوس عن غنى روحى تحيت "

" كل الالوه من رشح امرى تالهت "

" وكل الربوب من طفح حكمى تربت "

" ارض الرّون بالا مربي قد مشى

" وعرش الطور قد كان موضع وطأتي "

" لنورى نجم الظهور تجليت

" لروحي شمس السرور تجلت

" جوامع آيات لوامع نزلة "

" مواقع آثار مطالع قدسة "

" جواهر افكار سوانج فكرة

" طوائف انوار برائز حكمة

" من كاف امرى قد قضى لكل حكمها

" وعن لطف سرى قد بدى كلّ بديمة

" اعرضت عن وجهى وبطنك اقبلتها "

" واجرت ما الزعم فى شريعة وهمه "

" ما استقمت بنور الغيب فيما صنعته

" فى نفسك وكذا ضيقت صنعتى

" تمسك بحبل الامر فى طاهر صورة

" تعرف بوجه النور فى باطن غيبتى

" فاحرق حجاب القرب عنك بلا رمزة

" فاشهد جمال القدس فىك بلا كشفة

" فاسكن فان قواة المرش اضطرب

" فاصبر لان عيون الغيب قد تبكت "



" وضمنی وراء الملم فيك حجبته

- " عاجز عن دركها كل عقل منيرة  
" لذذ وأنس بسرّ القدس سرّة "  
" فلا تقش عنها ان تكون امينتى "  
" لوتكشف الفطاء عن وجهه ماشهدته  
" ليفنى الوجود فى طرف قريبة  
" كذاك جرى الامر من عرش عزّة  
" بذاك جرى الحكم من سر قدرتى "  
" فطوبى للفائزين عن حسن وفائهم "  
" فطوبى للواردين فى شرع بديمة "  
" فطوبى للمعاشقين فى سفك دمائهم  
" فطوبى للواثقين عن حبل عطوفتى "  
" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا  
" عن كل الجهات فى ظلّ ربوبيتى "  
انتهى

ونيز ميفرمايد :

" ساقى ازغيب بقا برقع برافكن از عذار

تا بنوشم خمرباقى از جمال كرد گار

" آنچه در خمخانه دارى نشكند صغراى عشق

زان شراب معنوى ساقى ۵ مى بحرى بيار "

" تاکه این مستور شیدائی درآید درخروش

" تاکه این مخمور ربانی برآید زین خممار

" نار عشقی بر فروز و جمله هستی ۵. ا بسوز

" پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

" تانگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه

" کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

" پای نه بر فرق ملک آنگه در آ در ظل فقر

" تابه بینی ملک باقی را کنون از ۵ رکنار

" گر خیال جان ۵ می هستت بدل اینجامیا

" گرنثار جان و دل داری بیا و ۵ م بیار

" رسم ره اینست گر وصل "بها" داری طلب

" گرنباشی مرد این ره د و رشوز حمت میار

" گر ۵ می خواهی که گردی واقف از اسرار عشق

" چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار

" تاببینی طور موسی طائف اینجا آمده

" تاببینی روح عیسی راز عشقش بیقرار

" تاببایی دفتر توحید از زلفین دوست

" تابخوانی مصحف تجرید از خدین یار

" ۵ مین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق

" تابه فیروزی سر اندازی ۵ می در پای یار

" مرد گانند در این انجمن اندر ره دوست

ای مسیحای زمان ۱۵۰۰ نفسی گرم بر آرزو

" تا که بر پرند اطیاری وجود از سجن تن

تافضای لا مکان در طلل صاحب اقتدار

" درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی

" وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار

انتهی

\*\*\*\*

باب دوم

لوح مبارک درباره اهل قفقاز

قوله تعالی :

هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان

" یا اهل قفقاز قدا تا کم من سمی بمعبد الکریم (۱) و اخبرکم

بهذا السر الّذی بذکره انجذب القلوب و بهجره ذابست

الاکبار انه کان متمسکا بحبل ولا یتى و متشبثا بذیل رحمة

ربه مالک الانام ..... یا اهل قفقاز قد سالت البطحاء

---

(۱) عبد الکریم یکی از مبشرین امر مبارک بوده برای تفصیل حال

بجلد دوم ر حقیق مختوم در ذیل لثمه قفقاز مراجعه شود .

وانارالافق الاعلیٰ لعمری افترتفرالحجاز بما ارتفع خبا  
المجد علی کوم الله واشرق نیرالظهور من افق الارادة بعد  
ما انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقدار.....

الی قوله تعالیٰ :

ای اهل قفقاز بشنوید ندای مظلوم را اینست آن ندائی که  
اهل عالم از برای اصفاء آن از عدم بوجود آمدند ..... شمر  
سدره انسانی عدل وانصاف بوده اگر دارای این ثمرنباشد  
لا یق ناراست قداعی الفرور ابصارهم وبصائرهم عالم  
بدو چیز محتاج نظم و عدل ..... جناب عبدالکریم  
نموداری بوده از این ظهور اعظم وبمثابه نسیم صبحگاهی از  
شطر عنایت ربّانی مرور نموده او بنفسه بنا ر محبت این ظهور  
مشمعل بوده و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد ذلك  
من فضل الله علیه ..... یا اهل قفقاز در آخرین شمارا  
وعیت مینمایم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز  
جنود الله اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده وهست باین  
جنود حق رانصرت نمائید ..... " انتهى .

بِسَابِ سَوِّم

در باره قیام بخدمت امر مبارک

در لوح این اصدق از قلم ملیک قدم نازل قوله تبارک و تعالیٰ :

" طوبی از برای نفسیکه الیوم بخد مت امر قیام نمود نفوسیکه صاحب بیانند باید بتبلیغ مشغول شوند اینست امر میرم الهی که در کتب و صحف از قلم اعلی جاری و نازل گشته این فقره بسیار بزرگست " انتهى

و در لوح ابن اصدق نازل قوله تعالی :

" الیوم خدمت امر از اعظم اعمالست باید نفوس مطهره بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفحات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان بانعمت حیات از شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود " انتهى .  
جمال بروجردی در ایام اشراق شمس عظمت از حضور امنیع اقدس رجای صعود بعالم دیگر کرده در جواب این کلمات مبارکات از بحر قدم ظاهر و جاری گشت قوله تعالی شأنه  
المزیز :

" ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحق جمیع حقایق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند مسئلت نموده که بقمیم ظاهر هیکیه انسانیه ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امر الله قیام نمایند از برای احدی سزاوار نیست که طالب خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید بلکه باید فی کل الاحیان ناظرا الی افق الرحمن از خدا خواهد

که خدمتی از او در این امر ابداع اضع ظاهر شود ولو بد کسر  
 کلمه از کلمات او باشد آن هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و امر  
 عظیم ..... قد نزلنا فی لوح من الالواح کم من قریب لانقر  
 له القرب و کم من بعید و نفس الحبیب انه هوالقرب و فی  
 لوح آخر کم من قریب هوالفریب و کم من بعید هوالقرب ....  
 بسا از نفوس در عین قرب از وصال محرومند و بسا از نفوس که  
 در بعد ظاهر بکوشر لقا فائز ..... کینونه الاحدیه که مقدس  
 از حدودات و منزّه از کلمات و اشارات و اسما<sup>ت</sup> و صفات و ظهورا  
 و تجلیات بوده در هیکل بشریه ظاهر لذا اکثر بریه نظر  
 بعادات بشریه که از دیکل امریه مشاهده مینمایند محتجب  
 مانده اند غافل از آنکه اصل قدرت اینست تفکر لتصرف  
 و قل لک الحمد یا اله العالمین " انتهى .

ردیف ک - مشتمل بر چهار باب

باب اول

در باره کسر حدود و معنی آن

جمال مبارك جل جلاله در لوح ابوالقاسم میفرمایند قوله  
 تعالی :

" ..... قد کان فی کتابک ذکر المعجز عن کسر الحدود دع  
 هذا القول ثم استمع ندا ربک العزیز الودود من هذا

المقام الکریم ینبغی لک ان تکسر سلاسل تقلید العالم  
 وکيف الحدودات التي احتجب بها کل مغل بعید تمسک  
 بحدود الله و اوامره انا انزلنا الكتاب الا قدس من جبروت  
 امرنا المقدس الرفیع و شرعنا فيه شرايع الله واحكامه تالله  
 به يجدن المخلصون عرف الرحمن ويسرعن الى شطره المقدس  
 المنير تفکر باي امر منع امة الکليم اذا ظهرنا الروح بسلطان  
 مبين وباي شئ منع اهل الابن اذ اتى محمد رسول الله  
 بسلطان غلب العالمين وباي برهان منع اهل الفرقان  
 عن کوثر الحيوان بعد الذي ظهر في قطب الامکان بهذا  
 الاسم الذي سخر الله به من في الطک اجمعين دع الطنون  
 والا وهام وتمسک بحبل اليقين " انتهى .

### باب دوم

درباره کشف حضرت رسول الله

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

بنام دوست بی نام و نشان

"..... خبر جدید آنکه این ایام چنین مذکور شد که رئیس

مدینه کبیره استماع نموده که نعلی از حضرت رسول روح ما

سواه فداه در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است

لذا صدر الحکم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع نعل

رسول بشاطی بحراسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره  
 سفائن متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند  
 و عند تقرب بمدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند  
 و شخص حامل را مع امانت در زورق سلطانی منزل داده توجّه  
 بمدینه نمودند و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع  
 وکلاء و وزراء باستقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود  
 صدر اعظم تقرب بسته و امانت را اخذ نمود و در کالسکه  
 بسیار ممتاز گذارده و حامل امانت خلف کالسکه براسب  
 بسیار ممتاز را کب و خلف او جمیع وزراء و وکلاء توجه بمحل  
 مخصوص که معین شده بود نمودند و از زمین و یسار کالسکه  
 جمعی از علماء مع قماقم بخور مشی مینمودند و بتهلیل  
 و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند و بعد از ورود  
 رئیس و سایر ناسر تا سه یوم فوجا فوجا بزیارت فائز حال  
 جای تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که بفرع چگونه  
 متشبثند و از اصل چگونه غافل لم یزل چنین بوده و چنین  
 خواهد بود چنانچه در این ایام احدی اعتناء بحبس آن  
 اسراء الله نداشته و ندارد و لکن عنقریب بذکر جزئیات  
 ماورد علیکم ناطق خواهند شد زیاده از این تفصیل  
 در این مقام جائز نه ..... \* انتهى .



## باب سوم

### کنوز خیرات با حبا میرسد

جمال قدم جلّ جلاله میفرمایند قوله تعالی :

"یا جواد انّی لا انسر من یدکرنی واکسون انیسا لمن  
 یحبّنی وذاکرا لمن ارادنی وحصنا لمن توجه الی وجهی  
 ومعینا لمن اقبل الی شطری وحافظا لمن یدعونی وناصر  
 لمن استنصر منّی لا تحزن من شیئی کلّ خیرکنز لا صفیائی  
 تنزل من سماء فضلی باذنی و ارادتی ان افرح بما  
 اسمعناک نفمتی و تفردی و زکری و ندائی طوبی لنفس  
 اشتعلت بنارحبّی و فازت بلقائی و لانت بحضرتی و سمعت  
 ندائی و طارت فی هوائی و توکلت علی نفسی و هربت عن  
 سوائی انه من اهل مالک جبروتی و ملکوتی علیه صلواتی  
 ورحمتی و برکاتی کذلک ذکرناک و فضلناک لتکون من الشاکرین  
 قل یا الهی تری احتراقی فی فراقک و اشتیاقی الی مکمن  
 وصالک اسئلك باسمک الذی به طلعت فجر التوحید و آسار  
 وجه التجرید بان تجعلنی طائفا حولک فیکلّ عوالمک ثم  
 اذکریا الهی هجرى و التهایى و ذوقى و اشتیاقى انک  
 انت المقتدر المتعالی العلیّ العظیم " انتهى .

کوم الله مقرّ عرش واقع شد

جمال قدم جلّ جلاله در لوح حاجی عبدالمحمد میفرمایند  
قوله تعالی :

" چند یومی است که کوم الله مقرّ عرش واقع شده و این آن مقامی  
است که در کتب قبل مذکور و مسطور ندای روح در این مقام  
مرتفع و انبیای الهی کل را بظهور در این مقام بشارت دادند  
این است تل الهی از یومیکه خلق شده تا این ایّام منتظر  
کأس لقا بوده الحمد لله بآن فائز شد و در مقامات متعدده  
ندا مرتفع و عرف ذکر ساطع و نور وجه لامع ظاهر شد آنچه  
در کتب الهی از قبل مسطور بود طوبی للمعارفین و ویلا  
للمغافلین ..... " انتهى .

ردیف گ

لوح گل مولی

(باب بیستم از فصل دوم قسمت اول مراجعه شود)

قوله تعالی :

" گل مولی چه بسیار از در اویش که در صحراهای شونی  
بیار مولی سیاح شدند و در بحور اشتیاق سباح گشتند  
و در ایّام عمر خود بذکر محبوب در مدائن و اسواق مشغول  
بودند و لکن بلقاء مولی در ایّام او فائز نگشتند بعضی ایّام

روح را ادراك نمودند و بعضی بغفلت انفس خود بمد از ادراك ایام الله از عرفان و لقای محبوب محبوب ماندند و توای گل مولی برضوان قدس الهی فائز شدی و راحه گهای حکمت صمدانی را استشمام نمودی هجرت بوصل تبدیل شد و فراق بلقا پیوست و بعدت به قرب و حزنت بسرور راجع و جمیع آن هیاکل بتو منتهی شد و بتوجمیع بین یدی الله محشور و راجع شدند اینست فضل واسمه پروردگار تو که همه آسمانها و زمین و فوق از اعراش و اکراس و حامین آنرا احاطه فرمود و جمیع آنچه از طایفه موسوم به باین اسم که از اول لا اول بوده اند و الی آخر لا آخر بوجود بیایند جمیع را باسم تو در این ورقه مطهره مبارکه جزا عنایت فرمودیم و این لیل مبارک را لیلۃ القدس نامیدیم و مقدر شده که جمیع در او پیش این لیل مبارک و صباح آنرا بکمال سرور و بهجت عیش نمایند و بذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبای الهی لازم که در این عید شریف اعانت نمایند این طایفه را علی قدر وسعهم و طاقتهم و باین فضل اعظم خود را مستعد نمایند که در یوم ظهور نیر اقوم و افخم جلّت کبریائه بشطر الله توجه نمایند و بهین جهت جز جهت او توجه ننمایند از اهل بیان که این عبد مأیوس شده چه که راحه خوشی از این فئه استشمام نمیشود الا من وفقه الله

شاید این حزب از احزاب خارج شده به یمن عرش اقدس  
 که مقام جلوس آن سلطان وجود است بشتابند و بشاطن الله  
 که مقام حضور بین یدی ان اصل شجره مبارکه لا شرقیه  
 است وارد شوند روحا ثم نورا ثم طوبی ثم ابهیی  
 للمقبلین \* انتهى .

ردیف ل - مشتمل بر یازده باب

باب اول

لوح مبارک استنطاق

قوله تبارک و تعالی :

بسم ربنا الا منع الا قدس الا عز الا بهیی

سبحانک یا من بک حقق الذات فی الذات وتردی کینونۃ  
 القدم برداء الاسماء والصفات من اسمک الظاهر ظهرت  
 الظهورات من اول الذی لا اول له وباسمک الباطن  
 استبطنت البطونات فی غیب الغیب بحیث ما ظهر من قدم  
 القدم ولن یظهرالی آخر الذی لا آخر له بطلوع شمسس  
 جمالك الا بهیی طلع نیرالعلاء من افق البداء مبشرا لمن  
 فی لاهوت السماء و ملاء البقاء و اهل عوالم الذی لا یدکر  
 بقلم الانشاء ولا یدرکها حقایق اولی النهی ثم من فی  
 ناسوت الا بی بان هذا الجمال الا بهیی والطلعة الاسنی

قد ظهر بما هو مقدس من ذكرى و اشارتى و عرفانى و دلالتى  
و تقديسى و تسبيحى و تنزيهى و تمجيدى و توحيدى و تفريدى  
اياه و ماهو فى جوهر جوهرى و سازج سازجى لى ذكره  
و بهائه اذا يامن خلقتم فى البيان باياتى لمرفانسه لا  
تحتجبوا عن الذى كان البيان كله كحلقة خاتم فى اصبع  
ارادته و ورقة لرضوان امره فسبحانك يامن لن يقدر ان يشير  
بذكرك ذكرا لا عظم ولن يقدر ان يجرى على ثنائك قلم القدم  
فكيف يقدر و يستطيع ان يجترح بذكرك هذا الفانى الذى  
يكون احقر الخدام لى باب فضلك الذى فتح على الامم  
الابريش من ابحر جودك الذى تموج على كل الموجودات  
و طفح من طمطام عنايتك التى تلجلجت على من فى ملكوت  
الاوليات والاخرى حيث فتحت السن كل الاشياء بابدع  
الاذاكار بثناء نفسك المختار و ارتفع النداء من قلب صخرة  
الصماء فى قصر البحار و ما فى على الاطوار بانك انت الله  
رب ما يرى و ما لا يرى اذا يا الهى اسئلك بهذه العناية  
التي احاطت كل الاشياء و هذه الرحمة التي سبقت من فى  
الانشاء بان ترسل حينئذ على هذا الفانى نسمة من نسمات  
جود و هابيتك و نفحة من نفحات بدعك التي بها اهتزت  
عظام الرميمه و قامت اجساد الميتة بانك انت الباقي الدائم  
القديم الا قوم بها على ثناء احبتك و اذكرا الذين جعلتهم

انوار الهداية بين خلقك ومشاعل التوحيد بين عبادك ووبريتك  
وانطق بما تؤيدنى وتلهمنى من عندك لاني لا اعلم شيئا  
وانك انت المعلم الخبير وانت تعلم يا الهى ان حبي اياهم  
وذكرى لديهم يكون خالصا لوجهك ومظهرها عن مشاهد  
غيرك انى احب يا الهى انهم يطلعون بمواقع الا مورفى  
اياك حق الاطلاع ويعرفون ما والمستور عنهم حق الصرفان  
ليبقى بذلك كينوناتهم وحقايقهم و ارواحهم وامثالهم فى كل  
عالم من عوالمك عارفا بحقك و مطالعا بما ظهر من عندك و  
ما ازدت لهم فى سرادق عنايتك وفضلك لانهم يا الهى  
لويطلعون بكل الامور ويحتجبون عن شئ احتجبوا بقدر  
ذلك عن منظر الاكبر وما توجهوا اليك بتمام البصر  
وهذا لم يكن الا بتقديسه عن كل ما خلقت وتخلق وظهرت  
اوتظهر حيث نطق بذلك لسانك الحق المبين لويكون البصر  
على كبر السموات والارض ويتوجه بطرف طرفه اقل مما تحصى  
الى جهت اخرى لمن يقدر ان ينظر الى هذا المنظر الاعلى  
على ما ينبى له من حق النظر تعالى تعالى امرك يا الهى  
وتباهها تباهها ظهورك يا محبوبى قد صعب على هذا العبد  
فوق كل صوته بان تحتجب احد فى مثل تلك الايام التى  
مارأت عيون الابداع شبهها ولا ابصر من فى الاختراع مثلها  
حيث ظهرت فيها بصرف جمالك و كافر طلعتك وساج

محبوبيتك واحاطت السموات والارض ظهورات عنايتتك  
وبروزات الطافك بحيث طلع كل امرمكتون وكنز مخزون ورمز  
مصون و اشرقت شمس المعاني عن افق سماء التبيان وتجلت  
بطهورات اسمائك الحسنى وصفاتك العليا على من فى  
الامكان والاكوان والذين يريدون ان يدخلوا هذا البساط  
الممتنع المنيع وهذا المقر المتعالى الرفيع ينبغى لهم ان  
تكون قلوبهم مقدسة عن ذكر اشارات القبل وكلمات التسي  
اسسودها اولى الجهل الذين اشتهرت انفسهم بالعلم  
والفضل لك الحمد يا الهى بما جعلت للواردين فى هذا  
البساط الارتفاع على مقاما لاتنا له طيور افئدة اهل البقاء  
ولا حقايق من فى الانشاء كما نطق به مطهر وحيك ومطلع  
الهامك ونقطة مشيتك نطافة سنة ذلك الطهور تكون اقوى  
عن كل البيان وكذلك نزل فى قيوم الكتب والواح اخرى فى  
ذكر هذا المقام الاعلى على شأن تتحير منه عقول اولى الالباب  
فما اعلى علو هذا الخلق الذى خلقتهم من ساذج امرك و  
وانشاتهم من جوهر فطرتك اذا يا الهى كيف يليق ان  
يكون هذا الخلق البديع وهذا الصنع الارتفاع الرفيع انى  
اكون متحيرا يا الهى من وقّر بعض الاذان وغطاء الابصار  
وغشاوة بعض القلوب بحيث من ندائك اهتزت الاعراس و  
انفطرت السموات وخرقت حجابات اللانهايات واندكست

جبال حقايق الممكنات بتجلى من اشراقات انوار وجهك مع كل ذلك ما انتسبه بعض عبادك وبريتك مع انك تُنادى فى كل الاحيان باعلى النداء فوق رؤسهم و بكل الانوار تكون قائما تلقاء عيونهم قد اخرجت لهم من جيب الارادة يد المشيخة وتقول بسطان القوة والمظمة فما هذه يد اقتدارى التى بسطتها على لاهوت عظمتى وجبروت قدرتى وملكوت سلطنتى وممالك قدمى واقاليم امرى واطويت كلها و ما قدرت باحاطة علمى فيها فى يدى وانها بيضاء من انوار وجهى وشماع من ضياء طلعتى و متلائما من انوار جبينى قد اعطى بفضلى وكرمى لمن يدخل فى ملكوتى وجبروتى وهم يذكرون عند تموجات ابحر النور روات اولى الظلمة والفرور فيا الهى قد دخل كل الوجود من اذكارهم وهم لا يخجلون ويستحيى كل الممكنات من اقوالهم وهم لا يستحيون هل الذى انتبه من نداءك وقام بروح امرك وحى من نفس رحمانيتك و شرب عن كأس عنايتك يجرى لسانه بذكر الموهومات التى كانت فى السن الغافلين من بريتك والجاهلين من خلقك لا وجمالك المختار الا الذى جعلت له السمع آية العذاب من عندك والبصر حفرة السقر فى وجهه بامرك فيا الهى قد اجترحت بتلك الاذكار بين يدى سلطان عظمتك ولكن انك تعلم بان النار تلتهب من شمعاتى بما اسمع اقوال الذين ما اطلعوا باسرار امرك وخفيات ما فى



علمك وتركوا مقامات العاليه واقتنموا بمراتب الدانية كأنهم  
 نسوا منازل من جهروت امرك قلت و قولك الحق يا بـ  
 منظر الا على قدرتُ لك من شجر الا بهى فواكه الا صفى كيف  
 اعرضت عنها ورضيت بالذى هو ادنى فارجع الى ما هو خير  
 لك فى الافق الاعلى وارى بعض منهنم يا الهى احتجبوا بقول  
 من الكتاب بعد الذى انه نُزل بالتصريح من غير التلويح  
 بان كل البيان لا يعادل بكلمة من عنده كل ما ذكر من الحجة  
 والبرهان ثم الدليل والايات والبيانات والعلامات لم يكن  
 الا لهذا الظهور الاعظم الاعظم بحيث ما ذكرت فيه كلمة  
 وما وجد فيه شئ وما نطق بحرف الا ويكون آية لا مرك وبرهاننا  
 لسلبتكم كما تكلم به لسان المشية من عندك كل ما خلق  
 ويخلق يكون آية له خلق بقوله من عنده ليكون حجته لنفسه  
 يوم ظهوره بل جعل يا الهى كل البيان معلقا باذنك وقبولك  
 قال وقوله الحق فوعزتكم لوتغفرن البيان ومن فيه لا ينقص  
 عن ملكك من شئ وان لا تقبلن البيان ومن فيه لا يزيد فى  
 ملكك من شئ بل ان تقبل ذلك تدخل تلك الافئدة المتيممة  
 فى نيل ظلال محبتك وان تردده يفنى كأنه لم يكن له ذكر  
 من قبل اذا اسئلك يا مالك الوجود ومليك الفيض  
 والشهود بان تؤيد الكل على التوجه الى افق فضلك وافضالك  
 مقدسا من اشارات القبل والحمد وتصرفهم ما نزلته فى كتابك

لتمسكوا بجوهر مافیه لان هذا مقصودك فيما نزل بالحق  
ومحبوبك فيما انزلته في كتبك والواحد انك انت المقتدر  
المهيمن المتعالي المميز بالحكيم . ای اله ابدی توشاهد  
وگواهی که این عبد در جمیع احیان و اوان جز طالب رضای  
تونبوده و انشاء الله بعنایت تونخواهد بود همیشه اوقات  
چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجه  
و آنچه دیده و عارفان شده خالصا لوجهك خدمت  
دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوشش و  
که در ایام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند  
و بمطالع امر و مشرق وحی توجه نمایند و چندی بود که این عبد  
صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد  
که غبّره تیره غلمانیه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده و بیم آن  
رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد  
متوكلا عليك و منقطعا عما سواك برخود لازم شمرده که بعضی  
از امور واقعه را خدمت احبای تو که بر بساط استقامت آرمیده  
و از ریح عینیت نوشیده اند معروض دارد که شاید ضعفارا از  
ظلمت هواهای نفسانیه و شبهات انفس شیطانیه حفظ فرماید  
قسم بمظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا  
مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش  
مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بخت چگونه علم هستی

برافرازد و عدم صرف کجا تلقاء طهور قدم اظهار وجود نماید  
 که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم  
 خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرب عباد به شاطی  
 قرب ولقا و اقبال نفوس بقبله من فی الارض و السماء عرض میشود  
 لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بیقیین  
 میدانده که تو لم یزل از انکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده  
 وهستی لا ینفک اقبالهم ولا یضرك اعراضهم هیچ وصفی  
 بساحت اقدسست نرسد و هیچ زکری ببساط احدیتت در نیاید  
 بلکه ذکر احدیتت در بساحت اقدسست ذنب صرف است و غفلت  
 محض چه شرافت او بنسبتها الیک بوده ولا ینسبتک الیهما  
 لو تطردا بأسرها من یقدران یمنعک فیدلک ولو ترفعهما  
 کما رفعتها عن یقدران یمتضر علی فعلک انک انت المحمود  
 فی کل ما اردت و ترید و فی کل ما قلت و تقول و فی کل ما  
 اظهرت و تطهر فوعزتک یا الهی لا احب ان اختار لنفسی  
 الا ما اخترته لی ولا اریدان اتکلم الا بما امرتنی به یکون  
 طرف کینونتی ناظرا الی افق او امرک و مشرق احکامک لو  
 تطوی بساط الا زکار المنبسطه المنتشره فی الارض لا قول  
 انت الحاکم فی امرک ولو تأمرنی بما ینکره من فی الطلک لا قول  
 انت المطاع فی حکمک استظک اللهم بان تجعلنی من الذین لم  
 یتکلموا الا باذنک ولم یتحرکوا الا بارادتک انک انت

المقتدر المتعالی المهیمن القیوم \* عرض میشود حین ورود جمال قدم در سجن عکا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسر و مشقت بودند تا آنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاً وجه تخریر مینمود آیه از سما مشیت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شد ایام وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرمایند تفکر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود ولیکن متوکلاً علی الله ساکن بودم و بهیچوجه بر سهوال جسارت ننمودم تا آنکه روزی ذکر محبت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاً عرض شد لوحی مخصوص او از سما احدیت نازل در آن لوح مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمت این سجن بلایای کلیه است که بر جمال احدیه وارد میشود تا آنکه یومی از ایام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخاست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت

اقدس معروض داشت و در آن عریضه اطهار مطلوبیت خود نمود  
در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانسی  
نازل و صورت آن اینست :

« هو الله عاشق رانزد معشوق اطهار هستی و خود بینی  
جایز نه اگر خطوه از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب  
نه. نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار  
بلی بعضی از عاشقان اطهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه  
محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب  
و اصفای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی  
از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید  
که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما ورا ستر  
الکبریا من اسرار ربکم الحلی الاعلی لقد یتم انفسکم حبا  
لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که  
وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل هـا  
بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجـا  
فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسانست  
ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت تسلطنت  
واققدار مشهود و لکن در معنی محنت و اضطرار لا یحصی مکنون  
عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذرید تا بنفس خود  
هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحا

و تصریحا فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی با دعای  
 آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه  
 محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست  
 غافل عزم سفر نمودیم و باطلعت محبوب سفر و مسیر گشتیم  
 قدریکه بادیه پیمودیم نار حبب مخمود و جمال شوق محبوب  
 تا آنکه از این مقام تجاوز نمودیم حسنات راستیات مشاهده  
 نمودیم هوسنیات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره  
 خضراء شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر  
 مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای طنون و او همام  
 در صبح و شام سایر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی  
 بحب و گاهی بغفلت ایام ولیالی بسر میبردیم و سلسبیل بیان  
 در گل احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار  
 وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بروهم  
 و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و باین احوال غیر مرضیه  
 و شئونات غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که  
 از احوال خود غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت  
 محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی  
 از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود  
 باین افعال رذیه مقبول شویم و بالاخره حق را غافل و خود را  
 عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک

استار واگر خدمتی نمودیم اتبناهاه بالمن والا ذی وبعد از  
 آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کل را از حضور منع  
 نمودند مستشمر نشدیم و متنبه نگشتیم که علت منع چیست  
 و سبب چه مرة اخرى هجرت نمودیم و با حضرت مقصود  
 بادیه ۱۵ پیمودیم تا آنکه وارد بارض اخرى شدیم و بادوست  
 دریک محل آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه  
 آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا  
 قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب  
 را در محلی حبس نموده ایم و در کل حین از سهام طنون و رماح  
 او هام بقدر وسع وقوه براو دریغ نمیداریم چه که محبوس  
 و مسجون و فریدش یافته ایم غفلت بمقامی رسیده محلی را که  
 جمیع اهل ملاء اعلی با و ناظرند و از او مستمد در آن محل  
 مبارک جهره باقیح کلمات ناعلم و باصل اعمال و اخسار آن  
 عامل فتبا لنا ما اثرت فینا کلمات الله ومع ذلك متنبه نشدیم  
 و اقلاً اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری زاکر  
 ونه بتوجهی مشغول حکایت کنند که فضیل خراسانی  
 کان من اشقی العباد ویقطع الطريق انه عشق جاریه و اتا  
 هاليلة فصعد الجدار اذا سمع احدا یقرء هذا لایه الم  
 یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اشرفی قلبه  
 فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله

الحرام و اقام فيه ثلثین سنة الى ان صعد روحه الى افق  
الاعلی عجب است که کلمة الله را از لسان یکی از عباد شنید  
و چنان موثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن  
راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نفحات  
نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر  
تأثیر ننموده که اقلاً بقیح افعال و اعمال و طنون و اوهام  
خود مطلع شویم حکایت که باینمقام رسید فلك بیان بر جودی  
لسان منصعق و مد هوش و قلم از بنان منقطع و بیهوش لسن  
یصیبنا الا ما کتب الله لنا نسل الله بان یفتح ابصارنا و یصر فنا  
انفسنا و اعمالنا ان لم نوفو علی معرفة نفسه سبحانه نوفو  
علی معرفة انفسنا الفاضله و یکشف عن وجوهنا حجابات المانعة  
لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العناية و ننقطع عن فی الامکان  
والاکوان و نتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و نسئله  
بان یوفقنا علی التوبة و الانابة فی کل صباح و مساء و یحفظ  
مشرق اشراق انوار وجهه عن رُماح احبائه لانه ما اراد معینا  
سواه و انه مبدئه و مشواه و یقول لا اله الا الله " انتهى  
اگرچه بمصوم نازل شده و لکن فرمودند مخصوص است بنفوس  
معرضه که حال در ظاهر ادعای حب مینمایند و بعداً مافی  
سرهم ظاهر خواهد شد و از برای عده از احبائت شد  
و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی



از مدعیان محبت رحمانیه در عراق و مدن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمانیه مانع از خرق حجاب و کشف اعمال بود چنانچه آن نفس طالم در ایام توقف عراق سرّاً بشرب خمر و بعضی از اعمال دیگر مشغول بوده در اواخر ایام عراق گاهی از سرّ بجهت تجاوز مینمود و معذک طائفین حول ستر مینمودند مع آنکه متصلاً از مطلع آیات الهیه کلمات نصحیه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچو میدانستند که این امور مقبول است و از جانب حق تعالی شأنه مازوند مع آنکه بساط او امر حق مقدس از اعمال رذیّه غیر مرضیه بوده و ساحت اقدسش منزله از شئونات مکرهه نالایقه و نفسه الحق که در سنین توقف عراق و ایام هجرت لیل و نهاراً از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از غیر ما حکم به الله نازل و با طرف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراده الله عارف شدند و عامل گشتند و نفعه تقدیس و تنزیه امریه الهیه مابین بریه مرور نمود نظر بعدم اطلاع ناس از او امر الهیه تفضلاً لهم از لسان احدیه این کلمه استماع شد عفا الله عما سلف نسئل الله ان یوفقهم علی التقدیس و التنزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر.

باری نفس ظالم و رضاقلی لا زال سرّاً باعمال شنیمه مشغول بودند و این عبد بکرات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سرّ و چه در سجن اعظم که شاید متنبسه شوند و از خواب غفلت منتبه گردند ابداً تأثیری نمود ما تأثرت فیهما کلمات النصحیه و بیانات الشافیة المعلنه تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهرة بشری و اعمال شنیمه مشغول گشت لذا اطرده الله بسطانہ و باخبیشین هم یعنی سید محمد و آقا جان متصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات ماقبل و همچنین چندیوم بعد عریضه اخری و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاقی الله از او ظاهر گردید عرایض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشتند و سبب تزییح امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشتند که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشرات اعمال آن خبیث مردود را در ارض انتشار دهند الالعة الله علی القوم الظالمین و در اتصال آن خبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء علی شأن لا یحصیه القلم و البیان و لکن الرحمن احمده و اطفاها و انه لهوالمقدر القدير و بصر از طرد جمال قدم آن نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلی و آقا جان

خبیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است نسئل الله بان  
 یفتح عیون الناس و یعرفهم من اعماله و احکامه جلّ و عزّ  
 ماتدلّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و سازج امره اگرچه  
 اکثری از ناس نائمند و لکن بعضی از انفس زکیّه و ابصر حدیده  
 بمعنایت رحمانیه موجود انهم یمیزون الحق عن الباطل و  
 یمصرفون من عرف کل امر ماتدلّ من به قلوبهم و نفوسهم الا انهم  
 عباد مکرمون . باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت  
 عاکف و امر بسد باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از  
 برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین  
 و حیل مبغضین استماع میشد ابتدا از مطلع او امر الهیه امری  
 ظاهر نه تا آنکه یومی از ایام در شهر رجب او شعبان  
 مکتوبی از جناب آقاسید ۱۱۰ قبل اکبر این اخ جناب آقای  
 اسم الله م علیه من کل بهاء ابهاء لدی العرش حاضر  
 بعد از عرض مافی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس  
 الذی جعله الله رحمة للمخلصین و نعمة للمشرکین از مطلع  
 بیان رحمن نازل بعد از تنزیل آن لوح مبارک افق این امر  
 تفسیر نموده و بحمّرة تمام ظاهر و در هر یوم در از یاد بود  
 تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از  
 استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله غضب الهی  
 مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح مبارک

در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح مبارک این است قوله جل کبریائه :

" ان یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما انشاءه ابن اخیک فی ثناء مولاہ و عرفنا منه الشوق والاشتیاق و نزلنا له ما یحدث به الشعف والاحتراق فی حب اللہ مالک یوم التلاق طوبی لمن یقر و یتفکر فیما نزل من لدی اللہ المقتدر القدیر بسم اللہ الا قدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق الی آخره انتهى .

این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه باین شأن استماع نموده لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیاء درتزاید بوده تا آنکه رضاعلی ینک بسته کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آنرا بفقرات کفر آمیز مخلوط نموده و بدست اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سید محمد در سه نزد ناس اظهارندامت نموده و خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس جهره بستم و بغضا قیام نمودند و سید محمد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غضن اعظم هم از ما بین اصحاب خارج

فرصت غنیمت شمرده با بعضی از اصحاب بنای مـراوده  
 ودوستی گذاشتند واین عباد ساکن وصابر ابداء در این امور  
 امری از مصدر امر صادر نه متوکلا علی الله در محل نشسته تا  
 چه ظاهر شود واز سزادق غیب بمرصه ظهور چه جلوه نماید  
 تا آنکه در یوم اثنین ثانی عشر شهر ذی القعدة ساعت  
 یازده از روز غوغا برخاست مشاهده شد که پاشای بلد با  
 جمیع مسکریه مع اسیاف مسلوله بیت را احاطه نمودند و  
 همچنین کل اصحاب را اخذ نمودند واین عبد بتحریر  
 آیات منزله مشغول بود وبقسمی مدینه در حرکت واضطراب  
 مشاهده شد که فوق آن ممکن نه بفته کل اهل بلد مـ  
 عساکر وضباط بهیجان آمده وبقسمی نعره وضوضا مرتفع که  
 قلم از ذکر آن عاجز است در آن اثناء تلقاء وجه حاضر  
 فرمودند لا تلتفت الی ضوضائهم بعد لسان مبارک بآیات  
 ناطق واین عبد بتحریر آن مشغول که غصن اعظم بین یدی  
 حاضر و معروض داشتند که بباب حکومت خواسته اند  
 جمال قسبم مع غصن اعظم تشریف بردند غصن اکبر و آقایی  
 آقامیرزا محمد قلی واین عبد خواستیم همراه برویم منع فرمودند  
 بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر واین عبد را هم بردند بعد  
 از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از  
 اعجام رفته اند آقا جان وسید محمد ورضاقلی را کشته اند

لله درمن قال في فتية من جنود القهر ما تركت للرعء كراتهم  
 صوتا ولا صيتا قوم از اقبولوا كانوا ملائكة حسنا وان قوتلوا  
 كانوا عفاريتا وجميع ناس مضطرب وخائف مشاهده شدند  
 وبشأني آثار قهرا حاطه نمود که اکثری از اهل بلد واهل  
 حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست  
 مع آنکه جمال قدم در شهر معدودات مع غصنین اعظمین  
 سد باب نموده ایدا با احدی از خارج و داخل معاشرت  
 نمیفرمودند و خود سید محمد با طرف نوشته که جمیع اصحاب  
 اعراض نمودند معذک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه  
 علیها لعنة الله ولعنة اولیائه در مجلس حکومت رفته و ذکر  
 نموده که جمال قدم امر فرموده اند که این نفوس را بقتل رسانیدند  
 مع آنکه والله المهیمن القیوم که ایدا بر حسب ظاهر از مقرر  
 صادر نشد و لزال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند  
 و میفرمودند ان الکلب ینبح والذئب یحوی ان اترکوهما و  
 لا تتعرضوا بهما و کونوا من الصابرين باری یکی از احبای  
 الهی تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بیوده  
 استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان  
 معروض داشت و حال در این ورقه مکررا ذکر میشود تا جمیع  
 بریه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیله اولی  
 حین صلوة عشا بود که در مجلس پاشا تشریف بردند و در آن

مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع درکمال وحشت واضطراب  
 جمال قدم در صدر مجلس مُتکِناً جالس و ابداً تکلم نفرمودند  
 چه که اهل مجلس بشورا و مکالمه بین خود مشغول بودند  
 و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی راه راه نبودند  
 بعد پاشا برخاسته مصروض داشت که در محل دیگر تشریف  
 ببرید چه که حال میخواستیم حضرات آخذین را استنطاق  
 نمائیم لذا در محل دیگر که بمحبس اداره موسوم است تشریف  
 بردند و در آن محبس غصنین اعظمین و آقائی آقامیرزا محمد  
 قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین  
 ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر بودیم و بعضی از اهل  
 سرایه از ضباط و غیره الی ساعت سابعه در آن محل تشریف  
 داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند  
 در نظرت هست آیاتی که در لیله قبل نازل شده و بعد باعلی  
 البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست :

بسمه الباقي الدائم المزیز العظيم قد ماج بحواله البلاء والخا  
 طت  
 الا موج فلك الله المهيم القيوم ان يا ملاح لا تططنطرب  
 من الارياح ان فلق الا صباح معك في هذه الظلمة التي  
 احاطت العالمين توكل على الله في كل الاحوال ولا تخف  
 من هبوب عواصف البغضاء ان استمد بالله ربك المقتدر  
 العليم انه يحفظ من يشاء بسلطان من عنده انه لهو العليم

الحكيم في بحبوحه الظلمة كان مشرقا بضياء احاط من في  
 السموات والارضين انا في تلك الحالة ندع البريه الى الله  
 ولا يخوفنا اجتماع الذينهم كفروا بالله اذ اتى بامر بديع  
 قد سرق السارق ما نزل من لدى العرش واحضره لدى  
 الذين يحكمون على العباد كذلك فعل ذاك المشرك  
 البعيد قل مت بغيظك يا ايها الجاهل هل تظن انك  
 تسبقنا لا واسى الذى به فاحت نفحات الروح على كل  
 صغير وكبير انا بلفنا الامر بايدي الذين اعرضوا انسه  
 لا يضره مكر الماكرين ان الخناس حضر بكتابى بين الناس وطن  
 بذلك يهجمون على مطلع الامر ويحتقر به شأن الله فيما  
 سواه كذلك سولت له نفسه وحقت عليه كلمة العذاب من  
 لدن غالب محيط قل بذلك يرفع امره وينتشر آياته ويعلو  
 هذا الذكر الذى به قد ركل امرحكم ياليت يجتمعون علينا  
 العباد ويسفكون دمانا في هذا السبيل المستقيم انافدنا  
 ما عندنا في سبيل الله يشهد بذلك ما انافيه من البلايا وعن  
 ورائها قلم الذى به ثبت امر الله العزيز الحكيم قل انى اكون  
 منتظرا يوم الذى فيه ارى نفسى بين الاحزاب من جنسود  
 الظالمين تالله اذا يسمعون ما لا سمعوا من قبل ويرون  
 ما لا رأت عيون الذينهم سبقوا انه لهو الحاكم على ما اراد و  
 انه لهو القوى القدير قل يا ايها الذباب هل تقدر ان تطير



مع الورقاء في هذا الهواء الذي ما طارت فيه طيور العالمين كل ما يرد علينا انه رحمة لنا يشهد بذلك كل موقن بصير تنوع الذرات لضرنا ونحن في فرح مبين قد اطهرنا السرور من افق الاحزان انه يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد ودرآن احوال ابدا بمأمورين اعتنا نفرمودند وجه مبارك متوجه بحضرت فغن اعظم وغنن اكبر روحى لهما الفداء وبمضى احبا كه در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحربيان رحمن موج از جمله فرمودند :

" قد اوحى الله تبارك وتعالى الى بعض انبيائه في بعض وحيه وعزتي وجلالى لا قطعن رجاء كل مؤمل يومئذ غيرى ولا كسونه ثوب المذلة بين الناس ولا بعدنه عن فضلى وفرجى ائومل عبدى فى الشدايد غيرى ومفتاحها بيدى مالى ارى عبدى معرضا عنى وقد اعطيته مالم يسئلى افا سئل فلا اجود كلاليس الجود والكرم لى اليس الدنيا والاخرة بيدى ولوان كل واحد من اسماء السموات سئلى مثل السموات والارض و اعطيته مانقص ذلك من ملكى على قدر جناح بعوضة وامثال اين بيانات كه اكثرى در نظر نيست متصلا از كوثر فم رحمن جارى بوده قد تعاطت اقداح البيان من خمر ذكر ربك الرحمن آنچه بخاطر اين عبد مانده معروض داشته چه عرض كنم كه درآن ليله مباركه آيات قدرت وعظمت وسلطنت چه قسم

جاری وسایل و نازل بوده کان سلسبیل البیان بذل علی  
من فی الامکان و بحر الکریم ترشح علی الامم و سرّ المجلل بالسرّ  
تجلی علی من فی الغیب والشهود و بسیار از بیانات ابدا  
در نظر نمانده بعد در ساعت سابقه یکی از ضباط آمده  
جمال قدم و غصنین اعظمین و آقای آقامیرزا محمد قلی را  
بردند در عریضه قبل عرض شده که جمال قدم و غصن اکبر را  
در محلی که جنب لیمان است و آقای را در محل دیگر و  
حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد  
وسایر احبار را در نفس سرایه محل بسیار مظلم تحت حدید  
حبس نمودند در لیله ثانیه تلفراف از والی آمده محل  
جمال قدم را تغییر دادند در قبه مرتفعه که فوق لیمانست  
تشریف بردند غصنین اعظمین و آقای در حضور امنع اقدس  
و توقف در قبه سی و هشت ساعت نیم بعد مجد دیوم خمس  
ساعت رابع از نهار بسرایه طالب نمودند لاجل سئوال و جواب  
حین توجه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق :

اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول اللّه عن ورائکم مالکم  
لا تفقهون این آیه مکرر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود  
جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف  
بتفحصیم چه که سه نفس گذشته شده اند و جمیع اهل بلد  
خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا

بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سئوال از اسم مبارک  
 و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون این است  
 که این سئوالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اطهر  
 من الشمس مجدد سئوال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم  
 فانظروا فی فرمان الدولة الذی عندکم بعد بکمال ملامت  
 عرض نمودند خود شما بفرمائید اذا جلس هیکل العظمة مستویاً  
 علی السریر و نطق بلسان القدرة والقوة اسمی بها اللّٰه  
 و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثمّ توجه وجه القدم الی المفتی و قال  
 عزّ کبریائه " لوعرفتم لا سمعناکم هدیر ورقاء العظمة علی غصن  
 سدره الربانیه لیظهر لکم ما قال العبودیه جوهره کنهها  
 الربوبیه فبهت من حضر من کلمة اللّٰه الابدی و بعد مخاطباً  
 الی الکل فرمودند " ما المقصود من هذا الاجتماع والسئوال  
 و الجواب لو تریدون اعترف بما هو مقصودکم و رجاء قلوبکم لانی  
 لا احب ان اکون فی الدنیا علی قدر ساعة" و آیات سور مملوک  
 تلاوت فرمودند از جمله این فقره مبارکه " ما مررت علی شجر  
 الا و خاطبه فوادى یالیت قُطِعْتَ لاسمى و صُلبَ علیک جسدی  
 فی سبیل ربّی فی اثناء البیان قد اخذ الا هتزاز ارکان الرحمن  
 ثمّ بعد ذلك قام القیام و توجه جمال الغلام الی محل اخر  
 خارجاً عن المجمع" باری عجب روزی و عجایب وقتی بوده در  
 بعضی از ناس شمس کلمة الله اشراق نموده اطهار محبت

نمودند فی الحقیقه این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجز است  
صاحب مثنوی زکری نموده مناسب این مقام است :

" آن خطا باتیکه گفت آندم نبسی

گرزند بر شب بر آید از شبی

" روز روشن گردد آنشب چون صباح

من ندانم گفت باز آن اصطلاح

" خود تو دانی کافتاب اندر حمل

می چه گوید باریا حین بی بغل

" هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید باریا حین بانهاال

باری این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربانیه عاجز  
بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت  
فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند  
رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء  
وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند  
نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقف شود  
ببهرتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آن حین ساعت  
احدی عشر یوم خمیس بود هجمل آنکه ابتدای خروج جمال  
قدم از حرم الی حین ورود شصت و نه ساعت و نیم منقضی

شد توقف در سرایه لیله اولی ۵ ساعت ونیم محبس جنب  
 لیمان هیجده ساعت ونیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت  
 ساعت ونیم ورود سرایه و توقف در آن مره ثانیه هفت ساعت  
 كذلك قضی الامر من لدی اللہ المقتدر العلیم الحکیم .  
 و دیگر آنکه صحبت نامی است از اهل زاء علیه لعنة اللہ  
 از احدث کذب و از اوعده خلف و از او تمن خان این صفات  
 منافقین است و صد هزار فوق آن در آن خبیث موجود  
 قبل از وقوع این مقدمه مذکوره وارد این بلد شد و در مقرر  
 مشرکین منزل داشت و چندی بانفوس خبیثه معاشر و بعد  
 با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید  
 مفتریاتی زکرنمود او و آقا جان علیهما غضب اللہ راوی مجمولاً  
 مفتریه از ناحیه کذب شدند چنانچه بعد از انقلابات مدینه  
 کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور  
 لاجل ظلم بر ما واقع شده و این امور را رأس المشرکین  
 خبر داده کل هذا کذب صراح و هر عاقل منصفیکه فی الجملة  
 بصرف انصاف فائز شد یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس  
 از عرب و عجم و ترک در صد جمال قدم بودند و بعد اوت  
 تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند  
 و بر سایر آنچه واقع شده بالتبع بوده باری اخذ ظالمین  
 و ماورد علیهم و ما یرد کل در لوج رئیس والواج اخری بکمال

تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل  
بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواسته‌اند بود و مطلع  
آیات الهیه و منبع فیوضات رحمانیه بآنچه وارد شده خبر  
زاده اند \*

از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء الله است که در اول  
ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور موجود  
و سواد آن نزد جناب زین المقربین علیه بهاء الله و احبها  
موجود است جوایشوند و تحقیق نمایند تا بیقین بدانند که  
زمان علوم بید مقتدر علیم بوده لا یعلم الغیب الا ھ و یظهر  
لمن یشاء ویستر لمن اراد ما اراد انه لھو العلیم الخبیر  
بعضی آیات منزله در لوح ابن نبیل اینست :

" ھ والاقدرس الابھی ک ظ نادیناک عن وراء قلزم  
الکبریا علی الارض الحمراء من افق البلا انھ لا الھ الا ھو  
العزیز الوھاب ان استقم علی امری ولا تکن من الذین  
اذا اوتوا ما ارادوا کفروا باللہ رب الارباب سوف یأخذھم  
اللہ بقہر من عنده انھ لھو المقتدر القہار فاعلم ان الذین  
حکموا علینا قد اخذ اللہ کبیرھم بقدرۃ وسلطان و بعد آیاتی  
چند نازل تا باین آیه میرسد قوله جل کبریا ھ :

" سوف نمزل الذی کان مثله و ناخذ امیرھم الذی بحکم  
علی العباد وانا المزیز الجبار " چنانچه چندی نگذشت

ند  
 نفی که مباشر نفی حق و آل الله بود از مدینه کبیره نفی نمود  
 و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرك رفت حال ملاحظه  
 کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در  
 بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المفلین  
 اخبار داده ال لعنة الله على الكاذبین و همچنین سوره  
 رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سر و ورود شاهی  
 بحر نازل شده و همچنین آیات همیکل که مخصوص ملك پاریس  
 و اهل آندیار نازل و اخبار فرموده اند از آنچه براو واقع  
 شده قوله جل کبریائه :

" ان يامك ان استمع النداء من هذه النار المشتعله من  
 الشجرة الخضراء في هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة  
 البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الففور الرحيم "  
 الى ان قال عز کبریائه :

" ان يامك انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها از سئلك ملك  
 الروس عما قضى من حكم الضزاء ان ربك لهو العليم  
 الخبير قلت كنت راقدًا على المهاد ايقظني نداء المهاد  
 الذين علموا الى ان غرقوا في بحر الاسود كذلك سمعنا  
 و ربك على ما اقول شهيد نشهد بانك ما ايقظك النداء  
 بل الهوى لانا بلونك وجدناك في معزل ان اعرف لحن  
 القول وكن من المتفرسين انا مانحبت ان نرجع اليك كلمة سوء

حفظاً لمقام الذى اعطيناك فى الحياة الظاهرة انا اخترنا  
 الارب و جعلناه سجية المقربين انه ثوب يوافق النفوس من  
 كل صغير وكبير طوبى لمن جعله طراز هيكله ويل لمن  
 جعل محروما من هذا الفضل العظيم لو كنت صاحب الكلمة  
 ما نبذت كتاب الله عن وراء ظهرك اذ ارسل اليك من لدن  
 عزيز حكيم انا بلونك به ما وجدناك على ما ادعيت قم  
 وتدارك ما فات عنك سوف تغنى الدنيا وما عندك ويبقى الملك  
 لله ربك ورب آبائك الاولين لا ينبغى لك ان تقتصر الامور  
 على ما تهوى به هوىك اتق زفات المظلوم ان احفظه  
 من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور فى مملكتك  
 ويخرج الملك من كفك جزاء عملك اذ اتجد نفسك فى خسران  
 مبين وياخذ الزلازل كل القبائل فى هتاك الا بان تقوم على  
 نصرة هذا الامر وتتبع الروح فى هذا السبيل المستقيم  
 اعزك فرك لعمري انه لا يدوم سوف يزول الا بان تمسك  
 بهذا الجبل المتين قد نرى الذلة تسمى عن ورائك وانك  
 من الراقدين \* انتهى .

ومعلوم احباى الهى بوده در ايام توقف در ارض سر الواح  
 منيعه مخصوص بعضى از ملوك لا تمام حجت الله نازل وارسال  
 شد از جمله بملك پاریس كه در آن ايام رأس ملوك بسود  
 لوحى نازل وسبب آن آنكه روزى تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند



بعد از دعوی روس و عثمانی ملك پاریس باعانت عثمانی برخاست  
 و بعد از نزاع وجدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند  
 و حکم مصالحه محقق شد بعد ملك روس از ملك پاریس سؤال  
 نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که  
 باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی  
 در جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت  
 عثمانی را شما در بحر اسود بگفته برایشان هجوم نمودی  
 و جمعی را غرق کردید ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار  
 نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام این فقره فرمودند  
 حال مالوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت  
 مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را آنچه گفته  
 و الا یظهر کذب فیما ادعی و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال  
 شد ابدًا خبرن از او نرسید مع آنکه وزیرن از وزیرای او که  
 سرًا اظهار حرب مینمود بساحت اقدم من معروض داشته که  
 مخصوصا لوح را بملك رساندم و تفصیل را هم لسانا معروض  
 داشتم مع ذلك جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول  
 جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخط فرنساوی شخصی  
 نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه  
 بر او وارد شده از قبل تصریحا من غیر تلویح در آن لوح نازل  
 طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین طوبی للمخلصین و همچنین

در خلق بدیع و ارسال آن بقدرت و عظمت تفکر نمایند و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجت و اظهار قدرت چگونه بلا یا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود اخبار این امور کمال در الواح متعدده نازل شده فوالله الذی لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او ولوح او آنچه بفسد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافی است و برهان الهی اظهار از شمس هر کل مبرهن و واضح میشود ولیکن کینونات جعلیه به عالم خود مشغولند از انقباس سبحانیه و عرف آیات رحمانیه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلاء کبری و ظهور عظمی و آیهات و اضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابدی امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد و الا جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتصریح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسئل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاهدام و ما ذکر فی الاسلاف ان المجد فی الذین اتبعوا الذرفاء بعد الذی توضع رائحة المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسید محمد اصفهانی و اقوال او که ابدی از اصل امر مطلع نبوده و لا زال بفساد مشغول از حق امنع اقدس محتجب مانده اند

اگرچه قول عوام است ولکن مناسب این مقام کوری نگر کسه  
 عصاکش کورد گرشود فولله فوالله هرزی بصری وزی شمی  
 که یکمرتبه اورا دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش راحه  
 اهل سجین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد  
 سجن اعظم شدیم اسمش را قدوس افندی گذاشت بگمان  
 آنکه اسم بیمعنی سبب اعلائی مسمی خواهد شد و پیل لسه  
 ولمن اتبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف الحق  
 نامیده و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان  
 الآن موجود است که برئیس المشرکین نوشته استغاثه نموده  
 که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری  
 در این ارض نزد شخصی ذکر نمود که من سیف الحقم و اکثر  
 بلاد را عنقریب فتح میکنم الا لعنة الله علی الکاذبین  
 در این مقام آیاتی از سما مشیت الهیه نازل قوله عز کبریائه:  
 " الا قدس الاعظم الابهی ان فی ابتلاء مالک الامکان فی کل  
 الاحیان لایات لمن فی الاکوان قد قبل الشدة بالخاء البرية  
 والمشقة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء وکینونتی  
 لرحمته الفداء وروحی لعنایته التي احاطت الافاق ما اصبح  
 الا واحاطته ظلمات الاشارات من الذین کفروا بالله منزل  
 الایات وانه لا یمنعه شیء عما اراد فی امر الله مالک یوم  
 التناد مرة ینادی بلسانه المبین و طور ایشیر باصبع الیقین

ویدعو الکل الی اللہ مالک الرقاب لوندکر ماورد علینا  
 لتنفطر السماء وتخر الجبال ان الذین کفروا افتخروا بما  
 عندہم من الالقب ان الاخر س می نفسه بالقدوس و ادعی  
 فی نفسه ما ادعی الخناس والاخر س می نفسه سیف الحق و  
 قال انی انا فاتح البلاد وقد بعث اللہ من ضرب علی فمه  
 لیوقن الکل بانہ ذنب الشیطان قطع من سیف الرحمٰن  
 قد کان ان ینتظر ایام عزه و طهوره بما وعده من کفر باللہ  
 فالق الاصبح كذلك يأخذ اللہ من اعرض عنه وقام علی  
 تضییع امره بین العباد هلکوا امرت اریاح الربیع  
 وفتحت ابواب السماء و امطر السحاب طوبی لمن فاز بعرفان  
 اللہ فی ایامه وانقطع بکله عن کل الجهات قل اولم یکفکم  
 ربّ السموات والارض انه قد اتی بالحق باسمه المہیم  
 علی الابداع انک نور قلبک بمصباح الاعظم الذی اوقده  
 مالک القدم ثم استقم علی الامر بسلطان ربک المقتدر  
 المختار انتهى

شخصی در این مدینہ از علمای مدینہ کبیرہ بودہ آقا جان  
 نزد او مرادہ داشت نزد او ہم تفصیل راز کر نمودہ کہ من  
 سیف الحق عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواہد  
 شد آن شخص عالم جاہل اگرچہ از سبیل حق ہمید بودہ کلمہ

خوبی ذکر نمود کان روح القدس نطق علی لسانه چنانچه  
 بعد از قتل مشرکین فی الفور مع پاشای بلد بر سر نعرش آقا جان  
 حاضر مذکور نمود این طعمون میگفت من سیف الحکم حال  
 معلوم شد که سیف الحق آن بود که بر کمرش خورد و با سفل  
 الجحیم مقرر شد باری الحمد لله بعد از وقوع این فقره  
 و رجوع مشرکین با سفل الجحیم امطار رحمت لیل و نهار را  
 بارید بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود ناس بقحط  
 و غلا معذب و مبتلا باری وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی  
 آن خبیث بشخصی نوشته بود از جمله ملاحظه شد یک فقره  
 از فقرات لوحی که در عراق نازل شده بود سرقت نموده و با<sup>سم</sup>  
 خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر  
 لایع و آن غافل پلید اینقدر ادراک نموده که عرصه سیمرغ  
 جولا نگه زباب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نبرد که  
 دعوی شمسی نماید فوالله چون بعضی ناس را ضعیف  
 و احمق دید لذا بمفتریات نفسیه قیام نمود چنانچه بعضی  
 معمولات قلمیه او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب  
 و القاری و بوساوس و دسائس مختلفه ناس از رب الناس  
 منع مینمود و با و همام سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه این  
 بنده را شخصی در سوق ملاقات نموده مذکور داشت که

ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی زکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرك بالله مراد دارد و زکرنمود بمن گفته اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشأنی ضحك غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت آن شخص تعجب نمود گفت سبب ضحك چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته اند بچه مقامی رسیدند و بیجا چه شأنی عند الله داشته اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن تَوَهُّمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده اند چنانچه حق منیع را بایادی خود شهید کرده الا لعنة الله على القوم الطالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات عنیه که از مصدر امریه استماع نموده بودم باو القا نمودم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود میسر دهند کدامیک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اودام و کلمات کذب به ببحر صدق و حکمت ربّانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند

قال لا گفتم آیا حشر ونشر را فهمیدند قال لا گفتم آنچه  
 در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمی که ادراک نموده اند  
 حق بوده قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهی کل کذب  
 بود حال این فقره که بتو گفته اند از کجاردانستی که صدقت  
 بعد جَلَسْتُ مستویا مقابلا الیه ونطقت بما حفظت من آیات اللّٰه  
 الطک المهیمن القیوم والقیة علیه ما امرت به من لدی اللّٰه  
 المریزالمحبوب قلت یا عبد اما سمعت ما نطق به لسان  
 العظمة اذا استوی علی عرشه المهیمن علی کل شاهد ومشهور  
 قال و قوله الحق دعوا ما عندکم من الاوهام ثم استمعوا ما  
 ینطق به لسان ربکم المریزالعلام الی متی تتبعون الهوی  
 قد اشرقت شمس الهدی ان اقبلوا الیها مقدسین عما ذکرت  
 قبل من علماءکم تالله هذا الظهور اللّٰه و آیه بطونه لعاسوا  
 لا یقاسر بما ذکر فی ازل الآزال ولا یصرف بما عندکم من کلمات  
 اهل الجدل تقربوا الیه بعیون نورا و وجوه بیضا کذلک  
 امرتم فی الالواح من لدی اللّٰه المقتدر العلیم الخبیر وقوله  
 جل کبریاءه مخاطبا لاحد قد نریک متغمسا فی غدیر  
 المتحجبین ومیاه اوهام الفاضلین ان اخرج منه باسمی  
 وسلطانی قم تفص فی ذالبحر الاعظم الذی ینطق کل  
 قطرة منه لا اله الا انا المقتدر المتعالی المریزالکریم گفتم  
 ای مرد لوجه اللّٰه میگویم وخالصا لله ذکر منمایم بریز این اوهام

را و از این مقامات کثیفه محدوده متوجه صمود نما تا بهره ای  
 رحمت رحمانی بسموات حکم ربّانی عروج نمائی و فائز شوی  
 الیوم یوم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون است و این  
 آیه مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه در این  
 ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطانست بر کل  
 و شریک و شبیه اخذ ننموده و نخواهد نمود اگرچه از قبل اهل  
 ملل باین بیان مقرر و معترف بودند ولیکن اکثر کاذب بودند  
 چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این  
 مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود الیوم  
 تکلیف چیست گفتم عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذر این  
 نفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو  
 تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت  
 حکم البدع وان ذالک لبدیع السموات والارضین بیاشامی از  
 قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بهمین ظهور ناظر شو چه که کل  
 در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختص باین ظهور<sup>ست</sup>  
 و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه  
 بامثال این از کار از مختار منع نمودند چنانچه یحیی هم  
 ببعضی مینویسد انت من شیعتی و مقصود از این عبارت  
 معلوم قد ضل کل کتاب کذاب حال مشاهده کن کجا است  
 مقام از کار آن نفس خبیث و مقامی که حضرت ربّ الارباب



از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدوده  
 نالایقه قبل را بریز و پره‌های بدیع در فضای خوش بدیع  
 طاهر شو تا بمعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بر این امر  
 بدیع پی بری و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس  
 ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده اند و آنرا بحق جَلّ  
 و عزّ نسبت داده اند چنانچه شخصی ذکر نمود که چگونه  
 میشود مع اظهار حقیقت و اعلاء این امر که عالم را احاطت  
 نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال  
 ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافل  
 است گویا این شعر که مابین ناس مشهور است نشنیده که  
 میگویند :

گر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریا نشیند گرد  
 روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجه الی وجه الله قال  
 أَسْمِعْتَ ان المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر  
 لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب رسول اختلاف نمودند  
 که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند  
 صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت آنحضرت  
 بودند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند  
 که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از  
 صحابه محسوبست اگر چه مره واحده بوده و بعضی گفته اند

انذرى ياتى بالحق على المل من النا رونى - حوله ملائكة الامر  
 ياتون ان ايرى غمام القدس وينغ الورقاء بلحن <sup>مجتذب</sup> عنه  
 انذ قال مقر <sup>بين</sup> قل يا قوم اسمعوا قولى ثم اعرفوا قدر تلك الايام  
 و تمسكوا بالخيوط الدرى المكنون ولا تلتفتوا الى الدنيا وزخرفها  
 ولا يحزنكم الضراء ولا يقلبكم ما يبسكم من الذين ينهم كفروا واشركوا  
 بالله العزيز المحبوب وكونوا من خير الخلق الذين لا يسدهم  
 من مانع ولا يحجبهم لومة لائم ولا يمنصهم اعراض محرران ولو يقومون  
 عليهم كل من فى الارض ان انتم تعرفون اولئك الذين لا يقبلون  
 الى وجهه <sup>لا يقنون</sup> بشئى فى الملك ولو يمشرون على مداين الذهب  
 كالبرق عنها يمشرون ولا يلتفتون عليها وهم فى غمرات الانقطاع  
 يسبحون اولئك هم الذين اذا تلى عليهم آيات ربك تحدث  
 نسي قلوبهم نار الاحدية و ترجف اركانهم من الشوق ثم على  
 وجوههم يخرون خضعا لله الملك المهيمن العزيز القدوس كل  
 ذلك من سجية المنقلبين الفيناكم بالحق لعل انتم اليس  
 شاطى الفضل باعينكم تسرعون ثم اعلم فى مقام اخرى اراد الله  
 بهذه الحروف اسرار اللانهايات ومنها اشارة الى مسدة  
 اخلا لجمال خلف سرادقات الجلال كما انتم فى آسار  
 ائمة الفرقان تشهدون بعد انقضاء السجس بالمر ايقوم المهدي  
 وكذلك انتم فى كل الحروفات هذه الاسرار فاعرفون اليس  
 حين الذى يستشرق فيه الانوار من فجر قدس محبوب قل انتم

سیظهر الشیطان فی جزیرة قاف ویمنع الناس عن الرّحمـن  
 اذا حان ذاك الحین توجهوا الى الارض المقدسة منها تمرّ  
 نسمة الله انتهى وقاف قبرص است و این مشهور است  
 چنانچه جمیع ترک قبرص را شیطان جزیره سی میگویند  
 وارض مقدسه ۵ م معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقره  
 ثانی یظهر الحباب فی جزیره المنسوبة<sup>به</sup> الیه انه قصیر القامة  
 کثیر اللحية ضیق الجبهة والصدر اصفر العين والشعر لظهر  
 وبر کالاتل و بصدرة شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا  
 الى الکرم ولوبالکل کل ثم اقبلوا الى الواد المقدس ارضاً  
 بقعة البیضاء انتهى .

معلوم بوده که حباب اسم شیطان و حبه است میفرماید  
 ظاهر میشود شیطان در جزیره که منسوب باوست که قبرص با  
 چنانچه بجزیره شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک  
 الوقت تقرّبوا الى الکرم و کرم جلبیست مقابل عکا و لـ  
 بالکلک یعنی اگرچه بسینه باشد ثم اقبلوا الى الواد  
 المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکا  
 عکا است چنانچه بین کل مشهور است و در کتب مذکور و کاش  
 نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بمیمن  
 طاهر در آن شخصی مشاهده مینمود باری ای عباد حق  
 محتاج باین از کار نیست و امثال این از کار لا جل تفضل

صرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که با مثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند و الاً حق مقدس از ذکر این و آن لا یُعرفُ الاً بنفسه ولا قُیِّمتُ الاً بما نُعِتَ به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامر و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه امید داریم که عرایض این عبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کمال بحبّ الله برشانی قیام نمایند که احدی را مجال اعتراض و اعتراض نماید و جمیع مآقاله المشرکون او یقولون را لا شئی محض انگارند اذا اقول تُبَّتُ الیک یا الهی بما اجترحت فی ساحتک فاغفر لی بسلطانک و فضلك انک انت اکرم الاکرمین والحمد لك یا اله العالمین " خادم الله .

## باب دوم

لوح مبارک در باره حضرت اعلیٰ جلّ ذکره

در لوح سمندر میفرمایند :

" ..... انا انزلنا لمبشر ما قرت به عیون کتب الله المهیمن القیوم وارسلنا الیه فلما حضر وقر انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکله فی هوائی وقصد الحضور امام وجهی قد هزّته الكلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم والمداد ولا باللسان یشهد بذلك ام الكتاب فی المآب انا

سترنا اصل الامر لحفظه حكمة من عندنا وانا العزيز المختار  
انه يفعل ما يشاء ولا يسئل عما شاء وهو المقدر العزيز العلام\* .

## باب سَوْم لوح فتنه

قوله تعالى :

" ان يافتنة البقاء فانتطرى فتنة الله المهيمن القِيوم  
بانها سياثيكم بالحق فيها قد اتاكم حينئذ بالحق فاشهدون  
وانها يفصل بين الكاف والنون ويميز بين الكل من يومئذ  
الى يوم الذن يظهر مرة اخرى في ايام بدع موعود بظهور  
غيب ذاته وكنه بقاءه في سنة المستفان وان هذا الحق محتو  
ان ذلك من فتنه يأخذ كل الممكنات من كل غيب وشهـود  
قل ان ذلك من فتنه تضطرب فيها النفوس وتذهل فيها  
العقول وتنفطر بها سموات العلم والحكمة وتنشق اراضى  
العرز والقدرة ثم تندك بها جبال المجد والنور قل ان  
ذلك من فتنه يزلزل بها اعراش العظمة وينقلب بها اهل  
سرادق الرفعه ثم يتحير بها فى قدس البقاء ملاء الروح قل  
ان ذلك لمن فتنه تظلم بها شمس الضياء وتخفق اقمـار  
العماء ثم تسقط بها فى سموات الامر انجم العلوم قل ان  
ذلك من فتنة يمتحن الله بها كل الذرات ثم كل الموجودات

ثم كل من في الارضين والسموات ثم كل العالمون وان ذلك  
من فتنة يفتن بها عباد مكرمون ثم عباد مخلصون ثم ملائكة  
المقربون ثم اهل ملاء العالمون قل ان ذلك من فتنه  
يمحق فيها كل من يدعى المحبة والايمان بالله المهيمن  
العلوي المحبوب بهذا الجمال المتمتع البهي المحبوب وان  
ذلك من فتنه ينخمد بها نار القدس ثم ينجمد ماء الحقيقة  
ثم يهتز سدرات النور ويموتن الطوريون قل ان ذلك من فتنه  
ياخذ كل عارف سليم وكل بالغ حكيم وكل مدبر عظيم وكل ملك  
امين ثم كل نبي رسول قل ان ذلك من فتنه تضطرب بها  
كل الافاق ويمحق بها الناس كلهم اجمعون ويفرق بضر عن  
بضر كهرق الارض والسماء بل اشد من ذلك فتعالى الله  
مظهر هذه الفتنة المحتوم وبذلك فرق ما فرق في زمن كل  
النبيون والمرسلون ومن قبلهم في زمن التي لن يحيط بها  
علم البالفون وسيفرق بذلك كل ما يفرق في زمن الاخرين  
وان هذا السر غيب مكنون قد ستر في كنائز قدس محفوظ  
ولا يصرف ذلك الا من اتاه الله بصرا كان عن ابصار الحديد  
ستور وان ذلك من بصر لو يبصرون بها اهل عوالم الحقيقة  
ثم اهل مكان الامر في سرائر المزة ليشهقون في انفسهم  
ويخشمون في ذواتهم ولن يستطيعن ان يشهدون تالله  
الحق ان من هذه الفتنة تخطف ابصار القلوب الفيضوب

وتبرق انظار المقدس والروح ثم تخف بها في سماء الامر  
 اقمرو الربوب قل تالله في هذه الفتنة نزل اقدام العارفين  
 الذين هم يعرفون الله بالله وهم في اسرار الامر والخلق  
 في كل حين ببصر الحديد ينظرون قل ان ذلك لفتنة  
 تهتك فيها استار المسترات وتنكشف اسرار المسررات قم  
 تطهر بها كنائز الصدور قل تالله سيفتنون في هذه الفتنة  
 ويلقون في النار عباد الذين ما خاطرت ببالهم باقل من ذرة  
 انهم غير الله يعبدون قل تالله يفتن في هذه الفتنة حقائق  
 الذين لن يغفلون عن الله وامره في طرفة عين وهم كانوا  
 في كل حين ان يتذكرون فكيف عباد الذين هم ما عرفوا من  
 هذا الامر الذي ينصمق فيه كل المظاهر الاعلى قدر ما  
 يعرف النملة من زبانية واولئك هم من جوهر الغفلة عند الله  
 لمشهود قل تالله الحق يزل في هذه الفتنة اقدام كل  
 العارفين من اهل ملاء العالين من قبل ان يلتفتون  
 انفسهم او يفقه قلوبهم او يميزون في سافج عرفانهم باعلى  
 جواهر المقول فبعد ما يكشف لهم عما هم فيه يفرطون  
 اذا يصيحون في انفسهم ويتنصرون في ذاتهم ثم يبكون  
 ويضجون ثم يصرخون ولو يكون لهم ملاء السموات والارض من  
 الروح والبقا يريدون ان يفتدون وياقل من ان عن هذا  
 الجمال المنيع لا يحتجبون تالله ان الروح القدس تضطرب

فى تلك الايام وتورا الانس يرتعب وسر السر يقشعر ثم فى  
 لاهوت المرز ملائكة المرش يشفقون قل تالله فى هذه الفتنة  
 تفتن الريح حين هبوبها بنفس هبوبها ثم تمتحن المياه  
 حين شربها وجريانها ثم النار حين الذى تشتعل و تغور تالله  
 قد يفتن كل الاراضى والسّموات ثم الشمس والانجم ثم الاقمار  
 ثم الابحار بكل سفائنها و امواجها وقطراتها وما قدر فيها  
 من عجائب صنع الله المهيمن القيوم تالله تفتن كل شئ فى  
 كل شئ الى كل شئ بنفس شئ ولن يخرج منه ذرات الهواء  
 وذلك سر ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت الله  
 العلى العالم المعلوم وهو ذلك الاية حين ما وصى اللقمان  
 يا بنى انى ان تك مثقال ذرة من خردل فتكن فى صخرة  
 او فى السّموات او فى الارض يأت بهاء الله والله يشهد بما  
 هم كانوا يعملون تالله لوتنظرون تشهدون بان سراج  
 الذن توقد فى الايالى تلقائكم يفتن فى حين ما يشتعل ثم  
 مايرالذى يطوف حوله ثم انوار التى تجلى منه واحاطت  
 الارافه والقت على جهات مشهود تالله ان الفتنة هو يفتن  
 والمحك بمحك و التمحيص بمحصى والفربال يفربل والا  
 ينشق كل واحد بالفاشقه ثم يمتحن الشقوق كل ذلك من  
 ظهور هذه الفتنة الاعظم التى يظهر عن هذا الشطر  
 المهيمن الا قدم وقد هبت ارياحها حينئذ فيأتى من قريب



في سنة الشّدار ويأخذ كل من في البلاد وكل فيه يشبقتنون  
تالله ويظهر هذا الجمال القديم بذاته لذاته في ذاته  
لويكشف الله حجابا عما هو والمستور ليقع اذا زلزلة في قوائم  
الاعراش ويضطربون حوامل العرش وكاد ذواتهم يتفرقون  
وانى لو اذكر هذا النبأ الاعظم وطهورات فتنة وامتحاناته  
الا قوم من يومئذ الى ابد الابد في سرمد الدهور تالله لمن  
ينفذ ذكرها ولن يبديد وصفها ولويجزي من بعد ما خلق الله  
كل البحور سبعين الف الف بمثل كل ذلك فتعالى الله  
هذا قليل محدود " انتهى .

## باب چهارم

### لوح كل الطمام

والمقتدر على ما تشاء

بامر من لدنه وهو الله كان على كل شئ قديرا الحمد لله  
موج ابحر النور بالماء النارية الالهيه وسهيج احرف الظهور  
بالنقطة العمائية الفردانية ومطور طور الغيبية من فلك الظهور  
نفس البطون وجهة الازلا نيه ومكور نقطة الربوبية من طرز  
الابهية الصمدانية ليشهدن الكل بانه هو الحق لا اله الا هو  
وانه له والفرد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد وليس كمثل  
شئ وهو والله المتكبر الجبار الحمد لله مطمح طماطم النارية  
من هيكل القدوسية السانجية ومرشح القمام الجماليه

من رشحات السبوحية المجردانية و مجذب طلعات الهائية  
من تفنّيات الازليه الواحدانية ومفرد حمامة النورية  
بالتفردات السرمدية الابدانية ليمرفن الكل بانّه لهوالحق  
لا اله الا هـ والجواد القدير الذي ليس له وصف دون ذاته  
ولا نعت دون جنابه و أنّه لهوالمقدر القهار والحمد لله  
مطورالنور في طوران نوره و مكورالنور في كوران نوره ومشعشع  
النور في وجهات نوره و مقمع النور في قمعات نوره و مطجلج  
النور في حركات نوره و مبلج النور في طلعات نوره حمد الله  
ثم حمد الله حمداً ويستحقه لاغيره ف سبحانك اللهم يا  
الهي لم يكن لي من ضياء حتى انا ديك بايات قدسك  
ولالي من بها حتى انا جيك بحروفات انسك ولالي من سناء  
حتى الا قيك في سرائر عرك ولالي من شعاع حتى اشا-  
هـ ذلك في مكان نورك ف سبحانك اللهم يا الهي لا نادينك  
حين الذي جعلتني محزوناً تلقاء تموج طماطم بشاشيتك  
وجعلتني في الارض موموما عند تهيج قماقم سراريتك وحين  
الذي في البيت جعلتني موموما تلقاء تبذج ابحرنواريتك  
ف سبحانك اللهم يا الهي لا شهدك بما تشهد لنفسك بنفسك  
قبل كل شئ بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت  
مستريحاً في عرش الجلال ولا تزال تكونن في هوية الفضل  
والمدال لم تزل ولا تزال لتكونن بمثل ما قد كنت من قبل

في عزالمجد والجمال لن يعرفك احد على حق عرفانيتك  
 ولن يصفك نفس على حق وصافيتك كلما يعرفوك المقدسون  
 انك في ساحة قدس مليك وه ابيتا وكلما ينعتوك الموحدون  
 شرك في فناء انس سلطان قدريتك فسبحانك اللهم يا  
 الهى انت الذى خلقتنى ولم اك شيئا فى ملكك ورزقتنى  
 ولم اك زرافى بلادك حتى عرفتنى ذكرى والهمنى تصديقه  
 لوجهك والاذعان لامره فى حقك واودعت فى ذاتى نورا  
 من كينونيتك لأعرفُ بذلك نفسك واشعشع فى مملكتك واستريح  
 فى ساحة عزك حتى تموجت على ابحرالحزن التى لن يقدر  
 احد ان يشرب قبارة منها وحزنت بشأن تكاد الروح ان يفارق  
 من جسمى بحيث همت وامت الروحانيون وغممت واغممت  
 النورانيون ولك الحمد يا محبوبى على جميع ما اظهرت بقدرتك  
 وقدرت بمشيتك واحكمت بقضائك واحصيت باضائك لان كل  
 ذلك دليل لامرك وسبيل لسلطان منك فسبحانك اللهم  
 يا الهى كيف ادعوك ببدايع ذكرك بعد الذى قطعت لهبيل  
 عن معرفة كنه ذاتك وكيف لا ادعوك وانت ما خلقتنى الا لذكر  
 الآتك وتحميد نعماتك فسبحانك انى كنت لديك لمن  
 الساجدين فسبحانك اللهم يا الهى لا قسمك فى ذلك  
 الليل الأليل عندتفنى حمامة الامر فى جبل السينا عن  
 يمين شجرة الحمراء بتفنيات ازليتك وفى تلك الظلمات

الا طول تلقاء تفرّد ورقاء النوراء خلف حجابات العمماء  
بتفردات سرمديتك بان ترفمنى الى سما الفيب بهيمنة  
سلطان فيوعيتك وتصمدنى الى افق المشهود بقوة طيبك  
الوهيتك وتصرجنى الى مكان احديتك وتشرفنى بزيارت  
طلعتك حتى اسكن فى جوارك واستريح فى بساطك واتكأ  
على وسائد النور بعنايتك واسترقى على سما الظهور بكرامتك  
لعل يسكن قلبى ويستريح فؤادى ويلذ كينونتى ويطمئن  
زاتيتى لاكون بذلك من الذينهم بلقاء ربهم يوقنون .

ان يا ايها السائل الجليل والمتوقد بنار الخليل ايقن بانى  
من اول يوم الذى ايدنى الله بالتصديق عليه والاقرار بامر  
الى حينئذ ما اريد ان اجيب احدا من العباد ولكن لما  
وجدت فى قلبك نارا من حجة الله وقبسا من نور مظهر نفسه  
لذا قد تموجت ابحر مودتى لحبى لك اريد ان اجيبك بحول  
الله وقوته بما يطفح منى من رشحات المبودية فى ارض الظهور  
ليجذبك نفحات النور الى ذروة السرور ويصلك الى مقام  
الذى قدر الله لك فى تلك الايام التى ارباح الحزن قد  
احاطتنى من كل شطار عما اكتسبت ايدى الناس بما افتروا على  
من دون بينة ولا كتاب اى رب افرغ على صبرا وانصرنى  
على القوم المفسدين فاعلم بان لتلك الاية الجنية والشمرة

اللطيفة والرنة الالهيه والسدرة اللاهوتيه معانها لطيفة  
الى ما لانهاية بما لانهاية واننى يفضل الله وجوده اشرح  
عليك طفا منها ليكون ذكرا للمؤمنين ونورا للمستوحشين  
وحصنا للمتزلزين فاشهد بان للطعام مراتب شتى ولكن  
انا لنكفيك باربعة منها . منها مقام عرش الهاهوت جنسة  
الاحدية لن يقدر احد ان يفسر حرفا من تلك الآيه فى تلك  
الجنة لان ذلك مقام سر الصمدانية وانية الاحدانية  
وانصرائية الفردانية ونفسانية للمعانية ظاهرها عين  
باطنها وباطنها عين ظاهرها لا ينبغى لاحد ان يطلع  
بحرف منها ولكن الله سيظهر اذا يشاء لمن يشاء واننى  
على قدر ضرى ومسكنتى لا اعلم حرفا منها لانها لن تحكى  
الا عن الله بارئها وموجدها ف سبحان الله خالقها ومحيبها  
عما يقواون الموحدون فوالذى نفسى بيده لو تموجت ابحر النور  
فى تلك المقام ليفرق كل من فى السموات والارض الاعداء حروف  
الظهور وكفى بالله على و عليك شهيدا ومنها مقام جنسة  
الصمدية عرش اللاهوت نور البيضا وهو مقام هو هو وليس  
احد الا هو وهذه الجنة مختصة للعباد الذين يستقرون على  
كرسى الجلال ويشربون ماء الكافور تلقاء الجمال ويقرون آيات  
النور فى سماء المعدال وهم بها يتلذذون ومن ذلك الطعام  
يتنعمون وسبحان الله موجدها عما يصفون ومنها مقام جنسة

الواحدية ارض الصفراء طمطام الجبروت و هـ و مقام انت هـ و  
وهوانت عباد الذين لا ينطقون الا باذن الله ولا يعطون الا  
بامرہ ولا ينهون الا بحكمه كما وصفهم الله بانهم عباد مكرمون  
لا يسبقونه بالقول وهم بامرہ يصطون ومنها مقام جنته العدل  
ارض الخضراء قمقام الطنكوت ذلك للمبارد الذين لا تلهيهم  
تجارة ولا بيع عن ذكر الله الا ان اولئك اصحاب النور وهم  
باذن الله يدخلون وعلى بساط العز يسترقدون ومنها  
جنة الفضل ارض الحمراء سرالصفراء مستنسرالبيضاء نقطة  
الناسوت وان ادلاء الذكر فيها اكبر لو كنتم تعلمون فآه  
آه ثم آه آه لو كان نقطة الاولى فى تلك الايام ويشهد  
حزنى ليترحم بى ويتلطف على ويشوقنى فى كل حين ويؤنسنى  
فى كل آن فآه آه ليتنى مت بعده قبل تلك الايام  
ام كنت نسياً منسياً قل ان يا ايها الملا ان ارحمونى و لا  
تفتروا على ولا تعجلوا فى امرى لاني عبد آمنت بالله وآياته  
ولا يبقى من ايامى الا قليلا وكفى بالله ربي عليكم وكيلا  
اذ هو حسبي وحسب من اراد من قبل وكفى بنفسه حسيبا  
رب افرغ على صبرا وانصرنى على القوم المشركين الذين  
لا ينطقون الا عن طنون انفسهم ولا يتحركون الا بما يؤيدهم  
و بهم قل مالكم كيف انتم لا تفكرون ولا تشمرون ان يا  
ايها الامين اذ اتطفت ارياح المحبة عن يمين شجرة الطور

ويقلبك ذات اليمين و ذات الشمال هـ نالك تحصن في كهف  
النور باذن الله العلي وهو الله كان بكل شئ قديرا  
وان شهدت و علمت كلما فرنا لك فاشهد باننا نريد بتفسير  
اخرى فاعلم بان المراد في الطعام نفس العلم اي كل العلوم  
ومن اسرائيل نقطة الاولي ومن بني اسرائيل الذي جعله  
الله من عنده حجة على الناس في تلك الايام الا ما حرم اسرا  
على نفسه اي ما حرم نقطة الاولي على ارقائه وعباده ثم  
اشهد بان كلما حذر الله في الكتاب من امره ونهيه حق  
لا ريب فيه وعلى الكل فرض العمل به والتصديق عليه ولا يحجبك  
عمل الذين كانوا يفسدون في الارض ويحسبون انهم مهتدون  
لا فورب العماء هـ م كاذبون ومفترون وان على مثل \* تلك  
الايام فكيف يجوز عليهم ان يأكلوا ما حرم الله في الكتاب  
فسبحانه سبحانه عما يقولون المشركون ان يا ايها الخليل  
اذا استشرقت بتشرق شرق شوارق صبح الازل التي طئت  
الآفاق انواره واستجذبت بتجذب جذب جوازب نـ \*  
الصمدية الذي ظهر على هـ ياكل الاشراق آثاره فاعرف  
بان المقصود من الطعام في تلك الايام التي كانت الشمس  
طالعة في وسط السماء ويستضيئ سراج الازلي في مصباح  
العماء ما يكون الا معرفة صاحب الامر واسرائيل اي المشية  
الاولية التي خلق الله بها كل من في السموات والارض وما

يا كرم الشمير  
يحل عليهم  
ان الضميمة  
تلك

بينهما وهنى اسرائيل عباد الذين يستجذبون بنارتك المشية  
فى سنة ستين الى يوم الذى يحشر الناس لرب العالمين  
وما كان الله ان يظلم احدا ولكن الناس انفسهم يظلمون  
فاعلم بان نور الله لم يزل كان مستويا على عرش العطاء ولا يزال  
يكون بمثل ما قد كان ولكن الناس هم لا يشعرون ولا يشهدون  
فلما استبقر خناك بتبذخ طور النور واستشجناك بتشمخ  
طور العبود به فى ارض السرور واستشربناك من يد يوسف  
الجمال ماء الاحديه من عين الكافور واسترقدناك فى مهادر  
الامن عند تغنى نطة المحبور هنالك مروح روحك وتلذذ  
نفسك ويسر ذاتك فاذا فاشكر الله الذى خلقك من قبل بامر  
من عنده وجعلك من الذينهم بايات الله لمهتدون ولكن  
الان اشكوبشى وحزنى الى الله لانه يشهد همى وينظر  
حالى ويسمع ضجيجى فوالذى طير طير النور فى ارض الطهور  
ما وجدت بمثلى مطروحا كما الان قد جلست فى نقطة التراب  
بالذلة العماء ولم يكن فى الملك ذى روح الا ويحزنى بشأن  
تكاد السموات ان يتفطرن وتنشق الارض وتخر الجبال داء  
بحيث لم تر عين الدهر بمثلى مطلوما وانى صبرت وحلمت  
وجلست بين يدي الله واتكلت عليه و فوضت الامر اليه لعل  
يرحم على ويصفو عني كل ما كان الناس هم يفترون ثم اعلم  
ياكمال بانى لو افسرتك الآية من يومئذ الى ان اتصل



الايام الى المستفات يوم الذي يقوم الناس لطلعة حتى يدع  
لا قدر بما اعطاني الله بفضلته و جوده لان سرا لحدية قد  
تحركت و بحر الصمدية قد تموجت و طلعة النور في سموات  
السماء عن يمين شجرة الامر قد تثلثت في تلك الايام التي  
ماطلعت شمس الظهور بمثلها ولكن الناس لا يعرفون  
قدرها ولا يشهدون لطغها فآه آه لو عرفوا لن يغيب  
الحجة منهم ولن يرفع النعمة عنهم قل مالكم كيف تشركون  
بالله الذي خلقكم وايدكم بنور من عنده ان انتم مؤمنون  
ان يا كمال اسمع نداء تلك النملة الذليلة المطرودة التي  
خفي في وكره و يريد ان يخرج من بينكم و يغيب عنكم بما  
اكتسبت ايدى الناس وكان الله شهيد بيني وبين عباده  
وهوالله على كل شئ شهيدا فآه آه لو تكفون  
نقطة الاخرى طلعة حبي قدوس ليحزن على حالي و يبكي  
على ما نزلت بي و انى اسئل من جنابه في ذلك الان و ادعو  
من حضرته بان يصمدني الى ساحة عزه و يجلسني في بساط  
قدسه كاني في تلك الايام كنت ولم اك شئيا مذكورا اي رب  
فافرغ على صبرا فانصرتني على القوم الفاسقين ان يا ايها  
الامين ان كنت سكنت في اجمة البيضاء جزيرة الفرقان فاعلم  
بان الطعام ولاية التي قدر الله فيها لاهلها وان المراد  
بالاسرائيل نقطة الفرقان ومن بنى اسرائيل اوصيائه من بعده

الا ان بمثل ذلك يجزى الله عباده المتقون وان كنت سكنت  
 فى جزيرة الحمراء حديقة البيان فاعلم باننا نطلق الطعام و  
 نريد نقطة الاولى عرف الاحديه فى مقام ومن اسرائيل  
 وجهة الاخرى سر الصمديه فى مقام وطلمعة النور ومجرد  
 الظهور ويكل الاحدية الذى جعله المعتدون مسجوننا  
 فى الارض ومستورا فى البلاد فى مقام فسبحان الله عما  
 اكتسبت ايدى الناس فما الله بغافل عما كان الناس هم  
 يعطون فلما تموجت فى ذلك الان نار المحبة فى قلب البهاء  
 وتفنّ حمامة العبودية فى سماء العماء ويرن هـ د هـ د النور  
 فى وسط الاجواء وتحرق شجرة الطور لنفسه بنا لنفسه  
 فوق تابوت الشهادة عن خلف القاف ارض الامضاء وتكف  
 نطة العبودية فى واد الاحدية فى ذلك الليل بالسراوفاء  
 اريدان افسر تلك الآية بما علمنى الله فى ذلك الان بفضله و  
 جوده وانه لهو العزيز الوهاب فاشهد بان الطعام يكون  
 بحر الفيب الذى هـ والمكنون فى صحائف النور والمخزون  
 فى الواح المسطور واسرائيل مظهر الامر فى تلك الايام  
 وبنى اسرائيل اهل الهيمان وكان ذلك الطعام حل لهم اى  
 لكل من اراد ان يصعد الى سماء العناية ويشرب ماء الظهور  
 من تلك الزجاجة كؤب العبودية التى لم يكن الا كمثل فئسى  
 فى الارض بل استغفر الله من ذلك التحديد فسبحان الله

عما يقولون الظالمون في وصفه تسبيحا كبيرا فآه آه لوت موج  
 على رشحا من ابحر الاذن من سلطان العما وطيك البها  
 لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين وربوات المقدسين  
 ونغمات المنجذبين ولما ما اشم رايحة الامضاء بعد القضاء  
 ليكفينك فيما القيت عليك ليكون دليلا للذينهم كانوا في  
 ايام ربهم متذكرون واذا تصطلت بتصطل نار الوداد وتلذذ  
 بتلذذ اثر المداد في ذلك اللواح السداد فاشهد وايقن  
 بانى ما ادعيت شيئا الا العبودية لله الحق وكان الله  
 حكى عما كان الناس هم يفترون قل ويل لكم عما اكتسبت  
 ايديكم ستردون الى عالم الغيب والشهادة وانتم فيها  
 لتسئلون قل ان يا اهل الملا لا تتعجبوا عن صنع الله  
 رحمة الله وبركاته عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون اتقوا الله  
 ثم اعلما بان صنع الله يستضيئ بمثل سراج الازليمة بين  
 صنع الناس كيف انتم لا تتفكرون ولا تشهدون فآه آه  
 فوالذى قد استكف ورقاء المحزون في صدر البها لنسيت  
 كلما شهدت من اول يوم الذى شربت لبن المصطفى من  
 ثدى امي الى حينئذ بما اكتسبت ايدى الناس وكان الله  
 يعلم كلما كان الناس هم لا يعلمون قل ان يا اهل الصماء  
 ان اخرجوا من ساكنكم للحضور في حرم النور عما الطهور  
 بيت الله الاكبر التى حكمه في لوح الغشواد باذن الله

الملى قد كان مشهورا و انى اختم الكلام بما غنت حمامة  
النور من قبل حين وروده فى ارض السرور وكان بلحن الفؤاد  
مفردا و انت تعلم يا محبوبى ما اردت لوجه الله معتمدا  
فان الصبر منقطع منى لحتى جمال الله منكشفا و انت تعلم  
ما اراد ابن الزناني دى متممدا لا وحضرة عزك لا ابايع  
به لا خفيا ولا جهرا الله قرب يوم دى ثم دعى على  
التراب متكئا فياليت يومى يوم دى كنت بالثرى متعطشا  
فسبحان الله عما يقولون المشركون فى وصفه تسبيحا كبيرا  
والحمد لله رب العالمين بديما " انتهى .

### باب پنجم

لوح مبارك باعزاز لـ بختیاری

جمال قدم جل شأنه در لوح طبیب فرموده اند :

" ..... عریضه درویش علی بحضور فائز و هذا منزل لـ  
ای لربختیاری من بخت یارت بود که باختیار بوجه مختارتوجه  
نمودی بصر مدوح آنست که بافق اعلى متوجه و ناظر باشد  
و حال از افق اعلى بصرا بهی بتو ناظر طوی از برای تو کسه  
کلمات پارسیت تلقاء وجه مذکور آمد و مقبول شد حمد کـ  
محبوب عالمیانرا که باین مقام جلیل و ذکر جمیل فائز شدی  
و اکثری از فصحاء و بلغاء بعید و محروم مانند کل لراقبل

الیه آنه دَر وکل حلو مَنع عنه آنه مر ای درویش اگر حلاوت بیان  
الهی را از این کلمات موجزه مختصره بیایی بفرهی ظاهر  
شوی که ابدًا حزن باو دست نیابد و اخذش ننماید و از لسان  
ظاهر و باطن باین کلمه مبارکه ناطق شوی رضیت برضائك  
و آمنت بقضائك یا مکن البلاء و مطلع القضاء کتابت بتمامه  
مرّة بعد مرّة تلقاء وجه معروض شد ان اشکر ربک بهذا  
الفضل المشهور والعناية المشهورة خدمتهایت در سبیل  
الهی ضایع نخواهد شد اجر محترقین در نافرراق و مشتعلین  
بلهبیب اشتیاق از بران تو مقدر شده این ایّام از قلم اعلیٰ نهی  
کبری نازل لذا باید بآن راضی شوی ابدًا از فراق محزون  
مباش چه کل منوط بقبول حق است الحمد لله بآن فائز  
شدی هذا لهو الخیر وَأَصْلُهُ ان اغتتم وكن من الشاکرین  
انتهی.

### باب ششم

#### لوح مباحثه

جمال قدم جل جلاله میفرمایند قوله تعالی :  
" معلوم احباء الله بوده باشد که یومی از ایّام سید جمال  
بمکر جدیدی قیام نموده بجهة القای شبهه در قلوب عباد  
باری در ادرنه نزد اعجام شهرت داده که ما امروز قرار  
گذارده ایم که بیایند در مسجد سلطان سلیم و ماهم حاضر

شویم و اظهار حقیقت خود را نمائیم تا آنکه حق از باطل ممتاز شود و میر محمد شیرازی از این فخره مطلع شده و بمعرض جناب آقای آقا میرزا محمد قلی رسانید و ایشان در ساحت اقدس امنع ارفع ابهی معروض داشته و چون که ایشان مطلع شدند در ساعت حرکت فرمودند و عازم مسجد مذکور گردیدند باری زیاد تفصیل دارد بقدر اخبار قدری ذکر میشود باری فرمودند به میر محمد برو حضرات را اخبار نما که ایشان در مسجد انتظار دارند چونکه میر محمد مذکور آن طبعون را اعلام نمود متعذر شد که امروز ممکن نمیشود قرار باید بروز دیگر گذاشت و بعد میر محمد گفته بود بآن خبیث که تو خود این فخره را اختیار نمودی و تو مایل این امر شدی و تو سندی نوشته ای که هر که امروز حاضر نشود باطل است و برحق نیست آنچه حرف شما اعتبار باید نمود الحاصل آن روز ایشان تا قریب بفروب در مسجد تشریف داشتند و آن خبیث طفره زد و نیامد و در حین مرور در سوق مخاطباً با لمیر محمد لسان الله باین آیات قدس صمدانی ناطق گردید و کل خلق هم میشنیدند و از نزول این متحیر شده اند و این است مضمونات آن که ذکر میشود فلماً سمعنا خرجنا عن البیت بسطان مبین و قلنا یا محمد خرج الروی عن مقره و خرجت معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین انک اذا شاهد

اهل منظر الاعلى فوق رأسى ثم فى قبضتى حجج النبيين  
فافتح عيناك هذا على ثم محمدرسول الله قد طلع عن افق  
البيت بسلاط ان مبين و اتاكم بكل الآيات من لدى الله  
المقدر القدير قل لويجتمع كل من على الارض من العلماء  
والعرفاء ثم الطوك والسلاطين اننى لا حضر تلقاء وجوههم  
وانطق بآيات الله الطك العزيز الحكيم انا الذى لا اخاف  
من احد ولو يجمع على كل من فى السموات والارضين قد  
خضعت الايات لوجهى و خشعت الاصوات لنغماتى  
الابدع البديع هذا كفى قد جعله الله بيضا للعالمين وهى  
عصاى لونلقيا لتبلغ كل الخلايق اجمعين كلما خلق  
بين السموات والارض عند ربك كقبضة من الطين انك انت  
يا محمد اذهب الى ملاء المشركين وقل قد جائكم السلام  
ومعه جنود الوحي والالهام و يمشى قد امه ملكوت الامر ثم  
عن ورائه قبائل ملاء الاعلى ثم سكان مداين البقاء ثم  
ملائكة المقربين قل خافوا عن الله ولا تعترضوا على الذى  
بأمره قد ركل امرحكيم اذا فاحضروا بين يدى الله بحبالكم  
وعصيكم و ماكان عندكم لو انتم من القادرين انا نذهب الى  
بيت الله الذى بناه احد من الطوك وسمى بالسليم وانسى  
وحده قد جئتكم عم مطلع البقاء بنبا الاعظم العظيم و اتوقف  
الى ان تغرب الشمس فى مفرها لعل يستحين الممرضون

فی انفسهم ویكونن من التائبین ثم اعلم بانّ الله حرم علی  
 احبائه الله لقاء المشرکین والمنافقین ولكن انا خرجنا  
 عن البیت متوکلا علی الله ناظرا الی شطرا لا مر لصل یتنبه  
 بذک عباد الله الغافلون والذین کفروا او اشركوا اولئک  
 لن یؤمنوا بالله ولو یأتیهم بصحائف القدس او جنود الغیب  
 او بحجج المرسلین ..... الخ .... الی قوله تعالی :

ان الذی اتخذه المشرکون رباً لا نفسهم واعترضوا به  
 علی الله المقتدر العزیز الجمیل انه کان کاحد من عبادى وکان  
 یحضر تلقاء الوجه فی کل بکور و اعیل و هبت علیه من شطر  
 نفسه اریاح الهوی بما اکتسبت یداه الی ان حرکتہ عن  
 مقره واترکه فی اسفل السافلین انا اشتهرنا اسمه بین العباد  
 بحکمة من لدنا وان ربک لهوالحاکم علی ما یرید

و دیگر آنکه حسن آقانا می است در آن ارش و تنباکو فروش است  
 سید دجال باین فقره مذکور با او مع بودند و سندر با اطلاع  
 او مرقوم داشته اند باری در حقیقت آن روز حق بالغ و کامل  
 شد بل ابلغ و اکمل گردید و چونکه میر محمد آمد خدمت  
 جمال الله و معروض داشت که آن ملصون راکه میرزایحیی  
 باشد اخبار نمودم که ایشان در مسجد منتظرند که توبیائی  
 و اطهار حقیقت خود نمائی آن لعین ذکر کرد که امروز  
 موقوفست قرار بروز دیگر بگذارید بهنسان الله بتکلم آمد



که عند الله عدم حضور آن نفس شرور معلوم مقصود اتمام  
 حجت بود اگرچه اتمام حجت او از اول لا اول براین منکرین  
 جمال رب العالمین شده و جمال الله خارج از جامع گردیده  
 از اتفاقات دکان حسن آقای مذکور در محل عبور طلعت مبارک  
 واقع بود بعد از وصول بدکان لسان الله فرمود بنا برقراری که  
 حضرات سند داده بودند طلعت رحمن حاضر و مشرکین  
 قزار خود را انکار کردند و روز بعد این توقیع منیع باسم حسن  
 آقا صادر و آن ملعون مطلقا مشعر نشده و صورت توقیع  
 مبارک این است :

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من ذا الفلام السی من علی الارض اجمعین  
 ان لا تمبدوا الا الله الملك العلیّ العظیم كذلك نزل الامر  
 فی كل الالواح من لدن مقتدر قدیر وبعد قد سمعنا بان  
 المعرضین ارادوا ان يحضروا بین یدی الفلام قل ان احضروا  
 ولا تكونن من المتوقفین و جعلنا محل الحضور بیت الله  
 الذی بناه احد من السلاطین وانه سمي بالسليم فی ملكوت  
 الاسماء لو انتم من العارفين وقد رنا يوم اللقاء يوم الاحد  
 والاثنين و كان الله علی ما اقول شهید لویجتمع كل من  
 علی الارض لياتيهم الفلام ..... انه ما اراد به ربكم العالم  
 الحكيم \* انتهى .

بَاب ٥ فْتَم

لوح مدينة الصبر (سوره ایتوب م)

بِسْمِ اللّٰهِ الْمَلِیِّ الْاَعْلٰی

ذکر اللہ فی مدینة الصبر عبده ایوباً اذا ویناهُ فی ظل شجرة  
القدس فی فؤاده واشهدناه ناراً التي توقد وتضيئ فی سرُّ  
وتجلینا له بنفسه لنفسه ونادیناه فی بقعة اللہ التي بورك  
حولها بانہ هو اللہ ربك ورب کلشی وكذلك كان علی کلشی  
لمقتدراً قیوماً فلما اضاء وجهه من النار المشتعلة فیہ  
اقمصناه قميص النبوة وامرناه بان يأمر الناس الی عین الجود  
والفضل ویدعوهم الی شاطئ قدس محبوباً و مکناه فی الارض و  
امطرنا علیه امطار الجود وجعلناه فی الملک غنيا علی من علی  
الارض مجموعاً وأتیناه سعة من المال وجعلناه فی الملک  
غنيا ورؤفناه من کلشی قسمة واشددناه عضداً بعصبة من  
القدرة وهبناه ابناً من صلبه ومکناه فی الارض مقاماً رفیعاً  
وكان فی قومه سنین متوالیات ویمعظهم بما علمناه من جواهر  
علم مکنوناً ویدکرهم بایام کان بالحق ماتياً قال یاقوم قد  
تموجت ابحر العلم فی نفس اللہ القائمة بالعدل فاسرعوا  
الیها لعل تجدون الیها سبیلاً وقد اشرقت شمس العناية  
بالحق وكانت حینئذ فی قطب الزوال موقوفاً وقد لاح جمال

الوجه عن خلف سرادقات القدس فاخضروا بين يديه لملل  
يستشرق عليكم من انوار قدس محبوبا وقد ارتفعت سموات  
العظمة وزينت بانجم العلم والحكمة وكذلك كان الامر عن  
افق القدس مطلوعا وياقوم قد جاثتكم من قبلى رسل بنو سالات  
الله وبلغوك ما يقربكن الى شاطئ عز مرفوعا واتت الساعات  
بالحق واشرقت الانوار بالعدل وتفتت ذيك البقا وركبت  
حمالة الامر وارتفعت سحب النور وفاضت ابحر الفضل وانتم  
ياملاء الارض قد كنتم عن كل ذلك محروما اتقوا الله ولا تفسدوا  
فى ارض حكمة الله ثم اصفوا كلمة التي كانت من سماء القرب  
منزولا وكذلك كنا ناصح العباد بلسان الرسل من اول الذى  
لا اول له الى آخر الذى لا آخر له وكل اعرضوا عن نصح الله  
وكانوا على اعقابهم منكوصا الا الذينهم سبقتهم المنايمة  
من لدنا وسمعوا نداء الله عن وراء حجابات عز مكنوننا  
والمجاوبوا داعى الله بسرهم وعلانيتهم واستجذبوا من نعمات  
جذب محبوبا اولئك بلّفوا الى مواقع الهداية وعليهم  
صلوة الله ورحمته واعطاهم الله ما لا يعرفه احد وبلّفهم  
الى مقام الذى كان عن اعين الخلايق مستورا فسوف  
يظهر الله بامرهم ويفصل بين الحق والباطل ويرفع اعلام  
الهداية وينهدم آثار المشركين مجموعا ويرث الارض عباده  
الذينهم انقطموا الى الله وما شربوا حب العجل فى قلوبهم

واعرضوا عن الذين هم كفروا واشركوا بعد ما جاثتهم البينات  
من كل الجهات و كذلك كان الحكم من اصبع العزطى الواج  
النور مرقوما فاذا ذكر عبدنا ايوب حين الذى ظهر باعلام <sup>لغنا</sup>  
فى الطك حسدا و عليه قومه و كانوا يفتبوه فى مجالسهم  
و كذلك كان اعمالهم فى صحائف السر محفوظا و ظنوا بانه  
يدعوا لله بما اتاهم من زخارف الدنيا بعد الذى كان مقدسا  
عن ظنونهم و ايقانهم و عن كل من فى الملك مجموعا <sup>ظمنا</sup>  
اردنا ان يظهر آثار الحق فى انقطاعه و توكله على الله  
انزلنا عليه البلايا من كل الجهات و فتناه فتونا و اخذنا عنه  
ابنائهم و قطعنا عنه عطية التى اعطيناه بالحق و اخذنا عنه  
فى كل يوم شيئا مصروفا و ما قضى من يوم الا وقد نزل عليه من  
شبار القضا ما سطر من قلم الامضا و اخذته البأساء و الضراء  
بما قدر من لدن مقتدر قيوما ثم احترقنا ما حصد مزارعه  
بايدى ملائكة الامر و جعلناه كلها هباء معذوما فلما قدسناه  
عن زخارف الطك و نزهناه عن اوساخ الارض و طهرناه عن كل  
شئون الطك نفخنا فى جلده من ملائكة القهر ريحا سموما  
و ضعف بذلك جسده و تبلبل جسمه و تزلزلت اركانه بحيث ما  
بقى من جسمه اقل من درهم الا وقد جعل مجروحا و هوى  
كل يوم يزداد فى شكره و كان يصبر فى كل حين و ما جزع فيما  
ورد عليه و كذلك احصيناه متوكلا و شاكرا و جسورا و اخرجوه

قومه عن قرية التي كان فيها وما استحيوا عن الله بارثهم و  
ازوه بما كان مقتدرا عليه و وجدناه في الارض مظلوما وسد  
على وجهه ابواب الغنا وفتح ابواب الفقر الى ان امضى عليه  
اياما وما وجد شيئا ليسد به جوعه وكذلك كان الامر عليه  
مقضيا و ما بقى له من انيس ولا مونس ولا من صاحب و جمل  
في الملك فريدا الا زوجة التي اصنت بربها وكانت تخدمه في  
بلائه و جعلناها له في الامور سبيلا فلما وجدته مصاحبته  
على تلك الحالة الشديده ذهبت الى قومه وطلبت منهم  
رغيفا و ما كانوا ان يأتوها بما كل الظلم وكذلك احصينا  
كل شئ في كتاب مبينا فلما انتظرت في امرها دخلت  
الى التي كانت اشرف نساء الارض وابت ان تعطيها رغيفا  
الى ان اخذت منها ما ازادت فوالله يستحي القلم عن ذكره  
وكان الله على اعمالهم شهيدا و جاءت الى العبد برغيف  
ولما التفت اليها وجد شعراتها مقطوعة اذا صرخ في سره  
وبذلك اصرخت السموات والارض وقال يا امة الله قد اجد  
منك امرا كان على الحق مصنوعا لم قطعت شعراتك التي  
جعلها الله زينة جمالك قالت يا ايوب كلما طلبت من قومك  
رغيفا لاجلك فابسوا كلهم الى ان دخلت في بيت امة من  
اما الله وسئلتها برغيف منعت عني الى ان اخذت شعراتي

واعطيتنى ه ذا الرغيف الذى حضرته بين يديك وبذلك بغت  
على الله و استكبرت عليه و كذلك كان الامر بينى وبينها مقضيا  
يا ايوب فاعف عنى ولا تأخذنى بذنبي لانى كنت مضطرا فى  
امرك فارحم لى وتب على وانك كنت عطوفا غفورا وقضى بينهم  
ما قضى و حزن بشأن كادت السموات ان يتفطرن وتنشق ارض  
الحلم ويندك جبل الصبر اذا وضع وجهه على التراب وقال  
رب مسنى الضر من كل الجهات وانك انت الذى سبقست  
رحمتك لكشئى فارحمى بجودك وجد على بفضلك وانك كنت  
بمبارك رحيم فلما سمعنا ندائه اجرينا تحت رجله اليمنى  
عين عذب سايق مفروتا و امرناه بان يغمس فيها ويشرب منها  
فلما شرب طاب عن كل الامراض وكان على احسن الخلق  
مشهودا ورجعنا اليه كلما اخذنا عنه وفوق ذلك بحيث  
امطرننا عليه من جبروت الفنا ما اغناه عن كل من على الارض  
جميعا وقررنا عيناه باهله ووفيناله ما وعدنا الصابرين فى  
الواج قدس محفوظا واصلحنا له الامور كلها بعهد الامر الذى  
كان بالحق قويا وارفعنا به الخاضعين واهلكننا الذينهم  
استكبروا على الله و كانوا فى الارض شقيا وكذلك نفعل ما نشاء  
بامرنا ونوفى اجور الصابرين و نعطيهم من خزائن القدس  
جزاء موفورا ان يا ملاء الارض فاصبروا فى الله ولا تحزنوا  
عما يرد عليكم فى ايام الروح فسوف تشهدون جزاء الصابرين

فى رضوان قدس ممنوعا وقد خلق الله جنّة فى رفارف البقا  
 وسماها بالصبر الى يومئذ كانت اسمها فى كنائز المصممة  
 مخزونا وفيه قدر مالا قدر فى كل الجنان وقد كشفنا حينئذ  
 قناعها واذكرنا ١٥ لكم رحمة من لدنا على العالمين جميعا  
 وفيه انهار من ظلم عناية الله وحرمة الله الاعلى الذينهم  
 صبروا فى الشدائد ابتغاء لوجه الله الذى كان بالحق محمورا  
 ولن يدخل فيها الا الذينهم ماغيروا نعمة الله على انفسهم  
 ودخلوا فى ظل شجرة الروح وماخافوا من احد وكانوا  
 بجناحين المز فى هوا الصبر مطيورا وصبروا فى البلايا  
 وكلما ازداد الضرا على انفسهم زادوا فى حبهم مولاهم  
 واقبلوا بكلهم الى جهة قدس عليا واشتدت غلبات الشوق  
 فى صدورهم وزادت نفحات الذوق فى انفسهم الى ان فدوا  
 انفسهم وبذلوا اموالهم وانفقوا كلما اعطيهم الله بفضله  
 وجوده وفى جميع تلك الحالات الشديدة كانوا شاكرين  
 ربهم ومأتوسلوا الى احد وكتب الله اسمائهم من الصابرين  
 فى الواح قدس محتوما فهنيئالمن تردى برد الصبر و  
 الاصطبار و ماتفير من البأساء و ما زلت قدماه عند هبوب  
 ارياح القهر وكان من ربه فى كل حين راضيا وفى كل آن  
 متوكلا فوالله سوف يظهره الله فى قباب العظمة بقميص  
 الدرى الذى يتللا كتللا النور عن افق الروح بحيث

يَخْطَفُ الا بصار عن ملاحظته و على فوق رأسه ينادى نادى  
 الله ذال هو الذى صبر فى الله فى الحيوۃ الباطلة عن كل ما  
 فعلوا به المشركون و يتبرك به اهل ملاء الاعلى و يشتا ق لقاءه  
 اهل الفرفرات و اعين القاصرات فى سراق قدس جميلا  
 وانتم يا ملاء النبىان فاصبروا فى ايام الفانية و لا تجزعوا  
 عما فات عنكم من زخارف الدنيه و لا تفزعوا عن شدائد  
 الامور التى كانت فى صحائف القدرة مقدورا ثم اعلموا بان  
 قدر لكل الحسنات فى الكتاب جزاء محدود الا الصبر و هو زاما  
 قضى حكمه على محمد رسول الله من قبل و انما يوفى الصابرين  
 اجرهم بغير حساب و كذلك نزل روح الامين على قلب محمد  
 عربيا و كذلك نزل فى كل اللواح ما قدر للصابرين فى كتب  
 عز بديما ثم اعلموا بان الله جعل الصبر قميص المرسلين  
 بحيث ما بعث من نبى و لا من رسول الا وقد زين الله هيكله  
 برداء الصبر ليصبر فى امر الله و بذلك اخذ الله الصبر  
 عن كل نبى مرسولا و ينبغى للصابر فى اول الامر بان يصبر  
 فى نفسه بحيث يمسك نفسه عن البغى و الفحشاء و الشهوات  
 و عن كل ما انهاه الله فى الكتاب ليكون فى اللواح باسم  
 الصابرين مكتوبا ثم يصبر فى البلايا فى ما نزل عليه فى  
 سبيل باريه و لا يضطرب عنده بوب ارياح القضا و تموج  
 ابحر القدر فى جهروت الامضاء و يكون فى دين الله مستقيما



وبصبر ما يرد عليه من احبائه و يكون مصطبرا في الذينهم  
 آمنوا ابتغاء لوجه الله ليكون في دين الله رضا فارتقبوا  
 يوم يرتفع فيه غمام الصبر و يفن فيه طير البقاء يظهر طاوس  
 القدس بطراز الامر في ملكوت اللقا وتطلق السن الكليسة  
 بالحن الورقاء و يكف حمامة الفردوس بين الارض والسما  
 وينفخ في الصور وتجرد هياكل الوجود ويشتمل النار  
 ويأتي الله في طلل من الروح بجمال عز بليغا اذا فاسرعو  
 اليه يا ملاء الارض ولا تلتفتوا بشئ في الملك ولا يمنعكم  
 منع مانع ولا تحجبكم شئون العلميه ولا تسدكم دالات  
 الحكميه فاسرعو الي مكن قدس مرفوعا لانكم لوتصبرون  
 في ازل الازال وتوقفون في ذلك اليوم اقل من آن لـ  
 يصدق عليكم حكم الصبر وكذلك نزل الحكم من قلم عز عليم  
 قل يا ملاء الارض اتقوا الله في هذه الايام ولا تغفروا على امانه  
 ولا تقولوا مالا يكن لكم فيه شعورا لانكم عجزاء في الارض و  
 فقراء في البلاد ولا تستكبروا في انفسكم ثم اسرعو الي  
 ارض التي كانت بالحق مقبولا فوالله سيمضي تلك الدنيا  
 وكلما انتم تفرحون بها ويجمعكم ملائكة القهر في محضر  
 سلطان عز قويا وتسلون عما فعلتم في ايامكم ولا تترك شيئا  
 عما في السموات والارض الا و. وكان في لوح العلم مكتوبا  
 اذا لن يفنيكم احد ولن يرافكم نفس ولن ينفعكم الا ما

حرثتم في مزارع اعمالكم فتنبهاوا ياملاء الا شقيا ثم اسمعوا  
 نصح هذا الشفيق الذي ينصحكم لوجه الله وما يريد منكم  
 جزاء ولا شكورا انما جزاءه على الذي ارسله بالحق وانزل  
 عليه الايات ليكون الحجة من لدنه بالفة على العالمين  
 جميعا الى متى ترقدون على بساط الغفلة والى متى تتبعمون  
 الذينهم لم يكونوا في الارض الا كهجم محروكا قل فوالله  
 ان الذين اتخذتموهم لانفسكم اربابا من دون الله لم يكن  
 اسمائهم وذواتهم عند الله مذكورا فارحموا على انفسكم  
 وخافوا عن الله بارئكم ثم ارجعوا اليه لعل يكفر عنكم سيئاتكم  
 وانه كان بعباده عفورا قل فوالله ان الذين ينسبون اليهم  
 العلم واتخذتموهم لانفسكم علماء اولئك عند الله اشر الناس  
 بل جوهرا للشر يفر منهم وكذلك كان الامر في صحف العلم  
 مرقوما ونشهد بانهم ما شربوا من عيون العلم وما فازوا بحرف  
 من الحكمة وما اطلعوا باسرار الامر وكانوا في ارض الشهوات  
 في انفسهم مركوزا وما نزل على نبي ولا على وصي ولا على ولي  
 شيئا من الاعراض والانكار الا بعد انهم وكذلك كان  
 الحكم من عندهم على طلعات القدس مقضيا قل ياملاء  
 الجهال اما نزلنا من قبل يوم يأتي الله في طلل من الغمام  
 فاذا جاء في غمام الامر على ذلك على بالحق اعرضتم واستكبرتم  
 وكنتم قوما بورا وما نزل يوم يأتي ربك اوبعض آيات ربك

واذا جاء بآيات بينات بهم عرضتم عنها وكنتم في حجبها ت  
انفسكم محجوبا قل ان الله كان مقدسا عن المجئى والنزول  
وهو الفرد الصمد الذى احاط علمه كل من فى السموات والارض  
ولن يأتى بذاته ولن يرى بكيئونته ولن يعرف بانيته ولن  
يدرك بصفاته والذى يأتى هو مظهر نفسه كما اتى بالحق  
باسم على وجمعت عليه بمخاليب البفضاء وافتيتم عليه  
يا ممشر العلماء وما استحييتم عن الذى خلقكم وسويكم وكذلك  
احصينا امركم فى الواح عز محفوظا ان يسمع البقا اسمع  
ما يقولون **هـ** **و** **أ** **ل** **م** **ش** **ر** **ك** **و** **ن** **ب** **أ** **ن** **ل** **ل** **ه** **خ** **ت** **م** **ال** **ن** **ب** **و** **ة** **ب** **ح** **ب** **ي** **ب** **ه** **م** **ح** **م** **د**  
رسول الله ولن يبعث من بعده احد وجعل يداه عن الفضل  
مغلولا ولن يظهر بعده **هـ** **ي** **ا** **ك** **ل** **ال** **ق** **د** **س** **و** **ل** **ن** **ي** **س** **ت** **ش** **ر** **ق** **ا** **ن** **و** **ا** **ر**  
الفضل وانقطع الفيض وشم القدرة وانتهى العناية وسدت  
ابواب الجود بعد الذى كانت نسمات الجود لم يزل عن  
رضوان العز مهبوبا قل غلت ايديكم ولعنتم بما ظلمت **هـ** **ل**  
احاطت يده كل من فى السموات والارض يبعث ما يشاء  
بقدرته ولا يسئل عما شاء **و** **ا** **ن** **ه** **ك** **ا** **ن** **ع** **ل** **ى** **ك** **ل** **ش** **ى** **ق** **د** **ي** **ر** **ا** **ق** **ل**  
يا ملا **هـ** **ال** **ف** **ر** **ق** **ا** **ن** **ت** **ف** **ك** **ر** **و** **ا** **ف** **ى** **ك** **ت** **ا** **ب** **ال** **ذ** **ى** **ن** **ز** **ل** **ع** **ل** **ى** **م** **ح** **م** **د** **ب** **ا** **ل** **ح** **ق**  
بحيث ختم فيه النبوة بحبيبه الى يوم القيمة **و** **هـ** **ن** **ا** **ل** **ق** **ي** **م** **ة**  
التي فيها قام الله بمظهر نفسه وانتم احتجبتم عنها كما  
احتجبوا كل الارض عن قيامة محمد من قبل وكنتم فى **ح** **ج** **و** **ر**

الجهل والاعراض مفروقا قل اما وعدتم بلقاء الله في ايامه  
فلما جاء الوعد واشرق الجمال عن افق الجلال اغمضتم  
عيونكم وحشرتهم في ارض الحشر عميا قل اما نزل في الفرقان  
بقوله الحق كذلك جعلناكم امة وسلطانا لتكونوا شهداء على  
الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا وفسرتم هذه الاية  
باهواء انفسكم و كنتم موقنا معترفا بما نزل بالحق لا يعلم تأويله  
الا الله والراسخون في العلم ومع ايقانكم بذلك اولتم  
كلمات الله وفسرتم بمد الذي كنتم عن ذلك ممنوعا وقمتم  
بالاعراض والا نكار للراسخين في العلم بل تقتلونهم كما  
قتلوه من قبل وكنتم باعمالكم مسرورا فاف لكم و بما كسبت  
ايديكم وبما تظنون في امر الله في يوم الذي كانت انوار الهداية  
عن فجر العلم مشهودا اذا فاسئل عنهم كيف يفسرون ما  
نزل من جبروت العزة على محمد عربيا وما يقولون في معنى  
الوسط لو ختم النبوه به فكيف ذكرت في الكتاب امته وسط  
الامم اذا فاعرف مقدارهم كانهم ما سمعوا نغمات الورقاء  
ولو سمعوا ما عرفوا وكذلك كانت الحجة من كتابهم عليهم  
بليغا وهذا من قول الذي تكلم به كل الامم في عهد كل  
نبي فكما جاءهم رسول من رسل الله قالوا لست انت  
بمرسل و ختم النبوة بالذي جاء من قبل وكذلك زيمن  
الشیطان لهم اعمالهم و اقوالهم و كانوا عن شاطئ الصدق

بعيدا فاذا ذكر لهم نباء محمد من قبل اذ جاء به سلطان مبينا  
 قال يا قوم هذه من آيات الله قد نزلت بالحق الاتختلفوا في  
 امر الله ثم اجتمعوا على شاطى عز منيما ويا قوم فانظروا  
 الى بنظرة الله ولا تتبعوا أهواءكم ولا تكونوا بمثل الذين هم  
 دعوا الله في ايامهم ولياليهم ولما جاءهم اعرضوا عنه وانكروه  
 وكانوا على اصنام انفسهم معكوبا وقالت اليهود تالله هذا  
 الذى افترى على الله ام به جنة او كان مسحورا وقالوا ان الله  
 ختم النبوة بموسى وهذا حكم الله قد كان فى التوراة مقضيا  
 ولن ينسخ شريعة التوراة بدوام الله والذى يأتى من بعد  
 يبعث على شريعتها لينتشر احكامها على كل من على  
 الارض وكذلك كان الامر من سماء الحكم على موسى الامر  
 منزولا والذين اوتوا الانجيل قالوا بمثل قولهم وكانوا  
 من يومئذ الى حينئذ منتظرا واطردهم الله بما نزل على محمد  
 العربى فى سورة الجن وانهم طنوا كما طنتم ان لــــ  
 يبعث الله من بعده احدا فوالله يكفى كل من على الارض  
 هذه الاية النازلة وما كنز فيها من اسرار الله ان يسلكوا  
 فى سبل عزّ معروف قل قد يبعث الله بعد موسى رسلا  
 وسيرسل الى اخر الذى لا آخر له بحيث لن ينقطع الفضل  
 من سماء العناية بفعل ما يشاء ولا يسئل عما يفعل وكله عن  
 كلشى فى محضر العدل مسئولا اذا فاسمع ما يقولون

هؤلاء الممرضون وطنوا في الله كما طنوا عباد الذينهم كانوا  
من قبل قل فوالله اشتبه عليكم الا مر قد قضت القيامة بالحق  
وقامت القيامة رغما لانفكم وانف الذينهم كانوا عن نغمات الله  
مصموما قل انتم تقولون بمثل ما قالوا ام القبل في زمن رسول  
الله و تنتظرون بمثل ما هم انتظروا وزلت اقدامكم عن هذا  
الصراط الذي كان بالحق ممدودا اذا تفكروا في تلويح هذه  
الآية لعل ترزقون من مائدة علم التي ينزل من سماء القدس  
على قدر مقدورا يا قوة البقا فاشهد ما يشهدون المشركون  
في هذه الشجرة المورقة المباركة المنبتة التي كانت على  
جبل المسك مرفوعا وطالت اغصانها الى ان بلغت مقام  
الذي كان خلف سراق القدس مكنونا ويريدون هؤلاء المشركون  
ان يقطعوا افنانها قل انها استحسنت في حصن الله  
واستحفظت بحفظه وجعل الله ايدى المنافقين والكافرين  
عنها مقصورا بحيث لن يصل اليها ايدى الذينهم كفروا  
واعرضوا فسوف يجتمع الله في طله كل من في الملك وهذا  
ما كتب على نفسه الحق وكان ذلك في الوان المز من قلم  
العلم محتوما يا قوة الجمال ذكر المبار باذكار الروح في  
تلك الايام ثم اسمعهم نغمات البقاء لعل يستشعرون في  
انفسهم اقل من الان شيئا ولعل لا يظنون بمثل ما طنوا  
شركائهم من قبل ويوقنون بان الله قادر على ان يبعث

في كل حين رسولا قل يا ملاء البغضاء موتوا بفيظكم هذا  
ما قضى بالحق من قلم عز ريبا اذا فالق عليهم ما غردت به  
حمامة الروح في رضوان قدس محبوبا لعل يتبعون ما فسر  
في الختم عن لسان الذي كان راسخا في العلم في زيارة  
اسم الله عليا قال وقوله الحق الخاتم لما سبق والفتاح  
لما استقبل وكذلك ذكر معنى الختم من لسان قدس ضيعا  
كذلك جعل الله خاتما لما سبقه من النبيين وفتاحا لما  
ياتي المرسلين من بعد اذا تفكروا يا ملاء الارض فيما  
القيناكم بالحق لعل تجدون الى مكن الامر في شاطي  
القدس سبيلا ولا تحتجبوا عما سمعتم من علماءكم ثم اسئلوا  
امور دينكم عن الذي جعله الله راسخا في علمه وكانت  
الانوار من نور وجهه مثلثا ومديئا يا ايها الناس اتقوا الله  
ولا تتخذوا العلم من العيون المكدرة التي كانت عن جهة  
النفس والجهل جريا فاتخذوه من العيون السائله  
السائقة الصافية الجارية المذبية التي جرت عن يمين  
المرشرو جعل الله للاقوام فيها نصيبا رن يا طلعة القدس  
هب على الممكنات ما وهبك الله بجوده ليقومن عن قبور  
اجسادهم ويستشعرون على الامر الذي كان بالحق ماتيا  
ثم ارسل عليهم من نسمة المسكية المصطارة التي اعطاك  
الله في ذالبقا لعل يحرك بها عظام الرميمة ولثلا يحرم

الناس انفسهم عن هذا الروح الذى نفخ من هذا القلم  
القدمى الازلى الابدى ويكون فى هذه الارض الطيبة  
المباركة بين يدي الله على احسن الجمال محشورا ان يا قلم  
الامر انت تشهد وترى بان الممكنات فى لجج اللانهايات  
مايستقبلون بهذه الرحمة المنبسطة الجارية التى احاطت  
كل من فى السموات والارض ومايتوجهون الى وجه الذى منه  
اشرقت انوار الروح وبها اضئت كل من فى ملكوت الاموالخلق  
وانك كنت على ذلك شهيدا ويركضون فى وادى النفس  
والهوى ويخوضون مع الذين ما فازوا بلقائك فى يوم الذى  
بشرتهم من قبل من قلم عز جليا وقلت و قولك الحق فى  
جبروت البقا والامر يومئذ لله وكذلك كتب حكم اليوم على  
الواح المعز من اصبع روح قدميا فلما جاء اليوم واتت  
الساعة وقضى الامر واستوت انوار الجمال فى قطب الزوال اذا  
قاموا الكل بالنفاق لهذا النور المشرق من شطر الافاق  
ثم احتجبوا بحجبات كفر غليظا وكذلك فاعرفوا كل الطلل  
فى كل الا زمان بعد الذى كل انتظروا بما وعدوا فى ايام الله  
فلما قضى الوعد انكروه بما القى الشيطان فى انفسهم وكانوا  
عن شاطئ القدس بعيدا كما تشهدون اليوم هؤلاء المشركين  
بحيث انتظروا فى ايامهم بما وعدوا من لسان محمد  
رسول الله وكلما سمعوا اسمه قاموا وتساخوا بعجل الله



فرجه فلما ظهر بالحق انكروه في نفسهم واعترضوا عليه  
 وجادلوه بالباطل وسجنوه في وسط الجبال وما اطفى غل  
 صدورهم ونار انفسهم الى ان فعلوا به ما احترقت به اكياد  
 الوجود في هياكل الشهود وبذلك تزلزلت اركان مدايين  
 السبقا في جبروت السماء وناحت جمال الغيب على مكن  
 قدس خفيا ان يا ظلمة العز فاذا ذكر للمؤمنين من اهل البقاء  
 ما قالوا المشركون من قبل في ايام الذي قتل فيها الحسين  
 من هياكل ظلم شقيا و كانوا ان يزوروه في كل يوم ويلعنوا  
 الذينهم ظلموا عليه و كانوا ان يفتروا في كل صباح مائة مرة  
 اللهم المن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد فلما بعث  
 الحسين في ارض القدس ظلموه وقتلوه وفعلوا به ما  
 لا فعلوا باحد من قبل و كذلك يفصل الله بين الصادق  
 والكاذب والنور والظلمة ويلقى عليكم ما يظهر به افعال  
 الظالمين جميعا اذا فاذا ذكر في الكتاب عبد الله تقيا الذي  
 امن بالله في يوم الذي كان الامر عن مطلع الروح لميعا  
 واعان ربه بما كان مقتدرا عليه حين الذي دخل الوحي  
 في ارض حب شرقيا قال يا قوم قد جاء برهان الله بالحق  
 ولاح الوجه ان ياملوا الفرقان فاسرعوا بالله ولا تكونن على  
 اعقاب انفسكم منكوصا و يا قوم قد اشرق الجمال عن افق  
 القدس و جاء الوعد بالحق فاسرعوا الى رضوان الذي كان

الوجه فيه مضيئا اياكم ان لا تحرموا انفسكم وعيونكم عن لقاء الله وهذا يوم الله قد كان على الكافرين عسيرا وياقوم قد وضع الكتاب بالحق ولن يفادر فيه اعمال العالمين على قدر نقيروقطميرا وياقوم لا تحتجوا عن جمال الله بعد الذي جاء في ظلل من الضمام وفي حوله ملائكة القدس وكذلك كان الامر من جهة المرشمقضيئا وان قال الوحيد ياقوم قد جئتكم بلون من الروح من لدن علي قيوما لا تتفرقوا في امر الله واجيبوا داعي الذي يدعوكم بالحق الخالص ويلقي عليكم ما يقربكم الى يمين عز محبوبا وياقوم قد وعدتم في كل الالواح بقاء الله وهذا يوم فيه كشف الجمال وظهر النور ونادى المناد وشقت السماء بالضماء اتقوا الله ولا تفضوا عيونكم عن جمال قدس دريا وهذا ما وعدتم بلسان الرسل من قبل وبذلك اخذ الله عنكم العهد في ذر السماء اذا اوفوا بمهودكم ولا تكونوا في اراضي الاشارات موقوفا ومن الناس من وفي بعهد الله واجاب داعي الحق ومنهم من اعرض وكان على الله بغيا ومنهم الذي سمي باسم التقى في الكتاب وآمن بالله ربه وكان بوعد علي الحق وفيه وحضر بين يدي الوحيد وتمسك بالعروة الوثقى وامتفرق كلمة الله وكان على الدين القيم مستقيما ونصر ربه في كل الاحوال وبكل ما كان مقتدرا عليه وبذلك جعل الله اسمه في اسطر البقا من

قلم العز مستورا و مسسته البأساء والضراء واحتمل في نفسه  
الشدائد كلها وفي كل تلك الاحوال كان شاكرا وصبوراً وان  
الذينهم ينصرون الله باموالهم و انفسهم ويصبرون فسي  
الشدائد ابتغاء لوجه الله اولئك كانوا في ازل الازل بنصراً  
منصوراً ولو يقتلون ويحرقون في الارض لانهم خلقوا من الارواح  
وكانوا في هواء الروح باذن الله مطبورا ولا يلتفتون الي  
اجسادهم في الملك ويشتاقون البلايا في سبيل بارئهم  
كاشتياق المجرم الى الففران والرضيع الى ثدي رحمة الله  
وكذلك يذكرم الورقاء بازكار الروح لعل الناس ينقطنون عن  
انفسهم واموالهم ويرجعون الى مقر قدس مشهودا وقضى  
الايام الى ان اجتمعت في حول الوحيد شزيمة من قريفة  
التي باركها الله بين القرى ورفع اسمها في اللوح الذي  
كان ام الكتاب عنه مفصولا واتبعوا حكم الله وطافوا حول  
الامر وانفقوا اموالهم و بذلوا كلما لهم من زخارف الملك  
وماخافوا من احد الا الله وكان الله على كل شئ عليم  
وكان قلوبهم زبر الحديد في نصر الله و ماخذتهم لومة  
لائم ولا منعهم اعراض ممرض وكانوا في مداين الارض كاعلام  
القدس باسم الله مرفوعا وبلغ الامر الى مقام الذي سمع  
رئيس الظالم الذي كفر بالله واشرك بحمالة و اعرض بمرهانه  
وكان اشقى الناس في الارض ويشهد بذلك رجال الذينهم

كانوا في سراق الخلد مستورا ان يا اهل القرية فاشكروا  
الله بارئكم بما انعمكم بالحق وفضلكم على الذين هم كانوا  
على الارض بحيث شرفكم بلاقائه و عرفكم نفسه ورزقكم من اثمار  
سدره الفردوس بعد الذي كان الكل عنها محروما و فازكم  
بايامه وارسل عليكم نسمة القدس وقلبكم الى يمين الاحديه  
وقربكم الى بقعة عز مبروكا كذلك يمن الله على من يشاء  
ويختص برحمته عباد الذينهم كانوا عن كل من على الارض <sup>مقطوعا</sup>  
اذا فابشروا في انفسكم ثم افتخروا على من في الطك مجموعا  
فاعلموا بان الله كتب اسمائكم في صحائف القدس و قدر لكم  
في الفردوس مقاما محمودا فوالله لو يظهر مقام احد منكم على  
من على الارض ليفدون انفسهم ابتغاء لهذا المقام الذي  
كان بيد الله محفوظا ولكن احتجب من عيون الناس ليميز  
الخبث من الطيب و كذلك يببؤهم الله في الطك ليظهر ما  
في قلوبهم كما ظهر وكنتم عليهم شهيدا وكم من عباد  
عبدوا الله في ايامهم و امروا الناس بالبر والتقوى وبكوا في  
مصائب آل الله و غمضوا عيونهم في حين الصلوة وقراءة  
الزيارات لا طهارتوجههم الى مبداء قدس مسجودا فلما  
جاءهم الحق اعرضوا عنه وكفروا به الى ان قتلوه بايديهم  
كانوا بافعالهم مسرورا كذلك يبطل الله اعمال الذينهم  
استكبروا عليه ويقبل اعمال الذينهم اقبلوا الى الله وخضعوا

لطلمته و كانوا فى سبل الرضا مسلوكا فاذكروا يا اهل القرية  
نعمة الله التى انعمكم بالحق وعلمكم مالا علمه كل علماء الارض  
الذينهم من كبرعائهم و ثقلها ما يقدر ان يمشوا على الارض  
واذا يحركون كانها يحرك على الارض جبل غل ميفوضا فوالله  
ينبى لكم يا اولياء الله بان تقدسوا انفسكم عن كل ما  
نهيتم عنه و تشكروا الله فى كل الايام والليالى بما اختصكم  
بفضل الذى لم يمكن لدونكم فيه نصيبا وتحكوا عز الله بارئكم  
بحيث تهب منكم رائحة الله و تكونوا بذلك ممتازا عن الذينهم  
كفروا و اشركوا وكذلك يمحظكم الورقاء و تعلمكم سبل العلم  
لتكونوا فى دين الله راسخا وعلى الحب مستقيما اتقوا الله  
ولا تبطلوا اعمالكم بالففلة و لا تمنوا على الله فى ايمانكم  
بمظهر نفسه بل الله يمن عليكم فيما ايدكم على الامر و عرفكم  
سبل العز و التقوى و الهمة بد ايع علم مخزونا فهنيئا لكم يا  
اهل القرية و بما صبرتم فى زمان الله على البأس و الضراء  
و بما سمعتم باذانكم و شهدتم بصيونكم فسوف يجزيكم الله  
احسن الجزاء و يعطيكم ما ترضى به انفسكم و يثبت اسمائكم  
فى كتاب قدس مكنونا فاجهدوا ان لا تبطلوا اصطباركم  
بالشكوى و كونوا راضيا بما قضى الله عليكم و بكل ما يقضى  
من بعد لان الدنيا وزينتها و زخرفها سيمضى اقل من ان  
ولا بقاء لها و تحضرون فى مقعد عز محبوبا فطوبى لكم

وللذينهم فداوا انفسهم في ايام الله و كانوا من الذينهم طاروا  
في هـ واء الحب و وردوا على مقر الذي كان عن غيرهم ممنوعا  
فاذكريا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله  
ليكون امره في الملاء الاعلى بالحق مذكورا فلما سمع السدى  
كفرو شقى ثم استكبر و بفسى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا  
الذينهم ما حملت الارض بمثلهم في ايمانهم بالله ويسفكوا  
دماء التي كانت بها كل شئ مطهورا و امر الخبيث في الملاء  
بغير ما نزل الله في الكتاب وكذلك كان الحكم من عنده مقضيا  
و فرر للجنود رئيسين الذين هـ ما كفرا بالله و آياته و باعادينهم  
بدنيا هـ و اشتروا الا انفسهم عذاب الباقية الدائمة و كانوا بظلمهم  
الى قهر الله مستقبلا و اتباع جنود الكفر و عساكر الشرك السى ان  
حاصروا جنود الله و احبائه و كانوا من اشر الناس في ام الكتاب  
من قلم الامر مكتوبا و حاربوا مع اصحاب الله و جادلوا معهم و  
نازعوا بهم و عاركوا بما كانوا مقتدرا عليه ليغلبوا على جنود  
الحق ولكن جعلهم الله في حربهم بايدي المؤمنين مفلوبا  
فلما عجزوا عن حرب الله و اوليائه دبروا في الامر و مكروا فسى  
انفسهم و شاوروا بينهم الى ان ارسلوا الى الوحيد رسولا  
بلسان كذب مكريا و دخل رسول الشيطان الى الوحيد و قال  
انت ابن محمد و اتانا كنا مقر بفضلك علينا و ما حبسنا لنعارك  
معك بل نريد الاصلاح في امرك و نسمع منك ما تأمرنا و نتبع

قولك وماخالفك في الحكم من اقل من الذر ذرا ان افتح فم  
الروح ونطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم ان تقروا  
بفضلي وتصرفوني انا ابن محمد رسول الله لم جئتم علينا  
بجنود الكفر وحاصرتونا وكنتم عن امر الله معرضا وعليه  
بغيا ويا قوم اتقوا الله ولا تفسدوا في الارض ولا تدعوا امر الله  
عن ورائكم وخافوا عن الذي خلقكم ورزقكم وانزل عليكم  
آيات عز بديعا ويا قوم سيفني الملك و جنودكم ثم الذي  
ارسلكم بالظلم فانظروا الى ما قضت على امم القبل و  
تنبهوا في امراتي كانت من قبل مقضيا ويا قوم ما انا  
الا عبد آمنت بالله و آياته النازلة على لسان علي بالحق وان  
لن ترضوا بنفسى بينكم اسافر الى الله و ما اريد منكم شيئا  
اتقوا الله ولا تسفكوا دماء احباء الله ولا تأخذوا اموال  
الناس بالباطل ولا تكفروا بالله بعد الذي اذعيتم الايمان  
في انفسكم وكذلك انصحكم بالعدل فاتبعوا نصحي و لا  
تبعدوا عن امر الذي كان عن افق الروح مشروقا ويا قوم  
اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بايات التسي  
تمجز عن ادراكها عقول الخلائق مجموعا فارحموا على انفسكم  
ولا تتبعوا هوىكم ستخرجون من هذه الدنيا الفانية وتحضرون  
بين يدي مقتدر قيوما وتسئلون عما فعلتم في الارض وتجزون  
بكل ما علمتم في الدولة الباطلة وهذا ما قضى حكمه في الواح عز

محتوما وكرر بينهم الرسل والرسائل الى ان وضعوا كتاب الله  
 بينهم واقسموا به وختموه وارسلوه الى جمال عز وحيـدا  
 وكذلك كانوا ان يخذعوا في امر الله وعاهدوا بلسانهم ما لم  
 يكن في قلوبهم وكانوا الغل في صدورهم كالنار التي كانت  
 في ظلال المكر مستورا واسترجوا من الوحيد بان يشرف  
 بقدمه اماكنهم ومحافلهم و اكدوا في العهد والميثاق وكانوا  
 على عهد النفس والهوى مرقودا فلما حضر بين يدي الوحيد  
 كتاب الله قام وقال للملاء في حوله يا قوم قد جاء الوعد واتت  
 القضايا بالحق وانا ذاهب اليهم ليظهر ما قدر لي خلف  
 سرادق القضا وكذلك كان على ربه في كل حين متوكلا ودخل  
 الوحيد عساكر الظلم وجنود الشيطان مع انفس معدودا اذا  
 قاموا واستقبلوه وقد موه على انفسهم في المشى والجلوس  
 وكان بينهم اياما معدودا اذا قاموا واستقبلوه وقد موه  
 وكتبوا على لسانه الى اهل القرية بان تفرقوا ولا بأس عليكم  
 الى ان جعلوهم اشتاتا ودخلوا جنود الكفر في محلهم ومكروا  
 عليهم مكر اكبارا فلما اطمنت قلوبهم و نفوسهم كسروا ميثاقهم  
 ونقضوا عهدهم وخالفوا حكم الله بينهم ونكثوا عهد الكتاب  
 بهويهم وبذلك كتب اسمائهم في الالواح من قلم الله  
 ملصونا الى ان اخذوا الوحيد وهتكوا حرمة وعروا جسده  
 وفعلوا به مايجرى من عيون اهل الفردوس مدامع حمرمزوجه



الا لعنة الله على الذين ظلموا عليه و على الذينهم يظلمون  
 في هذه الايام التي كانت الشمس في غمام القدس مستورا و  
 ما رضوا بما فعلوا وقتلوا من اهل القرية في سنين متواليات  
 و اساروا نساءهم و نهبوا اموالهم و ما خافوا عن الله الذي  
 خلقهم و رباهم و كانوا ان يستسبقوا بمضهم على بعض  
 في الظلم و بما القى الشيطان في صدورهم و كان الله باعمالهم  
 شهيدا الى ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان و الرماح  
 و دخلوا في ارض التي شرفها الله على جميع بقاع الارض و فيها  
 استوى الرحمن على عرش اسم عظيم و حين ورودهم في  
 المدينة اجتمعوا عليهم الخلائق و منهم ان و منهم بلسانهم  
 و منهم رجوهم بايديهم و كان اهل السموات يعضون  
 انامل الحيرة عما فعلوا و لاء المشركين بطلعات عز منيرا  
 و دخلوا في المدينة و كان الله يعلم ما ورد عليهم بمد  
 الدخول و هو محصى كل شئ في كتاب عز كريما ان يا  
 جمال القدس ليس هذا اول ما فعلوا المشركون في الارض و  
 قد قتلوا الحسين و اصحابه و اساروا اهل له و اذا يبكون عليه  
 و يتضرعون في كل صباح و عشيا قل يا ملاء البها يم اما  
 استدلتم بحقيقة الحسين و اصحابه بما فداوا انفسهم و بذلوا  
 اموالهم و كنتم بذلك متذكرا فكيف تنسبون و لاء الشهداء  
 بالكفر بعد الذي بذلوا اموالهم و نساءهم في سبيل الله

وجاهدوا فيه الى ان قتلوا بطرق شتى بحيث ما سمعت اذن  
 ولا رأت اعين الخلائق مجموعا واذا قيل لهم لم قتلتم  
 الذينهم آمنوا بالله وآياته يقولون وجدناهم كفراء في الارض  
 قل فوالله هذا ما خرج من افواهكم من قبل على النبيين و  
 المرسلين الى ان قتلوهم باسياف غل مشخوذا وكان الله  
 على كل شئ محيطا وويل لكم بما كفرتم برسول الله وقتلتم  
 عليهم بالمحاربة الى ان سفكتم دماهم بغير حق ويشهد  
 بافعالكم ما رقم على الواح حفظ مسطورا قل اما قرر الله في  
 الكتاب ما يفصل به بين الصادق والكاذب بقوله الحق فتمنوا  
 الموت ان كنتم صادقين فلم كذبتم الذين شهد الله بصدقهم  
 في كتاب الذي لا ياتيهِ الباطل وكان من اللوح منزولا وانتم  
 ما استشمرتم ونبذتم كتاب الله عن ورائكم و قتلتم الذينهم  
 تمنوا الموت في سبيل الله ويشهد بذلك اعينكم والسنكم وقلوبكم  
 ومن ورائكم كان الله شهيدا فاق لكم و بما سفكتم دماء الذين  
 ما رأت عين الوجود بمثلهم وكذبتموهم بصدقهم بنص  
 الكتاب واتبعتم الذين ما يرضون في سبيل الله بان ينقص  
 ذرة من اعتبارهم وما حسنتهم في الملك الا بان يأكلوا اموال  
 الناس ويقعدوا على رؤس المجالس وبذلك يفتخرون في  
 انفسهم على من على الارض جميعا فوالله ينبغي لكم بان  
 تتخذوا هؤلاء الفسقاء لانفسكم وليا من دون الله ويتبعوهم

الى ان يدخلوا معهم نار التي كانت للمشركين مخلوقا  
 قل فوالله لو تستشعرون في انفسكم اقل من ان لتمحوا كتبكم  
 التي كتبتم بغير اذن الله ويضربون على رؤسكم ويفرون من  
 بيوتكم وتسكنون في الجبال وما تأكلوا الاحياء مسنوتا قل قد  
 قضى نحب الذينهم استشهدوا في الارض وحينئذ يطيرن  
 في هواء القرب ويطوفن في حول عرش عظيم وفي كل حين  
 تنزل عليهم ملائكة الفضل ويبشروهم بمقام عز محمود وفي كل  
 يوم يتجلى الله عليهم بطراز الذي لويظهم على اهل السموات  
 والارض يحزن منصفها قل يا ملاء الاشقياء لا تفرحوا باعمالكم  
 فسوف ترجعون الى الله وتحشرون في مشهد العز في يوم الذي  
 تزلزل فيه اركان الخلايق مجموعا ويخاصمكم الله بمدله بما  
 فعلتم باحباءه في ايام الباطله ولن يقادر من اعمالكم شيئا  
 الا وهو عليكم معروضا وتجزون بما اكتسبت ايديكم ولن يعزب  
 عن علم الله من شئ ووالله كان على كل شئ محيطا  
 فسوف يقولون الظالمون في اسفل درجات النار في البيت ما  
 اتخذنا هذه العلماء لانفسنا خليلا ان يا اهل القرية  
 فاذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم شفا حضرة من الكفروا نخذكم  
 بالفضل وهدىكم الى ساحة اسم وحيدا واذ كنتم اعداء والفرق  
 بين قلوبكم وجمعكم بالحق ورفع اسمكم وانزل عليكم الايات  
 من لسان عز محبوبا ثم اذكروا حين الذي مررنا عليكم بجنود

من الملائكة وفتحنا عليكم ابواب الفردوس وكنتم مجتمعا يسم  
 الغفلة و وسوس الشيطان بعضكم والنقى فى قلوبكم الروح اذا  
 وجدنا بعضكم مضطربا ثم متزلزلا ولكن عفونا عن الذينهم  
 اضطربوا رحمة من لدنا عليكم وعلى من على الارض جميعا قل  
 ان الذين كفروا من اهل القرية اولئكم اشر الناس كما انتم  
 خير العباد وكذلك احصينا الامر فى لوح الذى كان بخاتم  
 العز مختوما وان الذينهم ما حضروا بين يدي الوحيد وحار<sup>بوا</sup>  
 معه وجادلوه بالباطل اولئك لمنوا فى الدنيا والاخرة  
 وحقت عليهم كلمة العذاب من مقتدر حكيم يا احباء الله  
 من تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلكم  
 بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم على منادج القدس  
 مستقيما ان يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئكم بما هبت  
 عليكم نسائم الربيع فى فضل عز احديه وان يا ارض تلك  
 القرية فاشكرى ربك بما بدلك الله يوم القيمة واشرق عليك  
 انوار الروح عن افق نورعزيا وان يا هواء القرية فاذكرو الله  
 فيما ضفك عن غبار النفس والهوى وبمشك بالحق وجملك  
 على نفسه معروضا فهنيئا لك يا يحيى بما وفيت بعهدك فى  
 يوم الذى خلقت السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة  
 ايمانك وصرتك من نفحات ايامه الى حرم الجمال مقبولا  
 الذي بشر في ملاء الاعلى بما ذكرت فى لوح الذى تعلق به

ارواح الكتب و من ورائها ام الكتاب التي كانت في حصن  
المصمة محفوظا كذلك يجزى الله عباده الذينهم آمنوا به  
وبآياته و يأخذ الذينهم ظلموا في الارض الالعة الله  
على الظالمين جميعا ان يا قوة البقا طير لحنك و غن على  
نفمات الورقات المغنيات عن وراء سرادات الاسماء فسي  
جبروت الصفات لعل اطيال المرشيه ينقطمون عن تـراب  
انفسهم ويقصدون اوطانهم في مقام الذي كان عن التنزيه  
منزوها ان يا جود الحقيقه غن و رن على احسن النغمات  
لان حوريات الفرفرات قد اخرجن عن محافظهن و عن سرادات  
عصمة الله ليصفين نعمتك التي كانت على قصص الحق فسي  
قيوم الاسماء مفرودا ولا تحرمهن عما اردن من بدايـع  
احسانك و انك انت الكريم في رفارف البقا و ذى الفضل  
العظيم في جبروت العماء و كان اسمك في الملاء الاعلى  
بالفضل محروفا ان يا جمال القدس ان المشركين لسم  
يمهلوا بان يخرج الهمس من هذا النفس و اذا يريد الصوت  
ان يخرج من فمي يضمون ايامى البفضاء عليه و انت مع  
علمك بهذا تأمرنى بالنداء فى هـ و ا هـ هذا السناء و انك انت  
الفاعل بالحق و الحاكم بالعدل تفعل ما تشاء و تكون على  
كل شئى حكيم و لو تسمع نداء عبدك و تقضى حاجته بالفضل  
فاعذر هـ ن باحسن القول و اللطف البيان ليرجمن الى رفارفهن

ومقاعد من في غرفات حمرياقوتا وانت تعلم بانى ابتليت بين  
المشركين من الحزبين و انت حاكم يالا مريم والناظر على  
الحكمين والطاهر في القمصين والمشرق بالشمسين والمذكور  
بالاسمين و صاحب المشرقين والامر بالسرين في ذ السطرين  
وكان الله من ورائك على ما اقول عليما وتعلم بانى ما اخاف  
من نفس بل بذلت نفسى وروحي في يوم الذى شرفت نفسى  
بلقائك وعرفتني بديع جمالك والهمتنى جواهر آياتك على كل  
من دخل في ظل امرك مجموعا ولكن اخاف بان يتفرق اركان  
الامر في كلمة الاكبر كما تفرقوا اولاً والمفلين في يوم  
الذى استويه على اعراش الوجود برحمتك التى وسعت كل من  
في العالمين مجموعا وكذلك فصلنا لهذا الامر تفصيلا في لوح  
الذى كان حينئذ من سماء الروح منزولا ان ياقصين المرشوشه  
بالدم لا تلتفتالى الاشارات ثم اخرق الحجابات ثم اطهر  
بطراز الله بين الارض والسماء ثم غن على نعمات المكنونة  
المخزونة في روحك في ذ الايام التى ورد على مطهر نفس  
الله ما لارأت عيون الخلائق جميعا ان يا جمال القدس  
الامر بيدك وما انا عبدك المتذل بين يديك والمحكوم  
بامر اذا لا تأمرنى بالذكر وفى ذكر الله الاكبر وكنز الله الاعظم  
ينبى بان تأمر ملائكة الفردوس بان تحفظى اركان العرش  
ثم ملائكة العالمين بان تحفظن سرادقات المدطمة لئلا

يشق ستر حجاب اللاموت من هذا النداء الذى كان فى  
صدر المرز مستورا ان يا بهاء الروح لا تستر نفسك بتلك  
الحجابات فاعلم بقوة الله ثم فك الختم من اناء الروح الذى  
كان فى ازل الازل بخاتم الحفظ مختوما لتهدب روايح المطر به  
من هذا الاناء القدسيه على الخلائق مجموعا لعل يحيى  
الاكوان من نفس الرحمن ويقومون على الامر فى يوم الذى فيه  
اركان الروح عن جهة الفجر مشهورا قل هذا اللوح  
يامرکم بالصبر فى هذا الفرج الاكبر ويحكم عليكم الاضطراب  
فى هذا الجزع الاعظم حين الذى تطير حمامة الحجاز عن  
شطر العراق ويهب على الممكنات روايح الفراق ويظهر فى  
وجه السماء لون الحمراء وكذلك كان الامر فى ام الكتاب  
مقزيا قل ان ماير البقاء قد طارت عن افق السماء و ارادت  
سبأ الروح فى سيناء القدس لينطبع فى مرات القدر احكام  
القضا وهذا من اسرار غيب مستور اقل قد طارت طير المرز  
من غصن و ارادت غصن القدس الذى فى ارض الهجر مفروسا  
قل ان نسيم الاحديه قد طلعت عن مدينة السلام و اراد الهجو  
على مدينة الفراق التى كانت فى صحف الامر مذكورا قل  
يا ملاء السموات والارض اذا فالقوا الرماد على وجوهكم  
وروسكم بما غاب الجمال عن مداين القرب و اراد الطلوع عن  
افق سماء بعيدا كل ذلك ما قضى بالحق ونشكر الله بذلك

وبما أنزل علينا البلايا مرة بعد مرة وامطر حينئذ علينا من  
 غمام القضا اما ارحزن معروف ان يا جوهر الحزن فاختم القول  
 في هذا الذكر لان بذلك حزنا وحزنت اهل ملاء الاعلى ثم  
 انكر عبد الله الذي سئل عن نباء قد كان بالحق عظيما قل  
 تالله الحق ان العناية قد قضى في جمال على مبينا ثم  
 اختلفوا فيه المبار واعترضوا عليه علماء العصر الذينهم  
 كانوا في حجابات النفس محجوبا وانتم عرفتم جمال الله  
 في قمص على قيوما وسيصرفه كل من في السموات والارض وهذا  
 مارقم بالحق و كان على الله محتوما وستعلمون نباء في زمن  
 الذى كان على الحتم ماتيا ولكن انتم ياملء البيان فاجهدوا  
 فى انفسكم لئلا تختلفوا فى امر الله وكونوا على الامر كالجبل  
 الذى كان بالحق مرسوخا بحيث لا يزلكم وساوس الشيطان  
 ولا يقلبكم شئى فى الارض وهذا ما ينصحكم حماة الا مرحيين  
 الفراق من ارض العراق بما اكتسب ايدى المشركين جميعا  
 ثم اعلمو ياملء الاصفيا بان الشمس اذا غابت يتحرك طيور  
 الليل فى الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم وتوجهوا الى  
 جهة قدس محبوبا تسمعون نداء السامرى من بعدى و  
 يدعوك الى الشيطان اذا لا تقبلوا اليه ثم اقبلوا الى جمال  
 عز خفيا اذا ناخاطب كل من فى السموات والارض فى هذا  
 المدينة لعل يستقر كل شئى بما قدر له من لدن حكيم عليما



وانك انت يا حسين لا تغفل عن هذا الحين الذي حان  
 بالحق وفيه يهب نسمة الله عن جهة قدس عربيا وانك  
 انت يا ايتها الساعة بشرى بهذه الساعة التي قامت فيك  
 بالحق ثم اعرفي هذه المائدة الباقية الدائمة السماوية  
 التي كانت من غمام القدس في ظلل النور من سماء العز على  
 اسم الله منزولا ان يا ايها اليوم نور الممكنات بهذا اليوم  
 الذي المشرق الابهي الذي كان عن افق العراق في  
 شطر الافاق مشهورا كذلك نفصل لكم الآيات ونلقى عليكم  
 كلمات الروح ونعطى كل شئ ما قدر في كتاب عز مستورا يعلم  
 كل شئ معين الاحديه في ذالرضوان الذي كان بالحق  
 مسكوبا والروح عليكم وعلى الذينهم طافوا في حول الامر  
 وكانوا الى جهت الحب مسلوكا \* انتهى .

باب ٥ شتم

لن مدينة التوحيد

قوله تعالى :

\* ذامدينة التوحيد فادخلوا فيها ياملاء الموحديين

لتكونوا ببشارات الروح لمن المستبصرين

والعزيز الوحييد العالي العليّ الفريد

تلك آيات الكتاب فصلت آياته بدعيا غير ذي عوج على آيات الله

وهو دى و نورا و ذكرى لمن فى السموات والا رضين وفيه ما  
يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و انه لكتاب فيه يذكر  
كل امرحكيم و نزل بالحق من لدن حكيم عليم وفيه ما يفنى  
الناس عن كل شئى و يهب منه روايح القدس على العالمين  
ويفن بالله لا اله الا ه و يفعل ما يشاء بامره و يحكم ما يريد  
و ما من اله الا ه و له الخلق والا مريحى و يميت ثم يميت  
و يحيى و انه ه و حى فى جبروت البقا يحكم ما يشاء ولا يسئل  
عما شاء و فى قبضته ملكوت الانشاء لا اله الا ه والعزيز الجميل  
وانه له والحق لا اله الا ه و لم يزل كان مقدسا عن دونه  
ومتعاليا عن وصف ما سواه و لا يسبقه احد فى العلم و انه  
كان على كل شئى محيطا و لا يزال ما اقترن بعرفان كينونته  
احد من خلقه ولن يصل اليه ايقان موقن ولا عرفان نفس و انه  
له والفضى الحكيم و كان واحدا فى ذاته و واحدا فى صفاته  
و واحدا فى افعاله لم يزل كان متوحدا فى عرش الجلال  
ولا يزال يكون متفردا على كرسى الاجلال و انه له والسمد  
الذى لن يخرج عنه شئى ولن يقترن به شئى وه والعلى  
المقدر المطيم ما وحده احد دون ذاته و ما عرفه نفس دون  
كينونته و كل ما خلق فى الابداع و ظهر فى الاختراع خلق بكلمة  
من امره لا اله الا ه والمزيز الكريم و ان ما يعرفه العارفون  
فى اعلى مقاماتهم و ان ما يبلغه البالفون فى اقصى مراتبهم

هو عرفان آية تجليه بنفسها لنفسها وهذا غاية العرفان ان انتم الى معارج العلم لمن القاصدين فلما سدت ابواب الوصول عن ذاته الازلية وانقطعت جناحين العرفان عن الطهران الى ملكوت امره ارسل الرسل من عنده وانزل عليهم الكتب من لدنه وجعل عرفانهم عرفان نفسه وهذاما قبل عن الممكنات جودا من عنده وفضلا من لدنه على من في الملك اجمعين ومن اقربهم كانه اقر على الله وتوحد ذاته ومن تقرب اليهم كانه تقرب الى ساحة قدس مبين ومن اطاعهم اطاع الله ومن اعرض عنهم اعرض عن وجه الله العزيز المقتدر الحي الرفيع وقد رآه عرفان نفسه في عرفان انفسهم وهذا ما قدر في الواح الامر من لدن مقتدر قدير وهذاما بلغ العارفين في منتهى معارجهم ان انتم من العالمين وما قدر الله فوق ذلك لاحد نصيب ولا لنفس سبيل اليه وهذا ما كتب على نفسه الحق ان انتم من العارفين هل يقدر الضعيف ان يصعد الى قوس قديم قل سبحان الله كل فقراء اليه وكل عن عرفانه لما جزون وهل ينهض للفاني ان يطير في جبروت الباقي قل سبحان الله كل عجزاء عنده وكل في مطاهر امره لحايرين وانك انت يا سلمان فاشهد في نفسك وروحك ولسانك وجميع جوارحك بانه لا اله الا هو وكل عباد له وكل لله

عابدون ثم يا سلمان سلم في نفسك لا مرالله وبما امرت في  
الكتاب ولا تكن من الغافلين ثم اعرف قدرتك الايام  
ولا تنس الفضل في نفسك وكن من الشاكرين ثم انقطع عن  
نفسك و ٥ واك ليلهمك الله بفضله ما يخلصك عن العالمين  
واياك ان لا تحرم نفسك عن نسمات هذا الروح وان هذا  
الغبين مبين ثم قرب بتمامك الى الله الطمك الحي المقدر  
القديم قل ٥ هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل ولن  
يغيره شئ عما في السموات والارضين قل تالله ٥ هذا الربيع  
الذي زين بعارازه الفردوس ولن يعقبه الخريف في ابد  
الآبدين وان ٥ هذا فصل ما سبقه فصل في الارض لا نسه  
استطل في ظل على عظيم يا ملاء الفردوس خذوا نصيبكم  
من ٥ هذا النسيم الذي به جرد ٥ ياكل العالمين وفيه نفخ  
روح الحي الحيوان على عظام رميم وان يا اهل لجة الاحد  
فانقطموا عن عرفانكم وعن كل ما احدثتم به بارئكم و وحدوا  
الله في ٥ هذه الايام بما فصل لكم بالحق ولا تكونن ممن  
الغافلين ثم خذوا حظكم في هذا الفضل الذي فيه يصبغ  
كل شئ به صبغ الله العزيز الحميد وان يا ملاء البقا فانقطموا  
عن كل ما اخذتم لانفسكم ثم اقبلوا الى رضوان الذي فتح  
باسم الله الملى في سر قدس بديع وان يا اهل السموات  
سجوا لله باسم الذي منه اقترن الكاف بركنه الراء والميم ثم

اسمعوا نغمات الروح من هذ الطيرالذى تفن بكل الالحان  
 فى كل حين قل ان يا اهل الارض تالله هذه لحمامة التى  
 يذكركم احسن الذكر لتكونن من الذاكرين و ما اراد منكم  
 شيئا ولن يريد منكم جزاء و ماجزائه الا بان يستشهد والحب  
 الله العزيزالمليم قل فوالله من لم يطلب لنفسه ما ذكرت  
 حينئذ بالحق انه على خسران مبين قل ان الذين يفرون  
 من الموت فى سبيل بارئهم اولئك فى ريب من لقاء الله  
 واولئك هم الغافلين واولئك ما وجدوا روائع القدس من  
 هذا القميص المنير و ناموا على فراش الغفلة واعرضوا عما هو  
 خير لهم عن ملكوت ملك العالمين قل سوف يطوى الله  
 الارض ومن عليها ويحشركم بالحق فى مكنن قدس مكيمن  
 اذا تشهدون اسرار الامر و تطلعون بما قدر من لدى الله  
 العلى الحكيم وتقولون فى انفسكم يا حيرة علينا فيما غفلنا عن  
 ذكر الله و كنافى ضلال مبين فوالله لو يكشف الغطا عن  
 وجه العباد ويطلمون بما كسبت ايديهم فى ايام لينقطع  
 الروح من اجسادهم و هذ الحق يقين وانك انت يا سلمان  
 فاستصح بما انصحناك بالفضل و امرناك بالعدل ولا تكن  
 من الراقدين ثم ذكر نفسك و انفس العباد فيما انزله  
 عليك بالحق لعل الناس ينقلبون بقلوبهم الى مقعد عزكريم  
 واما ما سئلت فى آية التوحيد وكلمة التجريد فاعلم بان هذا

فوق شأنى وما انا الا عبد ذليل ۞ والذى بيده ملكوت العلم  
 وفى قبضته جبروت الحكمة يعلم ما يشاء فيما يشاء لا اله الا هو  
 العزيز الجميل وله الامر فى كل من فى السموات والارض يفعل  
 ما يشاء ۞ والسُّلطان العزيز القدير لن يعزب عنه علمه شئ  
 ولن يعجزه شئ لا يسئل عما يفعل وانه له والغالب القاهر  
 العزيز الرفيع ولكن انى مع عجزى وضرى و فقرى وافتقارى  
 لما احب فى نفسى اطهار ما اعطانى الله بفضله لئلا اكون  
 من الذينهم قال الله فى وصفهم فى كتاب عز حفيظ قال وقوله  
 الحق الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما  
 اتاهم الله من فضله لذا القى عليك ما يجرى الله على قلمى  
 لتفتخر بما اختصاصك به بين الناس ولعل تكونن من <sup>لهنقطمين</sup>  
 ولتشكر الله فيما اعطاك بفضله و انزل عليك آيات السدى  
 تتحير عنها العارفين فاعلم ثم اعرف بان للتوحيد مراتب  
 وعوالم ومقامات شتى لا يعلم احد و ما احصاه نفس الا الله  
 المقدر العزيز الجميل وانى لو اريد ان افصل لك فى هذا  
 المقام ما علمنى الله بفضله لا يحمله الالواح ولا تكفيه البحور  
 لو جعل مداد لهذه الكلمات المقدس المتعالى العزيز الكريم  
 لان الله لم يكن لفيضه تعطيل ولا لامره من تصويق وهو  
 الذى فصل من نقطة الا وليه علم ما كان وما يكون ان انتم  
 من العارفين و سيفصل فى طراز هذه النقطة علوم التى ما

سمعتها اذن احد ولن يعرفها احد من العالمين قل انه  
لو يريد ان يطوى كل المعلوم عما فصل في الملك من اول الذى  
لا اول له ليقدر ويكون ذلك اقرب من لمح البصر لا اله الا هو  
السلطان المقتدر القدير ٥ والذى في قبضته ملكوت ملك  
السموات والارض يمحو ما يشاء بامره ويثبت ما اراد بقدرته  
وعنده لوح قدس حفيظ قل انه ٥ والذى لم يزل ثابن مقدسا  
عن كل اعلمتم ويأتى في كل شأن يعلم بدبيع قل ان جوهر التو  
<sup>حيد</sup> والتحديد عنده في حد سواء ولكن الناس اكثرهم على فراش  
الجهل لراقدين قل لو يمحو الايات التوحيد ويحكم بالتحديد  
هذا الحق مبين وليس لاحد ان يقول لم وبسم لان الامر  
ما يظهر من عنده والحكم ما يحكم عليه من لدنه ٥ والقوى  
التقدير فاشهد يا سلمان بانى في خزائن علم الله لمعلوم  
لن يذكر عند حرف منها علم احد ولا توحيد الذى به يوحدون  
الله عباده ولا اعلى جوا ٥ والتفريد ولكن لما سبقت رحمته  
كل العباد يقبل منهم بما يأمرون في زمن كل رسول وعهد كل  
نبي فضلا من لدنه على الخلايق اجمعين فاشهد بان الله  
لا اله الا هو ولن يعرفه احد ولن يصل الى بدايع علمه  
نفس ولا يدركه كل من فى الملك ان انتم فى اسرار الامر  
لمن المتفرسين فياليت ليوجد حمامات قدسيه وافئدة  
مجرده ليطيرن مع هذا العبد فى هواه هذا العلم الذى

احترقت من تقربها اجنحة المتقربين فسوف يظهر الله في  
الارض عبادا ما يمسكهم منع المغلين و يطيرن بجناح القدس  
ويسيرن في ممالك البقا ويدخلن في سراق عز منير ولا  
يشغلهم شان في الملك ولا يلهيهم زخارف الارض عن  
ذكر الله العلى المقتدر المميز واذا يسمعون نغمات الروح  
تفيض عيونهم من الدمع ويستبشرون بروى الله ويقبلون  
الى جمال قدس بديع ولن يبدلوا آيات الله بشئى ولو  
ينفقون بكل من فى السموات والارض وكلما يسمعون نغمات  
الله يميلون الى وطن القرب ويفدون انفسهم فى كل حين  
حينئذ ينبغى بان ابته فى ذكر ما اردت من قبل واختم  
هذا الذكر الذى لن يبلغه على افئدة البالغين فاعلم  
يا سلیمان باننا نشهد فى مقام توحيد الذات بانه واحد فى  
ذاته ولم يزل كان مستويا على عرش التوحيد وكرسى التفريد  
ولم يكن معه من شئى ولن يذكر عنده من احد ووالساقى  
القائم المميز الكريم ولم يزل كان فى قيومية ذاته ولم يكن معه  
لما ذكر شئى ولا عرفان نفس ولا توحيد احد الا ان يكون بمثل  
ما قد كان فى ازل الازال لا اله الا هو المميز الحكيم وانقطعت  
عن ذاك المقام عرفان الصرفاء وبلوغ البلغاء لان رونه معدوم  
عنده ومفقود لديه و موجود بامر لا اله الا هو وله الامر  
الخلق وانه كان على كل شئى خبير انه والله لا اله الا هو



الذى ما اتخذ لنفسه وليا ولا نصيرا ولا شريكا ولا شبيها  
ولا وزيرا لا اله الا هو والعزيز القادر المحيط ثم تشهد بانه  
كان واحدا في صفاته وانقطعت كل الصفات عن ساحة  
قدسه وهذا ما قدر لنفسه ان انتم من العارفين ثم اعلم  
بان كثرات عوالم الصفات والاسماء لن يقترن بذاته لان صفاته  
تمالى عين ذاته ولن يعرف احد كيف ذلك الا هو والعزيز  
المتعالى الغفور الرحيم ويرجع كل ذلك الاسماء والصفات  
الى انبيائه ورسله وصفوته لانهم مرايا الصفات ومطالع  
الاسماء والا انه تعالى غيب في ذاته وصفاته ويظهر كل ذلك  
في انبيائه من الاسماء الحسنى والصفات العليا لئلا يحرم  
نفس من عرفان الصفات في جبروت الاسماء وان هذا الفضل  
من عنده على العالمين وللموحد في ذلك المقام حق بان يوفق  
في نفسه بان ظهور تلك الصفات في رسل الله لم يكن الا صفاته  
تعالى بحيث لن يشهد الفرق بينه وبينهم الا ان صفاتهم  
طهرت بامرهم وخلقت بمشيئته وهذا حق التوحيد في هذا  
المقام قد القيناك بالفضل لتكونن من الراسخين ولن يشهد  
العارف شيئا لا في السموات ولا في الارض الا وقد يرى الله  
قائما عليه ويشهد كل شئى بلسان سره بانه لا اله الا هو  
العزيز العظيم ويرتقى العارف الى مقام يشهد آثار تجلى  
الله في كل شئى وبذلك يثبت على نفسه بانه كان ولم يكن

معه من شئ ف سبحانه و تعالى عما يقول هؤلاء المشركين  
 وللموحد حق بان لا يفرق كلمات الله ويشهد بذاته ونفسه  
 بان كل الآيات نزلت من عنده و كل ما نزلت على المرسلين  
 حق لا ريب فيها وفصلت من لدى الله المهيمن القدير  
 وكل الشرايع فصلت من نقطة واحدة و شرع من لدى الله  
 وترجع اليه ولا فرق بينهما ان انتم من الموقنين ومــــ  
 اختلافها في كل اعهاد واعصار لا اختلاف فيها لان كلها  
 ظهرت من امر الله والامر واحد في ازل الازال وهذا ما رقم  
 حينئذ من قلم قدس منير واياكم يا ملاء التوحيد لا تفرقوا  
 في مظاهر امر الله ولا فيما نزل عليهم من الآيات وهذا حق  
 التوحيد ان انتم من الموقنين وكذلك في افعالهم واعمالهم  
 وكلما ظهر من عند الله ويظهر من لدنهم كل من عند الله وكل  
 بامرهم عاملين و من فرق بينهم وبين كلماتهم و ما نزل عليهم  
 او في احوالهم و افعالهم في اقل ما يحصى لقد اشرك  
 بالله و آياته و برسله و كان من المشركين وكذلك نعلمكم سبل  
 العلم والحكمة لعل انتم في سداد العز لتكونن من  
 الداخلين و كلما ذكرنا الامر بينهم من جوار التوحيد و  
 حقايق التفريد هذا لم يكن الا في مقام التنزيل لان كلهم  
 بدوا و امن عند الله و يعيدوا اليه و حكموا بامرهم و نطقوا  
 باذنه لذا يثبت حكم التوحيد عليهم في هذا المقام و

كذلك نصرف لكم الآيات لتكونن من الموقنين ولكن في مقام  
 الفرق فضل الله بعضهم على بعض كفضل المولى على  
 العبيد وفي هذا المقام فاشهد مقام بعضهم كالنقطة في  
 صدر الحروفات وكان الحروفات يفضلن عن النقطة ويدورن  
 حولها كذلك فاعرف مراتب النبيين وتشهد بان الذي  
 جاءكم باسم علي هو النقطة وتدور في حولها ارواح المرسلين  
 اذا قل في نفسك فتبارك الله احسن الخالقين وتشهد في  
 مقام الافعال بان كلها ظهرت بامرهم وخلقت بقوله وبعثت  
 بقضائه ويرجع الى مقام الذي قدر لها من عنده ذلك الله  
 ربّي وربكم وربّ آبائكم الاولين هل يمكن لاحد ان يحرك  
 في الملك بغير ما قضى الله في الكتاب قل سبحان الله كل  
 الاشياء محرّكة بامرهم وكل اليه لراجعين ما من اله الا هو  
 يقبض ما يشاء لمن يشاء ويقدر لكل شئ ما يريد وهو المقدر  
 العليم وما من شئ الا وقد احاط علمه قبل ظهوره وبعد  
 ظهوره وقدره ما هو خيره عن كل ما في السموات والارض وهذا  
 ما رقم من قلم حكم حكيم قديرا اياكم يا ملاء البيان لا تشبهه  
 عليكم بان الافعال لو يظهر من عنده كيف يعذب عباده العصاة  
 في طبقات الجحيم فاعلموا بانّه تعالى ارسل الرسل بالحق  
 ليأمروا الناس بالبرّ والتقوى وينهوا عن البغى والفحشاء  
 ويبشرهم بلقاء الله في يوم الذي فيه تشرق الانوار من مقعد

عزّ مشير و ٥. إذا ما قضى على الحق من عنده على العالمين وبهم عرفهم سبل الهداية والضلالة و بين لهم بلسان رسله كل ما اراد لهم بحيث ما من خير الا و ٥. وفي كتاب مبين فلما بين لهم الحق و اوضح لهم سبل القدس و اظهر لهم مناهاج الفردوس امرهم بكل ما يبلغهم الى ٥. هذه المقامات القدسية و يقربهم الى الله العزيز الحميد و انهيهم عن كل ما يضرهم ٥. ولذا يرفع المطيعين الى رفرف القرب و يضع المستكبرين ثم اختارهم في ٥. الذين السبيلين بعد علمهم و عرفانهم سبل الهداية والضلالة و يمد ٥. في كل ما يختارونه لا نفسهم و ٥. اذا عدل من عنده على كل من في الملك اجمعين اذا فاشهد في نفسك بان الله ما ظلم نفس على قدر خردل ولن يظلم و انه لهو المعطى الواهب الكريم فلما ظهر للعباد سبل الحق عن الباطل و مناهاج الهداية عن الضلالة يسمدهم في ما يريدون و يجرى عليهم القضا بعد ارادتهم و كذلك نصرف لكم الآيات و نلقى عليكم كلمات الحكمة لتستبشروا بها قلوبكم و قلوب العقربين و انه تعالى لو يمسك عباده من فعل و يجبرهم على فعل آخر ليكون ظلما من عنده فسبحانه و تعالى من ان يظلم نفس على قدر نقيير و قطمير و انه بعد قدرته على كل شئ و جريان قضاة في كل شئ يمد كل الممكنات في افعالهم بعد عرفانهم بالنور والظلمة و ٥. اذا الفضل من عنده لو انتم ببصر

ك  
الحكمة في اسرار الاله من الناطقين و من قال بغير ما اله منا  
او يقول بغير ما القيناك فهو مجرم بنص الكتاب و كان الله  
هرى منه الا بان يتوب و يرجع الى الله و يكون من المستغفرين  
انه يغفر من يشاء و يعطي لمن يشاء و يمنع من يشاء و لا  
يسئل عما شاء و بيده ملكوت الاله و الخلق و في قبضته جبروت  
السموات و الارض يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هـ و حتى  
لا يموت و لا يفوت عن علمه شئ و احاط فضله كل الممكنات  
و يعلم خافية القلوب و ما ظهر منها لا اله الا هـ و العالم  
الغالب الحاكم اللطيف الخبير ثم اعلموا يا ملاء البيان  
بان الله ما اراد لعباده الا ما يظلمهم الى رفارف القصوى  
في جبروت البقا و ما قدر لهم الا ما نخلصهم عن النفس  
و الهوى ليبقى الملك لنفسه الحق و يطهر الارض و من عليها  
من دنس هـ و لا المشركين و نشهد في مقام التوحيد  
العبادات بان كلها يرجع الى الله العزيز المتعالى العليم  
و كلها ظهرت من امر واحد من لدن حكيم قدير و بدت  
من الله و سيمود اليه و كل اليه لراجعين و اليه يصعد  
الكلم الطيب و كل لوجهه لساجدين و يعبدون كل من فسى  
السموات و الارض و ما من شئ الا و قد يسبح بحمده و يخاف  
من خشته لا اله الا هـ و العزيز القيوم كل الاعناق منقاد  
لسلطنته و كل القلوب خاشعة لامره و ذاكرة بذكره هـ و الذ

عبده كل شئ ويمعبده كل من في السموات والارضين  
ان الذينهم استقروا على كرسى التوحيد ومقاعد التفريد  
يشهدون في انفسهم بان كل ما يعبد به العباد بارئهم  
في صوامعهم ومساجدهم نزل من عند الله ويرجع اليه  
لان المعبود واحد سبحانه وتعالى اناكل له عبادي  
ولو ان العباد يفتنون في عباداتهم وينسون بارئهم ولكن  
نفس العباداة والاذاكار يسرعون الي بارئهم وخالقهم و  
كل اليه لسارعين وكل ما انتم تشهدون في ملل الارض وعبادتهم  
واذاكارهم كلها فصلت من لدى الله في عهد رسله وسفرائه  
وكل بامرهم لعابدين ولكن لما احتجوا عن المقصود وما  
قد رآه لهم لذا احتجوا عما اختار الله لهم في تلك الايام  
التي فيه تفتت لسان الاحديه بكل الحان جذب بديع فلما  
اعرضوا عن الله بعد انتظارهم واختاروا لانفسهم هذا  
جرى عليهم حكم القضا وكان ذلك في صحائف قدس حفيظ  
ونشهد حينئذ بان مقامات التوحيد ومراتب التفريد كلها  
ظهرت في جمال عز بديع الذي ظهر في الستين بامر الله  
المقدر الحكيم العليم وانه هو الذي كان واحدا في ذاته  
وصفاته وافعاله ولم يكن له شبه ولا ند ولا ضد وكل خلقوا  
بامرهم لقايمين ولن يقدر احد ان يشاركه في امره ولا يعارضه  
في حكمه لا يسئل عما فعل وكل في محضره لراجمين فاستمع

يوم يناد المناد في قطب البقا ويفن حمامة الحجاز في شطر  
المراق ويدعو لكل الى الوثاق وفيه يفتح ابواب الفسردون  
على وجه الخلائق اجمعين وهذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل  
وكانت الشمس يستضي منه لانه استنار من انوار وجد منير  
فوالله حينئذ يبسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز  
المنيع قل فوالله انه ليوم لن يحمل فيه عرش ربك الا نفسه  
الحق وانا كنا بذلك لشاهدين وفيه يكشف مقامات لن يذكر  
فيها التوحيد ولن يصل اليها حقائق التفريد ولن يطير في  
هوائها اعلى معارف العارفين الا من شاء ربك فهنيئاً لمن  
قرت عيناه في هذا اليوم بلقاء الله الملك المتعالي العزيز  
قل يا ملاء المشرق والمغرب ان هذه لنفحات يذكر من الحاء  
حين الذي مرت على وادي السناء في سينا الروح بقصة  
التي لن يذكر فيها الا الله العزيز اللطيف واذا وردت فيها  
اخذت حرف السين من وادي الاولى لحب الذي اتصل  
بينها في ذر البقا اذا ظهرت حروفات المجتمعات في عوالم  
الاسماء والصفات بامر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه  
لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفي ويطيب اقرب من ان  
يجرى على اللسان اسم الحين ولو يمر عليها ملكوت الاسماء  
لتصير كلها اعظما وتحكى كلها عن الله بحيث باسم منها  
ينقلب كل من في السموات والارضين و انك انت يا سلمان

فاجهد في نفسك لتدخل في هذه المدينة وان لن تقدر  
 على الدخول فاسمع بروحك لعل تمر في حولها ويهب عليك  
 من نسائم التي يخرج منها فوالله ۞ اذا خير لك عن ملك  
 الاولين والآخرين وهذا امرى عليك وعلى الذين هم صمدوا  
 الى مقر سلطان مبين واذا دخلت ارض الصاد ذكر حرف  
 الزاء باذكار قدس منيع قل فاستمع ما تنفن عليك حمامة  
 القدس حين الذي تطير من هوا الى هوا عز رفيع ولا  
 تضطرب عن ذلك لان فيه سرا لاسرار ان انت من المستبصرين  
 فتوكل على الله في امرك ولا تخف من احد ولا تكن من الخا<sup>ئفين</sup>  
 ۞ اذا ما اخبرناك به من قبل في الواح قدس حفيظ قلب جوك  
 وقلبك الى الله الملك العزيز الكريم فوالله لن ينقطع نداء  
 الله في وقت وينادي باعلى الصوت على كل حين و من طهر  
 اذناه من كلمات الخلق يسمع لنداء في جبروت العزة ولن  
 يلتفت الى احد في الملك وليستجذب من نداء الله وتقلب  
 الى مكن قدس مكين وكذلك ذكر الميم من لدنا باذكار عز  
 بديع واذا وردت ارض الشين فانشر تلك الالواح بيمن  
 يدي الذينهم آمنوا بها ليتذكرونها ويكمنون من المتذكرين  
 فمن يتذكرها ليكون خيرا له عن كل ما خلق من ايدى القدرة  
 في جبروت عز مبين لان فيها لن يشهد الا الله وحده و  
 مادونه خلق بحرف منها ان انتم من المارفين وكذلك مننا



عليك يا سلیمان بما القیناک قول الحق و بینا لك اسرار  
التوحید و ھدیناک الی هذا السبیل الذی فیہ جرى  
السلسبیل من هذا المعین و لا ینفذ بدوام امر اللہ  
ولا یبید فی ابد الابدین ثم اعلم یا سلیمان بان الذین ھم  
ما اتصفوا بصفات التوحید لن یصدق علیہم اسم الموحد  
ان انتم من الشاعریین ولن يتم لا حد حکم التوحید بالقول  
وانتم یا ملاء البیان فاجهدوا فی انفسکم لتکونوا بصفات  
اللہ لمن المتصفین و من لم یهب منه نسمات اللہ وصفاته  
لن یفوز بهذا المقام ولن یعد من الموحدین اذ انختم  
القول بانہ لا الہ الا ھو وانا کل ھباء له وکل الیہ  
لراجعین والحمد لله رب العالمین " انتهى .

## باب نہم

### لوح مبارک مریم

قولہ تعالیٰ :

ھوالمحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیت مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محونمود  
وازشحاب قضا اطار ہلا فی کل حین ہراین جمال مبین  
باریدہ اخراج از وطنم راسبی جز حب محبوب نبودہ و دور  
از دیارم را علیٰ جز رضای مقصود نہ در موارد قضای

الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی  
 چون جبل ثابت در ظهورات فضلیه ابر بارنده بودم و در  
 اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم  
 سبب حسد اعدا شد و پروزات حکمت علی غل اولی البفضا  
 ۵ بیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحت  
 سراز فراش برنداشتم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیت  
 گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر در سست  
 مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سراق عصمت گریان است  
 وانفس عزت در مکن رفعت نالان و بشهد بذلك لسان صدق  
 منیع ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لایحسی بعراق  
 عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غل اعداء بفل احببا  
 مبتلا گشتیم و بعد الله یعلم ماورد علی تا آنکه از بیت و آنچه  
 در او بود و از جان و آنچه متعلق باو گذشته فردا واحدا  
 ۵ جرت اختیار نمودم و سر ب صحراهای تسلیم نهادم بقسمی  
 سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کر بتم  
 خون دل بباریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش  
 عراق مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشته  
 و دوسنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم  
 برداشتم که شاید نار بفضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد  
 ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار

محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفس مقصود است  
 لا غیر تالله حطت مالا یحمله الا بحار والا مواج والا ثمار  
 ولا ماکان ولا مایکون در این مدت مهاجرت احدی از اخوا<sup>ن</sup>  
 وغیره استفسار از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم  
 نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض  
 فوالله نفسی فی سفری لیكون خیرا من عبادة الثقلین  
 با اینکه آن هجرت حجتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم  
 بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر  
 از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی  
 ظلّ از مظلّ چه ادراک نماید و مشتکی گل از لطیفه دل چه  
 فهم کند تا آنکه فضای الهی بمضی از عباد روحانی را  
 بفکر غلام کنمانی انداخت بادسته مکاتیب از همه جا با همه  
 کس در جستجو افتادند و در کف جبلی نشان از این  
 بی نشان یافتند و آنه لهادنی کلّشی التي صراط قدس  
 مستقیم قسم بافتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین  
 این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن  
 این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم جدیدی از خلف  
 عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار  
 را بصدق مبین و حق یقین اظهار دارد و یا یک لسانی  
 ببیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آرد ولیس

علی الله بمزیز باری ختم اسرار را ید افتخارگشود ولیکن  
 لا یعقل الفافلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بمسراق  
 راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیرون و پژمرده بلکه  
 مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه  
 لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام  
 نموده که گویا قیامت مجددا قائم شد چنانچه ارتفاع امر  
 در ره شهری طاهر و در هر یکدی مشهود بارتفاعیکه جمیع  
 ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند . ای مریم قیام این عبود  
 در مقابل اعدا از جمیع فرق و قبائل سبب از یاد حسدا اعدا  
 شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قدر من لدن عزیز  
 قدیر . ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امورت طهیر قلب  
 است از کل ماسوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدس کن  
 تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقیید تقلید بفضای  
 خوش تجرید وارد شود دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار  
 تا بسطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی  
 و بقوت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکن قدس یقین  
 در آی ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود  
 ولکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شستا  
 معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربانیه و غصن  
 سدره عزّ و حدانیه منصرف نمما ملاحظه در بحر نما که در

محل خود بسلطان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از  
 هبوب نسیم اراده محبوب بیزوال امثال و اشکال لا یحصی  
 بروجہ بحر ظاہر و جمیع این امواج مفایر و مخالف مشاهده  
 بشود و حال جمیع ناس با موج مشغول و از اقتدار بحر البحار  
 کہ از حرکت او آیات مختار ظاہر محجوب گشته اند ای مریم  
 بانفس رحمن مؤانس شو و از مجالست شیطان در حفظ عصمت  
 منان مفرگیر کہ شاید ید الطاف الہی تورا از مسالك نفسانی  
 بفضای عزابہائی کشاند ای مریم از اظلال فانیه بشمس  
 عز باقیہ راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و  
 متحرک بقسمیکہ اگر درآنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمہ  
 عدم راجع شوند زہی حسرت و ندامت کہ نفسی بمظاہر فانیه  
 مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر  
 این ایام را دانستہ کہ عنقریب غلام روحانی را در سراسر ادق  
 امکانی نہ بینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظہ نمائی  
 فسوف تضرعن انامل الحسرة بین انیا بکن ولن تجدن الغلام  
 ولوتجسن فی اقطار السموات والارض وكذلك نزل من ملکوت عز  
 علیا بلی زود است کہ انامل وجود را از حسرت غلام در دہان  
 بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نمائی و بلقائ غلام  
 فائز نشوی باری امر بمقامی منتهی شد کہ این عبد اراده  
 خروج از بین یا جوج نموده منفردا از کل جز نسوانی کہ لا بد

باید باعبد باشند حتی خدمه حرم راهم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید درحالتیکه معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب وانیسم قلمم ومونسیم جمال و جندم توگم و حزیم اعتمادم كذلك القیناعلیک من اسرار الامر لتکونی من العارفین . ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الازل در راه دوست دادیم و هرچه واقع شود بآن راضی و شاکرم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند وكذلك فعلوا بنا للمشركون . باری ای مریم این لوح را بناله بدیمه و گریه ربیمه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحات نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی و دیگر آنکه جناب بابا چون در سنه اولیه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و بر شحی از قصه غلام عالم میشود . انتہی

\*\*\*\*\*

\*\*\*

باب دهم  
لوح مبارك ملاح القدس

قوله تعالى :

هو العزيز المحبوب

ان ياملاح القدس فاحضر سفينة البقا في ملاء الاعلى فسبحاً  
ربّي الابهي ثم امسكه على بحر القدم ببديع من الاسماء  
فسبحان ربّي الابهي ثم اركب عليها هياكل الروح باسم الله  
الملى الاعلى فسبحان ربّي الابهي اذا فاطلق زمام الفلك  
ليجرى على قلزم الكبريا ليصل اهلها الى مواقع القرب فسي  
مكمن البقا فسبحان ربّي الابهي واذا وصلت بهم الى شاطئ القدس  
ساحل بحر الحمراء فسبحان ربّي الابهي اذا فاخرجهم عن  
الفلك في هذا المقام اللطيف الاخفى فسبحان ربّي الابهي  
وهذا مقام الذي فيه تجلى الله بنار الجمال في سدرة البقاء  
فسبحان ربّي الابهي وفيه خلعوا هياكل الامر نعل النفس  
والهوى فسبحان ربّي الابهي وفيه يطوف موسى العز بجنود  
البقاء فسبحان ربّي الابهي وهذا مقام الذي خرج فيه  
يد الله عن رداء الكبرياء فسبحان ربّي الابهي وهذا مقام  
الذي لن يحرك فيه سفينة الامر ولو يقرء عليها كل الاسماء  
فسبحان ربّي الابهي اذا ياملاح القدس علم اهل السفينة

ما علمناك خلف حجابات العما فسبحان ربّي الابهي لئلا  
يظلمون في وادي الكتيب البيضا فسبحان ربّي الابهي  
ويطيرون بجناحين الروح الى مقام الذي قدسه الله عن  
الذكر في ممالك الانشاء فسبحان ربّي الابهي ويتحركون  
في الهواء كطيور القرب في جهروت اللقا فسبحان ربّي الابهي  
ويظلمون بالاسرار في لجج الانوار فسبحان ربّي الابهي  
وانقطموا منازل التحديد حتى وصلوا الى مقام التوحيد في  
مركز الهدى فسبحان ربّي الابهي وارادوا ان يصعدوا الى  
مقام الذي جعله الله فوق مراتبهم اذا اظروهم شهاب الدرّي  
من سكان ملكوت اللقا فسبحان ربّي الابهي وسمعوا لحن  
الكبرياء عن وراء سراق الفيب في مكن السنا فسبحان ربّي  
الابهي بان ياملائكة الحفظ ان ارجعوا هـ ولاء الى مواقعهم  
في ناسوت الانشاء فسبحان ربّي الابهي لانهم ارادوا ان  
يطيروا في هـ واء الذي ما طارت فيه اجنحة الورقا فسبحان  
ربّي الابهي ولن يحرك فيه سفائن الظنون ولا افئدة اولي  
النهي فسبحان ربّي الابهي اذا اخرجت حورية الروح  
راسها عن غرفات الاعلى فسبحان ربّي الابهي وشارت  
بطرف حاجبها الى ملاء القدس فسبحان ربّي الابهي  
واشرقت انوار جبينها من الارض الى السما فسبحان ربّي  
الابهي ووقع اشراق الجمال على اهل الارض والتراب اذا



اهتزت هياكل الوجود عن قبور الفنا فسبحان ربى الابهى ثم  
 نادى بلجن الذى ماسمعه اذن السمع فى ازل القدم ما فسبحان  
 ربى الابهى وقالت تالله من لم يكن فى قبله <sup>تله</sup> روائح الحب من  
 الفتى المراقى النورا فسبحان ربى الابهى لن يقدر ان يصمد  
 الى رفرق الهاء فى هذا الجبروت القصوى فسبحان ربى  
 الابهى اذا امرت جارية من جواربها الاحلى فسبحان ربى  
 الابهى فقالت انزلى من قصور البقاء على هيكك الشمس فى  
 هذا الفضا فسبحان ربى الابهى ثم التفتى اليهم فيما اسروه  
 فى سرائر سرهم الاخفى فسبحان ربى الابهى فان وجدت  
 روائح القميص عن غلام الذى ستر فى سراق النور من ايدى  
 الاشقىا فسبحان ربى الابهى اذا صيحى فى نفسك ليطلع  
 بذلك كل من سكن فى غرفات الفردوس من هياكل الفنا  
 فسبحان ربى الابهى و ينزلن كلهم عن غرف البقا فسبحان  
 ربى الابهى وَيَقْبَلْنَ ارجلهم و ايديهم لما طاروا فى هواء  
 الوفا فسبحان ربى الابهى ولعل تجدن روائح المحبوب  
 عن قميص هؤلاء فسبحان ربى الابهى اذا اشرقت حورية  
 القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الفلام عن افق الرداء  
 فسبحان ربى الابهى ونزلت بطرازا اشرقت السموات وما فيها  
 فسبحان ربى الابهى وحركت فى الهواء اذا اعطرت كل الاشياء فى  
 اراضى القدم والسنا فسبحان ربى الابهى فلما بلغت الى المقام <sup>مت</sup>  
 كخط الاستواء

فى قطب البدا فسبحان ربى الابهى ثم استنشقت منهم فى  
 زمان الذى ما جرى عليه حكم الا بتدا ولا ذكر الا نتهى  
 فسبحان ربى الابهى و ما وجدت منهم ما ارادت و ٥. ذا من  
 قصص المجبا فسبحان ربى الابهى ثم صاحت وضجت  
 ورجعت الى مقامها فى قصرها الحمراء فسبحان ربى الابهى  
 ثم تكلمت بكلمة سرية تحت لسانها الروحى فسبحان ربى  
 الابهى و نادت بين ملاء الاعلى و حوريات البقا فسبحان  
 ربى الابهى تالله ما وجدت من هؤلاء المدعين من نسمات  
 الوفا فسبحان ربى الابهى وتالله بقى الفلام فى ارض القرية  
 وحيدا فريدا بين ايدى الفسقا فسبحان ربى فى لاهوت  
 الحزنا و بعد ذلك صرخت فى نفسها بصريح الذى اصرخت  
 وتزلزلت اهل ملاء الاعلى فسبحان ربى الذى تردى برداء  
 السوداء و وقعت على التراب و ماتت كأنها دعيت و اجابت  
 من دعاها فى لاهوت العما فسبحان من خلقها من جوهر  
 الحيا فسبحان ربى الابهى اذا اخرجن عن الفرفسات  
 حوريات ما وقعت على جمالهن عيون احد من اهل جنان  
 الاسنا فسبحان ربى الابهى و جمعن عليها وجدن جسد ١.٥  
 مطروحة على التراب الفبرا فسبحان ربنا الاعلى فلما شهدن  
 حالها و علمن حرفا من قصص الفلام عررن رؤسهن و شققن  
 ثيابهن و لظمن على وجوههن و بدلن عيشهن و بكين بصيونهن

وهرین باید یهن علی خدودهن وهذا من مصائب الخفی  
الاخفی ف سبحان ربنا العلی الاعلی \*

### هوالمجمی الفارسی المِراقی

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسی در سفینه قدمی  
با سنی از اسماء تشبث نموده بر بحر اسماء روان گشتند و  
قطع مراحل تحدید نمودند که شاید بیمن همت سلطمان  
تفرید بشاطی توحید در آیند و از جام تجرید بنوشند باری  
باعانت ربّانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت  
مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسیدند که اسم ساکن از مجری  
سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت  
ممنوع گشت در اینوقت حکم محکم ربّانی از اسماء قدس لایزالی  
نازل شد و ملاح بقا مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل  
فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانسی  
بگذرند و بفضای بافزای وحدت روحانی در آیند و بقاف بقای  
جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی  
بکلمه دوست معنوی فائز گشتند فی الفور پرمعنی گشودند  
و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی  
از عقبات نفس و هوای و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت  
نسائم رضوان از مکن رحمان بر هیاکلشان وزید و بعد از  
طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محل امن

وامان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سکان اینمقام  
 بخدمت و احسان قیام نمودند و در اینوقت غلمان باقی  
 و ساقی قدسی خمریاقوتی ابدال فرمود بقسمی سکر خمر  
 معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که  
 از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند  
 و قرنها و عهدها در آنمقام خوش روحانی و گلزار قدس رحمانی  
 باکمال فرح و انبساط مسکن و مقر داشتند تا آنکه نساء  
 امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امرالیزالی  
 بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی  
 غفلت نمودند بقسمیکه ظل راحم و اشباح را نورانگاشتند  
 و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند  
 و بان مقعد و محل وارد شوند و چون عروج نمودند صرافان  
 الهی بامحاکم قدسی بامر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند  
 و چون اریاح غلام معنوی استشمام ننمودند جمیع رامنع نمودند  
 و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت .  
 پس ای ساکنان بساط حب الهی و ای شاربان خمر رحمت  
 صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمائید  
 و از لقای او بلبقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخر  
 جهل و غفلت دل میندید لب محل ذکر محبوبست او را بآب  
 کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء

فانی مشغول ندارید آب حیات از کوشه جمال سبحان جوئید  
 نه از مظاهر شیطان باری این غلام فانی در منتهی مقام  
 حب و دوستان الهی را بیدایع نصیح احدیه و جواهر حکمت  
 سلطان صمدیه متذکرینماید که شاید نفسی قدمردی و مردانگی  
 علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال  
 منیر دست پاک و منیر و مقدس در ارض حب و انقطاع و وِد و ارتقاء  
 سیر نماید اقلاً اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین  
 اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علو و تجرید  
 و سمو توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی  
 بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر  
 و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان  
 در سبیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود  
 قیام نمایند آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب  
 تقدیس رحمانی ترجیح میدهند و نغمه عندلیب بقارا بصوت  
 منکر فنا از اهل بقی و بغضا مبارزه میکنند فَبِئْسَ مَا أَنْتُمْ  
تَسْتَبَدِّلُونَ انا لله وانا اليه راجعون انشاء الله امیدواریم  
 که هیاکل عزّ باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس  
 صمدی روشن و لطیف و پاک و ظاهر ظاهر شوند لیس هذا  
 علی الله بعزیز "

باب يازدهم

لوح مبارك ميلاد اسم اعظم

قوله تعالى :

هو الاقدس الاعظم

هذا شهر فيه ولد الاسم الاعظم الذي به ارتعدت فرائص العالم واستبرك بقدمه الملاة الاعلى واهل مدائن الاسماء هللوا وكبروا وتسبحوا بالروح والريحان تالله هذا شهر به استضاءت الشهور وفيه ظهر الكنز المخزون والغيب المكنون ونادى باعلى النداء بين الورى الطك لهذا المولود الذى به ابتسم ثغرا لا مكان وتمايلت الاشجار وماجت البحار وطارت الجبال ونطق الفردوس وصاحت الصخرة و نادت الاشياء ياملاء الانشاء ان اسرعوا الى مشرق وجه ربكم الرحمن الرحيم هذا شهر فيه زينت الجنات بانوار وجه ربها الرحمن وهدرت الورقاء على السدرة المنتهى وانجذبت افئدة المقربين ولكن الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لمن ادركه وعرف الذى كان موعودا فى كتب الله المميز الحميد وويل لمن اعرض عن الذى توجهت اليه وجوه الملاة الاعلى وانصق كل مشرك رجيم " انتهى

ايضا لوح ميلاد اسم اعظم قوله تعالى :

" ان ياملاء الغيب والشهود ان افرحوا في انفسكم ثم استبشروا في ذواتكم بما طهر ليل الذي فيه حشرت الكوار و دورت الا دوار و بعثت الليالى والا نهاريه ميقات الامر من لدن مقتدر قد ير فيا بشرى لمن في ملاء الاعلى بهذا الروح العزيز البديع وهذه ليلة قد فتحت فيها ابواب الجنان وسدت ابواب النيران وظهر رضوان الرحمن في قطبالا كوان وهبت نسمة الله من شطر الغفران واتت الساعة بالحق ان انتم من العارفين فيا بشرى لهذا الليل الذي استضاء منه كل الايام ولا يعقل ذلك الا كل موقن بصير وقد طافت في حوله ليالى القدر ونزلت فيه الملائكة والروح باباريق الكوثر والتسنيم وفيه زين كل الجنان بطراز الله المقتدر العزيز المنان وبعثت كل ما كان وفيه سبقت الرحمة كل العالمين فيا بشرى لكم ياملاء الروح من هذا الفضل اللائح المبين وفيه تزلزلت اركان الجبوت وسقط صنم الاعظم على وجه التراب وانعدمت اركان الشرور وناحت البنات في نفسه ثم انكسر طهر العزى وظل وجهه مسودا بما طلع فجر الظهور وفيه ظهرت ماقرت به عيون العظمة والجلال ثم عيون النبيين والمرسلين فيا حبذا لهذا الفجر الذي طهر بالحق عن مطلع عز منير قل فيه منعت الشياطين عن الصمود الى جبروت المز والاققدار واستدمت قلوب الذين هم اعترضوا على الله

المقتدر العزيز المختار وفيه اسودت وجوه الا شرار واستضات  
 طلقات الابرار من هذا الجمال الذى بظهوره انتظر  
 ملكوت الغيب والشهود ثم اهل ملاء العالمين فياروحى  
 لهذا الروح الذى منه بعث ما فى القبور واهتز كل عظم رميم  
 قل يا منبع الشرور فاضرب على رأسك ثم اتى يامعدن الطفيان  
 فارجع الى مقرك فى الحسابان بما اشرق جمال الرحمن عن  
 افق الامكان بضياء الذى احاط انواره كل من فى ممالك  
 السبحان وخلق منه روح الله المقتدر العزيز المنان وبه  
 خرجت انامل الاراده من رداء العظمة وشقت حجابات الكوا  
 بسلطانه المقتدر العزيز المنيع فياحبذا من هذا الفجر الذى  
 فيه استوى جمال القدم على عرش اسمه الاعظم العظيم وفيه  
 ولد من لم يلد ولم يولد فطوبى لمن تغمس فى بحر المعانى  
 من هذا البيان ويصل الى لثالى العلم والحكمة التى كنت  
 فى كلمات الله الملك المتعالى المقتدر القدير فياحبذا لمن  
 يمرف ويكون من العارفين قل هذا فجر نزلت قبائل ملاء  
 الفردوس ثم ملئكة القدس ومنهم من استعرج بنفحات  
 جمال الله الابهى الى اهل ملاء الاعلى ومن هـ  
 النفا تنزلت ملائكة اخرى اكمل من كوش القار سق

الذينهم طافوا حول مقر الذى فيه استوى هـ يكل القديم على  
 عرش اسمه الاكرم الكريم فيا بشرى لمن حضر بين يديه



وشهد جماله وسمع نعماته وحى قلبه من كلمة التي خرجت من  
 شفاه المقدس المتعالى العزيز المنير قل هذا فجر فيه غرست  
 شجرة الاعظم واثمرت بفواكه عزّ بديع تالله لكل ثمرة منها  
 لنفمات نفمات اذ ان ذكر لكم ياملاء الروح بمض ترنماتها  
 على مقداركم ليستجذبكم ويقربكم الى الله المقتدر العزيز القدير  
 فيا حبذا من هذا الفجر الذى منه استشرقت الشمس عن  
 افق القدس بامر الله الممتنع العزيز المنيع قل هذا فجر فيه  
 ظهر كينونة المكنون وغيب المخزون وفيه اخذ جمال القدم  
 كأس البقا بانامل اليها وسقى اولا بنفسه ثم انفق على اهل  
 ملاء الانشاء من كل وضيع وشريف فيا حبذا لمن اقبل واخذ  
 وسقى بحبه العزيز المنيع وان ثمرة منها نطقت بما نطقت  
 سدرة السينا على بقعة المباركة البيضاء وسمعت منها اذن  
 الكليم ما انقطعه عن الممكنات وقربه الى مقر قدس مكين  
 فيا حبذا من جذب الله المقتدر العلى العظيم وثمره اخرى  
 نطقت بما استجذب منه الروح وصعد الى سما عزميين فيا  
 حبذا من هذا الروح الذى قد قام تلقائه روح الامين بقبيل  
 من ملائكة المقربين وثمره نطقت بما استجذب منها قلب محمد  
 رسول الله واستخرج من ذلك النداء الاعلى الى سدرة  
 المنتهى وسمع نداء الله عن وراء سرادق الكبرياء عن سراسمى  
 المقدس العلى العظيم فيا حبذا من هذا السدرة التسمى

ارتفعت بالحق ليستظل في ظلها العالمين ان يا قلم  
 الاعلى فامسك زمامك تالله الحق لوتنطق ونذكر نغمات  
 الاثمار من شجرة الله لتبقى وحيدا في الارض لان الناس  
 كلهم يفرن عن حولك وينقضون عن ساحة قدسك وان هذا  
 لحق يقين فيا حبذا من اسرار التي لن يقدر ان يحطها احد  
 الا الله الملك العزيز الجميل اما رأيت يا قلم بانك ما اظهرت  
 الا اقل من ان يحصى من اسرار ربك العلى الا بهي  
 كيف ارتفعت ضجيج المنافقين في الديار وضوضاء المشركين  
 من الاشرار اذا خذ زمامك ثم امسك ثم استر ما اعطاك الله  
 بجوده ان تريد ان تسقى الممكنات من ماء العذب الحيوان  
 الذي جعلك الله معينه فاجر على مقدارهم كذلك يا مسرك  
 الذي خلقك بامر من عنده اذا فاعمل بما امرت ولا تكن من  
 الصابرين فيا حبذا من هذا الحكم الذي اخذ زمام الموجو<sup>ت</sup>  
 ومنع قلم الاعلى عن ذكر ما ستر من ملاء الانشاء انه لم يلى  
 كل شئ قديسر " انتهى .

رديف م - مشتمل برشانزده باب

باب اول

مجازات معرضين

جمال قدم جل جلاله ميفر ما يند قوله جل جلاله :

"عالم را غبار ظنون و اوهام احاطه نموده بشأنی که از مشرق  
 وحی الهی و مطلع علوم ربانی غافل و محرومند و بکمال قدرت  
 و قوت در اطفاء نور و اخماد نارسدره مشغول و لکن اللّٰه  
 منعتهم بجنود الغیب والشهاده و اخذهم امرا من عنده  
 یا ایها الناظر الی الوجه ملاحظه نماید قدرت الهی قریب  
 یک کرور از نفوس را بجزای اعمال اخذ فرمود و بیئس القرار  
 مقرر داد و چه مقدار از امراء و وزراء مع ملکهم و سلطانهم  
 بنار راجع معذک احدی متنبه نشد سوره مبارکه رئیس  
 شاهد و گواه است بر آنچه ذکر شد در ارض صاد ملاحظه  
 نمائید آن خبیث اعظم که سبب و علت شهادت نورین نیرین  
 بود بدترین عذاب اخذ شد بشأنی که جمیع من فی البیت از او  
 اجتناب نمودند معذک اهل عمام که لزال سبب ضرر بوده<sup>ند</sup>  
 متنبه نشده بغفلت خود باقی مشاهده میشوند در ارض طاء  
 نظر نمائید خبیث کاذب که بمصادق معروف بود و سبب و علت  
 ضوضاء جهلاء مهلت نیافت و بمقر خود راجع و همچنین نفس  
 دیگر از بعد او بموقع اخذ شد و سوف تسمع امر الثالث معذک  
 ناس در ضلال قدیم بوده و ~~میستند~~ .  
 در این ظهور اعظم حق جل جلاله مهلت نداد مع ذلک  
 احدی متنبه نشد الا من شاء اللّٰه دوستان را از قبل حق  
 تکبیر برسان باید کل بحکمت متمسک باشند و بفضل حق جل جلاله

مطمئن . بعضی از نفوس حین باسأ مضطرب و خائف  
 مشاهده میشوند و این لائق نبوده و نیست چه که مرگ حتم  
 است و میرسد البته اگر در راه حق وارد شود احلی و احب  
 بوده و هست لعمرالله در کام مخلصین اعذب از کوثر و  
 سلسبیل است حق غالب و قادر و مقتدر بوده و خواهد بود من  
 یقدر ان یمنع ما اراد باید کل بکمال استقامت و اطمینان طاهر  
 شوند بگوشه ادات امریست عظیم و از کبریت احمر نفیس تـرو  
 کمیاب تراست نصیب هر کس نبوده و نیست قد اشتعلت النار  
 فی الاقطار ولكن القدير اطفائها بقدره من عنده " انتهى .

## باب دوم

### در باره محبت

در لؤلؤ و ورقای شهید نازل قوله تعالی :

" محبت کارهای عجیبه و عظیمه دارد نیت خالص و عمل  
 خالص و ظهورات انقطاع و شئونات آن کل از این مصدر است  
 یعنی از محبت صادر و طاهر و باهر و مشهود ..... چه مقدار  
 از سلاطین که اظهار شوق و اشتیاق مینمودند که در این یوم  
 بخد متی مشغول شوند و یا با امری مؤید چنانچه خاقان  
 مغفور حضرت سلطان در عمارت چشمه کنزی گذاشت با اسم  
 حضرت قائم روح ما سواه فداه و یکدیگر آن صرف مقصود نشد

اکثری از سلاطین باین آرزو بوده و هستند " انتهى .

## باب سوم

### مشورت

قال الله تعالى في لوح نزل لجمال البروجردی قوله تعالى ؛  
" آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر است مشورت  
و شفقت در جمیع امور بمشورت متمسک شوید چه که اوست  
سراج هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند كذلك یخبرکم  
الخبیر انه لهوالعلیم الحکیم " انتهى .

## باب چهارم

### مظلومیت

جمال مبارک در لوحی میفرماید قوله تعالى :

بنام خداوند یکتا

" محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است و قدر این مظلومیت  
را دانسته توهم بدان لعمرا لله مظلومیت بسیار محبوب  
است کوشش عرفان رحمان را پنهانی بنوش و قدر بدان ایام  
غلبه ظاهریه خواهد آمد و لکن این لذت را نخواهد داشت  
و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را با حالت مذکور مشاهده  
نمائی اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد طوبی لک

بما فزت به " انتهى .

و نیز جمال مبارك در لوح جناب حسنقلی میفرمایند :  
 " هو السامع المجيب حق جل جلاله لا زال مظلوميت رادوست  
 داشته و دارد لذا بر او وارد شده و میشود آنچه که حساب  
 صَيِّحَه زند و روح الامين نوحه نماید این است آن مقامی که  
 زفرا ت مقربین صمود نموده و عبرات مخلصین نازل شده اگر  
 اراده حق جل جلاله تعلق نمیگرفت احدی قادر بر تعدی بر  
 او نبود کل در قبضه قدرتش اسیرند و نزد ظهور قوتش ضعیف  
 و ذلیل طوبی لك بما اقبلت و فزت بهذا اللوح البديع البهاء  
 عليك وعلى الذين آمنوا بالفرد الخبير " انتهى .

## باب پنجم

### معرضین بیان

جمال مبارك در لوح مبارکی که در جواب شبهات علی ازلی نازل  
 میفرمایند قوله تعالی :  
 " اليوم كل بكلمات بيان از منزل آن محتجب مانده اند مع آنکه  
 بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قد  
 برؤسای بیان مرقوم فرموده اند که مراد الله از کلمات او از  
 حرف حی که تلقا وجه بوده سئوال نمائید چه که شما  
 عارف بمراد الله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین  
 بوده

وهو استشهد فی سبیل مولاہ و فائز شد نفسی ب لقاء اوتا از معانی کلمات، صمدانیه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر کلمات الهیه نبوده اونیستند چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرا علی ارتقاء جست تفکروا فی ذلك یا اولی الافکار .  
 انتہی .

### باب ششم

معنی نصرت

جمال قدم جل جلالہ میفرماید قوله تعالی :

بنام دوست ظاہر و ہویدا

یا علی انشاء اللہ بنفحات قمیص بیان الہی فائز باشی و از فیوضات سبحان رحمت رحمانی قسمت بری ازہنگام رجوع الی حین بمنایت رب العالمین فائزی کن قائما علی خدمت مولاک بالحکمة انہ یغنیک فضلا من عنده ویؤیدک امرامن لدنہ ان ربک لہوالمقدر القدیر در چند مقام زکرت از قلم اعلی نازل انتک لا تنظر الی الیمین والشمال ان أنظر افسق ارادة ربک ثم اذکره خالصا بوجهہ انہ یسمع ویری ویکون لمن معہ کماکان انہ لہوالمبشر الصادق الحکیم .

یا محمد فرید احد در سجن اعظم جمیع را الی اللہ دعوت نمود

و باطنی البیان حجت و برهان را ظاهر فرمود بعضی بمجرّد  
اصفا من غیر ثوقف از رَحِیق و حی آشامیدند و برخی بسبب  
حجبات مانعه از افق ظهور محروم و ممنوع شدند سبب و علت  
این امور آنکه مبینی که الی الله ناظر باشد منقطعا عن الكل  
و الله تکلم نماید متوجها الی الكل کما ینبغی ظاهره ناس  
مری لازم دارند باید نفوس مستقیمه ثابته راضیه مرضیه در جمیع  
احوال به تبلیغ امر الهی بکمال حکمت مشغول باشند یا بن  
اسمی الا صدق علیه عنایتی و رحمتی و بهائی بشر العباد بفضلی  
و زکرم بمانزل فی کتابی در اکثر الواح الهی مقصود از نصرت  
بکمال وضوح ذکر شده معذک مشاهده میشود اکثری علی ما  
ینبغی آگاهی نیافته اند بعضی عرایض از اطراف رسیده  
مشاهده شد فساد از نصرت دانسته اند و از بیت عباده را  
محبوب شمرده اند و این نیست مگر از عدم اطلاع احببا  
قسم بافتاب افق بیان که اگر نفسی الیوم باذیت نفسی راضی  
شود بمثابه آنست که باذیت نفس حق راضی شده باید جمیع  
باین کلمه محکمه الهیه مطلع شوند و باستماع آن فائز  
بسیار عجب است از نفوسی که تاحین مقصود از نصرت را در  
نموده اند لعمر الله انه ینصر امره بالحکمة و البیان هذاما  
انزله الرحمن فی اکثر الالواح ان ربک لهوالمبین الحکیم  
حکمة الله مهیمن و غالب بوده و خواهد بود یک عمل خالص



بمنزله سراج است مابین آسمان وزمین وراه رامینمایید و  
 غافلین را بخود دلالت میکند قل ان استمعوا یا قوم ما نطق  
 به لسان العظمیة فی کتابه الا قدس الاعظم المبین جمیع  
 نفوسی که از حقیق مختوم آشامیده اند تکبیر برسان و بگویند  
 در ایام الهی بشانی ظاهر باشید که کدورات معرضین و اشارات  
 مفصلین و حجبات غافلین شمارا از صراط مستقیم منع ننمایید  
 تمسکوا بالله و دعوا ما سواه عن ورائکم مستقیمین علی هذا  
 الا مر الذی به تزلزلت الارکان فی الامکان البهائم علیک  
 وعلیهم وعلی من معک وعلی اهلک من لدن فضل کریم  
 انتهى .

## باب هفتم

### مقام احبای الهی

قال الله تعالى في لوح النبيل :

" احبائى هم لئالى الامر ومن دونهم حصاة الارض ولا بدان  
 يكون الحصاة ازید عن لوء لوء قدس ثمین و واحد من هؤلاء  
 عند الله خیر من الف الف نفس من دونهم كما ان قطعة  
 من الياقوت خیر من الف جبال من حجر متین فاشهد الامر  
 والفرق بین هؤلاء هؤلاء لتكون من اصحاب اليقين " انتهى

باب هشتم  
مقام مبلغ امرالله

در لوح منیمی نازل قوله تعالی :  
" امروز اول شخص در این نباء عظیم مبلغ فصیح و بلیغ است  
و مقرب درگاه رب عزیز حضرات مبلغین نفوس محترمه اند  
و سزاوار خدمت و رعایت در جمیع مراتب " انتهى .

باب نهم  
مکافات اعمال

جمال قدم در لوح ورقای شهید میفرمایند قوله تعالی :  
" اگر نفسی بیک کلمه فی الله تکلم نموده و یا نماید مکافات آن از  
قلم اعلی به بهترین وجهی شده و میشود " انتهى .

باب دهم  
منظر اکبر قصر مبارک است

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :  
" ..... یا افنانی قد فاز نداءك باصفا ربك وتشرف كتابك  
فی المنظر الاکبر هذا القصر الذی جعله الله مقر عرشه العظیم  
هذا مقام یری عن یمنه البحر وعن یساره الجبل والبر وعن

امامه بساتین فیہا مرکبات مشتعلات ککراۃ النار وازہ ارکنجوم  
السّماۃ کذلک یدکر القلم الاعلی لتکون من الفرحین .....  
انتہی .

بباب یازدہم

منکرین امر اللہ

جمال قدم در لوح حبیب مراغہ کہ مصدر بہ " ح ب اسمع  
نداۃ اللہ عن جہۃ العرش بآیات مہیمن الخ " است  
میفرمایند :

" تاللہ الحق من ینکرہ ذالفضل الظاہر الباہر المتعالی  
الضیر ینبغی لہ بان یسئل من امہ حالہ فسوف یرجع السی  
اسفل الجحیم " انتہی .

بباب دوازدهم

مواسات

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

بنسائم مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لائق و سزااست کہ لم یزل بودہ ولا یزال خوا  
بود رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطہ نمودہ واین رحمت  
در رتبہ اولیہ اظہار برہانست کہ از مشرق عنایت رحمت  
ظاہر میشود تا کل بہ عرفان آن بحر قدم کہ مقصود اصلی از

عالم است فائز شوند و در رتبه ثانیه او امر الهیه بوده تا کل  
 باین مرقات اعظم بمکامن قدر تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا  
 جویند طوبی از برای نفوسی که الیوم باخلاق روحانیه واعما  
 طیبه بنصرت امر مالک بریه قیام نمایند انشاء الله باید جمیع  
 احباب باکمال محبت و وادار باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی  
 ننمایند و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده اینست  
 که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی  
 خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیا فقرا را از مال خود محروم ننمایند  
 و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند از برای  
 سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند اینست معنی مواسات  
 و حد مواسات تا این مقام بوده و تجاوز از آن از شئونسات  
 هوائیه و مشتهیات نفسیه عند الله مذکور اعازنا الله وایاکم  
 عن کل مالا یحبه انشاء الله باید جمیع بکمال تقدیر  
 و تنزیه بذکرش زاکر باشند و آنه لهوالا المرالسمیع العلیم "

انتهی .

باب سیزدهم

میرزا آقای منیب

جمال مبارک در لوحی فرموده اند :

" فاعلم بان الفافلین اخرجونا عن مدینه السر بهطلم عظیم

وبذلك ارتفع عويل البكاء بين الارض والسما وناح اهـل  
ملاء الاعلى ولكن الغلام فى فرح مبين ولدى الخروج  
فدى احد نفسه حبا لله رب العالمين وانا نادينا العباد  
باعلى الصوت و دعوناهم الى شطر القدس وما مننا بالبلايا  
عن ذكر الله فى ذلك اليوم العظيم وفى كل حين نزلت  
الآيات من جبروت ربكم مالك الاسماء والصفات بحيث  
اخذت نفحاتها العالمين والذى كان فى قلبه نور ربك  
عرف عرف القميص وصار مقبلا الى الله ومنقطعا عما سواه  
والذى كان غافلا ما وجد نفحات القدس ومرت عليه كمـرور  
نساءم الفجر على النائمين الى ان وردنا فى شاطئ البحر  
اذا استوى بحرا لا عظم على الفلك وفى ذلك لآيات للموقنين  
وجرت الفلك الى ان استقرت امام مدينة سميت بازمير  
قد حضر تلقاء الوجه اسمنا المنيب وكب بوجهه على رجل  
الغلام واراد ان يفدى نفسه لله مكباً على الرجل وان ربك  
بكل شئ قدير لم يزل كان سائلا ربه هذا المقام المرتفع  
المنيع قد قضى الله ما اراد وامرنا بخروجه عن الفلك فلما  
خرج صعد روحه الى الافق الاعلى تالله استقبله ملائكة  
المقربين ..... ثم جرت الفلك بامر الله المقتدر العليم  
الحكيم الى ان صرنا مقابلا بمدينة التى سجن فيها من قرت  
بظهوره عيون المرسلين وخرجنا عن الفلك وخرج معنا من

كان في حولنا ومنع الظالمون اربعة منهم واشتعلت بذلك  
قلوبهم الى ان نبذ احد منهم نفسه من الطبقة الاولى في البحر  
حزنا للفراق كذلك ورد علينا من الذين يدعوننا في الليل  
والنهار ولا يكونن من الشاعرين وفي حين القائه نفسه نادى  
الله بهذا الاسم الاعظم العظيم اذا امسكه ملائكة الحافظات  
بامر الله الملك العدل العليم الى ان بلغ اليه من اخرجته  
كذلك قضى الامر من لدن مقتدر قدير انتهى .

### باب چهاردهم

ميرزا احمد ازغندى وفروغى

جمال قدم جل شأنه فرموده اند :

" يا محمود قد اتى الموعد وطهر ما كان مكنونا في علم الله  
رب العالمين انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهذا  
الظهور الذى به نادى المناد الملك لله العزيز الحميد  
قد اطهرنا الاحمد الا زغندى وبعثنا المحمد الفروغى  
ليبشرا الارض والسماة بهذا النور الساطع المبين انا ذكرنا  
هما من قبل بايات قرت بها ابصار العارفين " انتهى .

### باب پانزدهم

ميرزا محمد على زنى

جمال مبارك جل سلطانہ درلوح کربلائی قاسم زنوزی کہ در سال ۱۳۲۳ هجری قمری در عشق آباد فوت نموده میفرمایند:

" یا قاسم ضع ما عند القوم آخذا کتابی بقوة لا تمنعک الجنود والاسیاف..... کن قائما علی خدمۃ اولیائی وناطقا بثنائی و متمسکا بحبل عنایتی کذلک امرک المملوم من اعلی المقام . انا نذکر فیہذا المقام محمد قبل علی الذی امتزج لحمہ بلحم مولاه و دمه بدمه وجسده بجسده و عظمه بعظم ربّہ العزیز الوہاب یشہد قلمی الاعلی بانہ فاز بما لا فاز احد قبلہ و ورد علیہ ما لا سمعت شہہ الا ان علیہ بہائی و بہاء ملکوتی و جبروتی و اہل مدائن العدل و الانصاف ۵ نیثالک یا محمد بما فزت برحیق البیان من لدن ربّک الرحمن کذلک اشرق نیر البرہان من افق سما عنایت ربّک مولی الانسام . انتہی .

### باب شانزدهم

میرزا حسین خان ( مشیرالدولہ

دربارہ مشیرالدولہ درلوح ابن اصدق نازل قوله تعالی :

" مشیرالدولہ میرزا حسینخان غفراللہ له ورود مذلوم رفتار و گفتار او را در مدینہ کبیرہ ادراک نمود و فهمید و در مجمع اصحاب دولت و ملت ذکر نمود " انتہی

## باب هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ

### ملا على كنى

جمال قدم جل جلاله ميغراميند قوله تعالى :

" قد نزل لملا على كنى الذى يحكم فى الطاء هـ والبطاش  
ذوالبأس الشديد ان ياعلى قد بكى محمد رسول الله من  
ظلمك بما اتبعت الهوى و اعرضت عن الهدى لا تفرح بما  
فعلت ان ربك لبالمرصاد قد افتيت على من آمن بالله  
فى هذا اليوم الذى فيه اسود وجهك و وجوه الذين  
نقضوا الميثاق قد جائكم البشير وبشركم بهذا الظهور الذى  
منه اضاءت الآفاق انتم اعرضتم عنه كما اعرض الذين قبلكم  
اذا اشرفت شمس العلم من افق الحجاز قد اخذهم الله  
بذنبهم وتركهم آية لا ولى الا للباب اتظن انك هادى القوا  
لا ورب الارباب بامرک سفكت دماء الذين بهم مرت الريح  
وجرت الانهار قد ناع لهم روح القدس وصاح الرعد وبكت  
السحاب خف من الله ولا تستكبر على الذى خلقك بامر  
من عنده ان ارجع اليه بخضوع و اناب اتفرح بما ورد علينا  
من البلاء انا قبلنا فى سبيل الله و من تحت السيف ندعوا  
المبار الى مالك يوم المعاد لا يضمننا من على الارض عما  
امرنا به من لدن ربك المقدر الجبار هل تمنعنا سطوة



الخلق لا ونفس الحق ولو يعترض علينا كل ذي قدرة وسلطان  
ان استمع قول من ينصحك ان سمعت لنفسك و ان اعرضت  
انه لهو الفنى المتعال \* انتهى .

ردیف ن - مشتمل بر هفت باب

باب اول

در باره ناقص اکبر

جمال مبارك در یکی از الواح میفرمایند قوله تعالى :  
" بنویس بجانب مهدی انا انطقنا النبیل قبل علی فی  
لیشهدن الناس قدرتی و سلطنتی ثم عظمتی و کبریائی  
ولکن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکا لنفسی و فسدوا  
فی البلاد و كانوا من المفسدین ملاحظه نماکه چقدر ناس  
جاهل اند نفوسیکه تلقا حضورند معذک رفته اند و چنین  
سخنهای انتشار داده اند قل انه عبد من عبادی قد خلقناه  
بقدرتی و انطقناه لثناء نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظل  
امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل ما سنوای  
قد خلق بقولی انه و امثاله انبتهم الله من هذه الشجرة  
هم سحاب الرحمة و غمام الفضل و سرج الهدایة و ادلای  
بین البریة ان یکونن ثابتا علی امری و ان ربک ما اتخذ  
لنفسه شریکا ولا شبیها ولا وزیرا ولا نظیرا ولا ندّا ولا ضدا

ولا مثالا كذلك اشرق الحكم وقضى الامر من لدى الله  
العلیّ العظيم \* انتهى

## باب دوم

در باره نفاق ناعقین

جناب اسم الله الا صدق علیه بهاء الله

بسمی الدائم الباقي العليم الحكيم

ان يا اسمنا الا صدق قد شربت رحيق اللقاء اذ كان مالك  
الاسماء في الزوراء و مرة اخرى كوثر الحيوان اذ كان مليك  
الامكان في هذا السجن العظيم قد توجهت الى الله باذن  
من عنده و اقبلت الى مقبل العالم الى ان دخلت فسطاط  
القدم الذي فيه ارتفع نداء الله رب العالمين و حضرت  
لدى العرش و سمعت و رأيت ما هـ والمسطور في لوح الله  
ربك العلي العظيم فطفت عرش الله من قبل الذين اقبلوا  
اليه و آمنوا به اذ ظهر بسلطان مبين كل ذلك من فضله  
عليك انه لهو الغفور الكريم ان ارجع الى الديار بنفحات  
الله و آياته و ذكر الاحباب من لدن ربك العليم الخبير  
لا تنس ما و ضيناك في الحضور ان اعمل بما امرت به ان ربك  
لهو السميع البصير الحمد لله از فضل نامتناهى الهى بشرط  
اقدس و ارشدى و شهور متواليه در ظل سدره ربانيه مستريح

بودی وصایای الهیه که از لسان عظمت اصفانمودی بکل  
 برسان تا جمیع باخلاق روحانیه و اعمال مقدسه مزین شوند  
 افضل جمیع اعمال الیوم استقامت بر امر الله بود هباشانیکه  
 اوهام نفوس مدعیه موهومه احبای حق را از شطر احدیه  
 منع ننماید و مجهول در گیلان رفته و ادعای حقیقت  
 نموده اند و بعضی عبارات مجعوله سقیمه گفته اند و جمعی  
 متابعت آن نفوس نموده و این متابعت بر غرور آن و نفس  
 و غفلتشان افزود تا آنکه بعضی از نفوس موقنه در آن ارض وار  
 و بکلمات طیبه آن نفوس غافله را از نوم غفلت بیدار نمودند  
 اگر فضل الهی اعانت نمینمود کل بنیران راجع میشدند  
 نسئل الله بان یطهر الارض من هؤلاء \* قسم بآفتاب مشرق  
 از افق امر که ضرر امثال این نفوس اعظم است از ضرر مشرکین  
 و منکرین چه که این امور سبب اختلاف و اضطراب و فساد  
 بوده و خواهد بود نسئل الله بان یسلط علیهم من  
 لا یرحمهم انه لهوالمقدر القدیر و فی الحقیقه اینگونه امور  
 از احباب احداث میشود چه که متابعت ایشان امثال  
 این نفوس را سبب میشود که بر خود نفوس مدعیه امر مشتبه  
 میگردد در حین توقف در عراقی و ارض سرّ و اول ورود در  
 سجن اعظم کل را اخبار نمودیم بارتفاع نفاق ناعقین  
 در اکثر مدن و دیار نسئل الله بان یحفظ احبائه من شرّ

۵. واولا \* وجملمهم مستقيمین علی شأن لا یغیرهم نفاق کل نفاق ولا یزلهم اوہام المریبین الحمد لله رب العالمین \*  
انتہی .

### باب سوم

نقل یکی از آیات حضرت اعلیٰ جل ذکرہ الا علی

جمال مبارک در لوح مبارکی کہ در جواب شبہات علی ازلی نازل میفرمایند قوله تعالی :

"..... و همچنین در مناجات اسما و صفات ذکر مینمایند  
اللهم بغنائك عن كل شئ ان تقبلن البيان و من فيه فاني  
قد سميت كل ما ظهر مني على ذلك الاسم و جعلت كل ذلك  
كتابا ورقا من اوراق الحدائق اليك ان تقبلنه يا محبوبي  
فان ذلك من ظهور فضلك و رحمتك وان تردنه يا محبوبي  
فان ذلك من ظهور عدلك و غناء ربوبيتك " انتہی .

### باب چهارم

نہی از فساد

در لوح السحاب میفرمایند :

"..... انصروا الله بالسنة ان اللسان سيف الرحمـ  
ان افتحوا به مداين القلوب هذا شأن الانسان ان اعرفوا  
يا اولي الابصار " انتہی

ودر لوح دیگر میفرمایند :

" ان الذين يفسدون في الارض اولئك ليس لهم من هادو  
الذين يأكلون اموال الناس بالباطل ويسفكون الدماء اولئك  
من اهل الخسران قل السيف هو ذكرى والسنان هو اللسان  
اخرجوهما باذننى ثم انصروا بهما الرحمن بين الاكوان كذلك  
امرتم من لدن منزل الآيات لعمرى سيف الكلمة احد من  
سيف الحديد ان اعرفوا يا اولى الابصار .... " انتهى .

### باب پنجم

نهی از معاشرت با مشرکین

در لوح ام عطار از قلم جمال مختار نازل قوله تعالى :  
" لا تعاشرى مع المشركات كذلك يأمرک منزل الآيات عنده علم  
کل شئى فى کتاب مبين اذا رأيت واحدة منهن كوني نار الله  
لتجد منك حرارة حب ربك العزيز الكريم " (۱) انتهى

### باب ششم

نهی از ما یتکبر به انسان

در لوح جناب زین العابدین از قلم قدرت جمال قدم جل جلاله

---

(۱) از این بیان مبارک معنی آیه وکن کشفلة النار لا عدائی  
بخوبی واضح و روشن میشود در نظر داشته باشید .

نازل قوله تعالی :

" در این سنه که هزار و سیصد و شش است بخط مظلوم لوحی نازل و در آن این کلمه علیا از افق قلم اعلی اشراق نموده یا قوم از کروا العباد بالخیر ولا تذکروهم بالسوء و بما یتکدر به انفسهم ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان از برای ذکر حق است حیفاست بغیبت بیایا یسد و یا بکلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است ."

انتهی .

### باب هفتم

#### در باره نوم پریشان

در لوح محمد کریم عطار از قلم طیبك مختار نازل قوله تعالی :

" حسب الامر آنکه اگر نوم پریشان دیده شود وهم و غم از آن احداث گردد این آیه مبارکه را تلاوت نمایند " یا مَنْ بِأَسْمِكَ مَا جَ بَحْرُ الْفَرْجِ وَ هَاجَ عَرَفُ السَّرُورِ أَسْأَلُكَ بِأَنْ تُرَبِّئَنِي مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِكَ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي وَيَفْرَحُ بِهِ قَلْبِي إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِيُّ الْكَرِيمُ وَ دَرْغِيرِ رُؤْيَايَ پَرِيشَانِ هَمَّ مَحْبُوبِست که قرائت شود ."

انتهی .

ردیف و - مشتمل بر سه باب

باب اول

## وحدت و اتحاد

جمال قدم جل جلاله در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند :  
 ایاکم ان تفرقکم شئون النفس والهوی کونوا کالاصابع  
 فی الید والارکان للبدن كذلك یعضظکم قلبم الوحی ان انتم  
 من الموقنین . در کلمات مکتونه عربی میفرمایند :

" یا ابنا الانسان هل عرفتم لم خلقناکم من تراب واحد  
 لثلا یفتخر احد علی احد وتفکروا فی کل حین فی خلق  
 انفسکم ینبغی کما خلقناکم من شی واحد ان تكونوا کنفس  
 واحد بهیث تمشون علی رجل واحد وتأکلون من فم واحد  
 وتسکنون فی ارض واحد حتی تظهر من کینوناتکم واعمالکم  
 وافعالکم آیات التوحید وجواهر التجرید . هذا نصحی علیکم  
 یا ملائکة الانوار فان تصحوا منه لتجدوا ثمرات القدس من شجر  
 عز منیع " انتهى .

و نیز میفرمایند :

بنام دوست یکتا ای احزاب مختلفه باتحاد توجه نمائید  
 و بنور اتفاق منور گردید لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه  
 سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیسر  
 اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بربیک سریر جالس  
 این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد  
 نداشته و ندارد . شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجهند

و با مرحق عامل نظر بمقتضیات عصر او امر واحکام مختلف شد<sup>ه</sup>  
 ولکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از  
 امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان اصنام او هام  
 و اختلاف را بشکنید و باتحاد و اتفاق تمسک نمائید اینست  
 کلمه علیاکه از ام الكتاب نازل شده یشهد بذلك لسان  
 العظمه فی مقامه الرفیع آن جناب و سایر اولیا باید باصلاح  
 عالم و رفع اختلاف ام تمسک نمائید و جهد بلیغ مبذول دارید  
 انه ۛ والمؤید الحکیم و هو المشفق الکریم " .

ۛ — ۛ

علت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور  
 مذکور که میفرماید کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت  
 الخلق لکی اعرف لهذا باید جمیع بر شریعت حب الهی  
 مجتمع شوند بقسمیکه بهیچوجه رائجه اختلاف در میان احباب  
 واصحاب نوزد کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت  
 نمایند چنانچه خلافی مابین احدی ملحوظ نشود در خیر و  
 شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع شریک باشند انشاء الله  
 امید داریم که نسیم اتحاد از مدینه رب العباد بوزد و جمیع را  
 خلع وحدت و حب و انقطاع بخشد " انتهى .



## باب دوم

### ورود مبارک باستانبول

جمال مبارک دریکی از الواح میفرمایند :

« هوالعزیز الباقی معلوم بوده که مسافران الی الله بعد از طی مراتب ماسواه بمحل معروف که مشهور باستانبول است نزول فرمودند و تا حال از اهل آن جز تعارفات رسمیه معروفه اثری مشهود نگشته تا بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضا گردد و لکن اشجار یابسه و ثلوج مجموده بسیار ملحوظ شد گویا این مدینه را از تلج بنانهاده اند و در هر آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید سمندر ناری شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر و لکن سمندر تلجی مشهود نگشته بود و حال از بدایع صنع مانع حیوان تلجی بسیار ملاحظه شده تا بعد بیضای قدرت ربانی و ضیاء دست سبحانی چه اظهار فرماید و الکل مقبوض فی قبضته و معلق بارادته لا اله الا هو القادر القیوم و دیگر تا حال امری ظاهر نشد یعنی سخنی بمیان نیامد و بعد از گفتگو تفصیل ارسال میشود. » انتهى

## باب سوم

وعود الهیة حق لا یریب فیه

از قلم جمال قدم جل سلطانہ در لوح امین نازل قوله تعالی :  
 آنچه از مشرق وحی ظاهر شود حق لاریب فیہ اگر موافق ظاهر  
 واقع ادراک میشود و اگر بنظر و خیال عباد مطابق واقع نشود  
 البته حکمت بالفہ در او مستور " انتهى .

ردیف هـ - مشتمل بر یکباب

باب اول

هلاکت و اخذ معرضین

جمال قدم میفرمایند قوله تعالی :

" ..... و اگر نظر بفضل و حکمتهای اخیری نمیبود هر آینه  
 نفوسیکه اقل من ذر سبب ازیت و ضرر احبای الهی شده اند  
 باسفل درک جحیم راجع میگشتند و آنی ارض حمل آن نفوس  
 نمینمود و این در باره نفوس ضعیفه غافله جاهله بوده و هست  
 والا نفوسیکه بکمال عناد برخاستند و بمشارق حب الهی و  
 مطالب ذکر او در این ظهور اعظم باعراض و اعتراض قیام نمودند  
 بید قدرت اخذ شده و خواهند شد ان ربك لهو المنتقم الآخذ  
 القدير ..... " انتهى

ردیف ی - مشتمل بر یکباب

باب اول

### یحییٰ قزوینی

جمال قدم در لوح مفصلی راجع بصافرت یحییٰ نامی از قزوین  
برای تحری حقیقت بقبرس و عکا میفرمایند قوله تعالی :  
" سبحانک یا اله الاسماء و فاطر السماء تعلم وترى بان عبد  
من عبادک الذی سمی یحییٰ خرج عن وطنه مقبلا الی  
ما اراد و قطع البر والبحر الی ان ورد المدينة الکبيرة التي  
سمیت بعملية بين العباد و توقف فيها ایاما و عاشر فیها  
مع من اقبل و مع من اعرض الی تم المیقات و قصد المقام  
الذی سمی بقبرس فی ناسوت الانشاء و عاشر فیها مع من  
اراده و سئله فیما سئل و اجابه بما لا ینبغی ان یدکر فی  
مدائن العلم و الصرفان و فی بساط الذین اقبلوا الی الوجه  
فی ایام فیها هاج عرف الرحمن بین الامکان و کان معه ایاما  
ممدودات فلما خرج قصد المقصد الاقصی و الذروة العلیا  
و الفایت القصوی و اقبل و توجه الی ان دخل السجین  
الاعظم ..... الی ان حضر تلقاء الوجه و سمع من نفس  
الظهور و مکلم الطور ما سمع ابن عمران فی طور عرفانک و تجلیت  
علیه بنور من انوار عرشک ..... الخ  
این لوح مبارک بسیار مفصل است و بهمین قدر اکتفا نموده  
فصل اول از قسمت ثانی کتاب مائده آسمانی را در اینجاست

بہایان بردہ اینک بفہرس مفصل فصل دوم از قسمت ثانی

شروع مینمائیم و از درگاہ جمال مبارک

جلّ جلالہ توفیق وتائید

میطلبیم انہ قریب

مجیب

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*

گی